

مسائل بین المللی

مجله تئوریک و اطلاعاتی

شماره ۱ (۶۷)

فروردین - اردیبهشت سال ۱۳۵۳

فهرست مقالات

صفحه	مؤلف	عنوان
۵ - ۳		اعلامیه جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری درباره بررسی چگونگی فعالیت مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "
۱۶ - ۶	<u>دومینیک اوربانی</u> صد ر حزب کمونیست لوکزا مهورگ	آموزشی که واقعیت جهان را توضیح میدهد و آنرا دگرگون میسازد
۲۷ - ۱۷	<u>الکساندر سوبولف</u> د کتر فلسفه و رئیس انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی	حزب مارکسیست - لنینیست در دوران سازمانگرا اقدام انقلابی
۳۷ - ۲۸	<u>گئورگی آرباتف</u> عضو وابسته آکادمی علوم اتحاد شوروی	بن بست سیاستوسل به زور
۴۷ - ۳۸	<u>جان لوئیز</u> فیلسوف انگلیسی	خرافات در کسوت حقیقت (پیرامون بحران معنوی جامعه کنونی بورژوازی)
۵۵ - ۴۸	نعم اشهب (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اردن) محجوب عثمان (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست سوئدان) عادل حبا (عضو مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق)	جبهه اعراب در تصادمات خاور نزدیک
۶۳ - ۵۶	<u>پوری اویدف</u> مورخ شوروی	سیر تحول تدریجی نظریات امپریالیسم در زمینه سیاست خارجی
۵ - ۶۴		جلسه مشاوره د تهران کمیته های مرکزی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی
۷۰ - ۶۶		برخی اطلاعات درباره احزاب کمونیست و کارگری (بقیه از شماره های پیشین)

اعلامیه جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری در باره بررسی چگونگی فعالیت مجله « مسائل صلح و سوسیالیسم »

نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری از روز ۷ تا ۹ ژانویه سال ۱۹۷۴ جلسه مشاوره‌ای برای بررسی چگونگی فعالیت مجله « مسائل صلح و سوسیالیسم » در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ در شهر پراگ تشکیل دادند. هیئت‌های نمایندگی احزاب کمونیست و کارگری زیر در کار آن شرکت ورزیدند: حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب کمونیست اتریش، حزب کمونیست اردن، حزب کمونیست آرژانتین، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست اسرائیل، حزب کمونیست آفریقای جنوبی، حزب پیشاهنگ موسیالیستی الجزیره، حزب سوسیالیست متحد آلمان، حزب کمونیست آلمان، حزب کمونیست اندونزی، حزب کمونیست اوروگوئه، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، حزب کمونیست ایتالیا، حزب توده ایران، حزب کمونیست ایرلند، حزب کمونیست برزیل، حزب سوسیالیست متحد برلن غربی، حزب کمونیست بریتانیا، حزب کمونیست بلژیک، حزب کمونیست بلغارستان، حزب کمونیست بلیوی، حزب کمونیست بتگلادش، حزب کمونیست پاراگوئه، حزب توده پاناما، حزب کمونیست پرتغال، حزب کمونیست پرو، حزب کمونیست پورتوریکو، حزب کمونیست ترکیه، حزب کمونیست چکوسلواکی، حزب کمونیست دانمارک، حزب کمونیست رومانی، حزب وحدت سوسیالیستی زلاند جدید، حزب کمونیست ژاپن، حزب کمونیست سان مارینو، حزب آفریقای استقلال سنگال، حزب چپ کمونیستهای سوئد، حزب کمونیست سودان، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست شری لانکا، حزب کمونیست شیلی، حزب کمونیست عراق، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست فنلاند، حزب کمونیست فیلیپین، حزب ترقیخواه خلق زحمتکش قبرس، حزب کمونیست کانادا، حزب پیشاهنگ خلق کستاریکا، حزب کمونیست کلمبیا، حزب کمونیست کوبا، حزب توده ترقیخواه گایانا، حزب کمونیست گواتمالا، حزب کمونیست گوادلوپ، حزب کمونیست لبنان، حزب کمونیست لوکزامبورگ، حزب کارگر متحد لهستان، حزب سوسیالیست کارگری مجارستان، حزب آزادی و سوسیالیسم (مراکش)، حزب توده - انقلابی مغولستان، حزب کمونیست مکزیک، حزب کمونیست نروژ، حزب سوسیالیست نیکاراگوا، حزب کمونیست ونزوئلا، حزب متحد کمونیست‌های هائیتی، حزب کمونیست هندوستان، حزب کمونیست یونان و نیز یک حزب دیگر که نامش بناخواهش خود آن ذکر نمیگردد.

نمایندگان احزاب برادر در جریان بحث رقیقانه نظریات و ملاحظات خود را درباره چگونگی فعالیت مجله بیان داشتند. شرکت کنندگان جلسه مشاوره فعالیت مجله را مثبت ارزیابی کردند. مجله در صفحات خود مسائل مهم دوران معاصر را تحلیل و تشریح کرد و کمک‌های لازم را می‌دول داشت تا احزاب برادر مسائل تئوری سارکمیستی - لنینیستی را مورد پژوهش عمیق قرار دهند.

ویرامون چگونگی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم و سیر مبارزه انقلابی به تبادل نظر رسیدند .
 جلسه مشاوره اهمیت روز افزون مجله را که ارگان جمعی تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست
 و کارگری است خاطر نشان ساخت و برای بهبود فعالیت آن توصیه ها و راهنمایی های لازم کرد .
 شرکت کنندگان جلسه مشاوره بر آنند که برای تقویت نقش مجله در مبارزه کمونیست ها علیه دشمن
 عمده خلق های یعنی امپریالیسم و تکیه گاه آن امپریالیسم امریکا و مبارزه در راه صلح و دموکراسی
 آزادی ملی و اجتماعی ، مبارزه در راه سوسیالیسم و کمونیسم و تحکیم پیوستگی صفوف جنبش جهانی
 کمونیستی بر بنیاد اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و بر وفق موازین مورد
 قبول همگانی در زمینه مناسبات میان احزاب کمونیست ، کلیه امکانات لازم فراهم است .
 جلسه مشاوره احزاب برادرانه عطف توجه بیشتر نسبت بکار مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "
 و بخش آن فراخواند .

جلسه مشاوره ضمن صدور اعلامیه ای مراتب همبستگی خود را باد موکرات ها و میهن پرستان
 شیلی ابراز داشت و آزادی بید رنگ سنا تور لوئیس کوروالان دبیر کل حزب کمونیست شیلی و قطع
 ترور و بیدادگری های خونین خونتای فاشیست و آزادی کلیه موکرات ها و میهن پرستان شیلی
 را که در زندان ها و یازده اشتگاه های جمعی بستمیرند خواستار شد . شرکت کنندگان جلسه
 مشاوره مراتب اعتراض شدید خود را نسبت به تعقیب و پیگرد کمونیست ها و مبارزان راه تشرقی
 و عدالت اجتماعی در کشورهای دیگر امریکای لاتین و کشورهای آسیا و آفریقا و اروپا ابراز داشتند و
 اعلامیه ای در این باره صادر کردند .

جلسه در محیط همکاری برادرانه برگزار شد .
 در پایان کار جلسه مشاوره بنیادیت پانزدهمین سالگرد تاسیس مجله " مسائل صلح و
 سوسیالیسم " مجلس رسمی باشکوهی برپا شد .

اعلامیه

جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری

شرکت کننده در کار بررسی چگونگی فعالیت مجله

" مسائل صلح و سوسیالیسم " درباره حوادث شیلی

اکنون چند ماه است که خونتای نظامی باغصب دستگاه حکومتی و یا پمال کردن حقوق و آزادی
 های مصرحه در قانون اساسی شیلی به بیدادگری های خود ادامه میدهد . هزاران میهن پرستان
 پرست را به زندان افکنده و صدها حکم اعدام صادر کرده اند . روح فاشیسم بر کشور حکمفرماست .
 دارودسته نظامیان ضمن حبس و کشتار روحشایانه نیروهای دموکراتیک ضربات عمده خود را بر
 کمونیست ها و نمایندگان سایر احزاب جنبه وحدت خلق - مبارزان دلیر راه آزادی و آینده تابناک
 شیلی فرود می آورند . سراسر فعالیت خونتای نمایانگر ماهیت ضد ملی و سرشت ضد مردمی آنست .
 خونتای نقره ستیاری امپریالیسم امریکای شمالی و ارتجاع جهانی را در مبارزه علیه پیشروی جنبه
 انقلاب در امریکای لاتین بازی میکند . خونتای فعالیت شوم خود در همین حال علیه دگرگونیهای
 مثبتی که در عرصه جهانی صورت میگیرد ، عمل میکند .
 جنبش نیرومند همبستگی با خلق شیلی که سراسر جهان را در بر میگیرد گواه بارزی است بر
 پشتیبانی مردم شرافتمند جهان از مقاومت شیلی که وسیعترین محافل دموکراتیک جامعه در آن

شرکت دارند . اکنون حتی بسیاری از کسانی که تا همین چند ی پیش با هدف های جنبه وحدت خلق مخالف بودند علیه دیکتاتوری فاشیستی به ما میخیزند .

ما شرکت کنندگان جلسه مشاوره نمایندگان ۶۷ حزب کمونیست و کارگری که برای بررسی فعالیت مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " در پراگ گرد آمده ایم با خشمی تمام علیه تبهکاری های خونین خونتای اعتراضی کمینیم . ما مراتب همبستگی برادرانه خود را با مبارزان راه آزاد شیلی ابراز می داریم .

شرکت کنندگان جلسه مشاوره از سرنوشت رفیق لوئیس کوروالان دبیرکل حزب کمونیست شیلی که با توافق بسیاری از رهبران نامی جنبه وحدت خلق در بازداشتگاه جزیره دوسون بسر میبرد ، عمیقاً نگرانند . رفیق کوروالان باید آزاد شود !

ما از تمام کسانی که از فاشیسم بیزار و دستدار آزادی و دموکراسی اند ، از تمام کسانی که عواطف انسان دوستی و احترام به حقوق و آزادی انسان رهنمون عمل آنانست دعوت می کنیم بدفاع از میهن پرستان شیلی برخیزند و آزادی بید رنگ آنان را خواستار شوند .

جاوید باد خاطره تابناک تهرمانا لکیمین پرستی که بگردار رئیس جمهور سالوادور آلینده جان بر سرآرمان انقلاب و استقلال و ترقی و تعالی شیلی نهادند !

آزادی بید رنگ رفیق لوئیس کوروالان را طلب می کنیم !

آزادی تمام بندیان رژیم دیکتاتوری را طلب می کنیم !

ننگ بر خونتای نظامی فاشیست که سرزمین شیلی را بخون غرقه ساخته و خشم و نفرت در سراسر جامعه بشری برانگیخته است !
پیروزی با خلق شیلی است !

اعلامیه

جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری

شرکت کننده در کار بررسی چگونگی فعالیت مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "

درباره اجحاف و بیاد علیه کمونیست ها و سایر مبارزان راه ترقی و عدالت اجتماعی

نمایندگان ۶۷ حزب کمونیست و کارگری که برای بررسی فعالیت مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " در پراگ اتجمن کرده اند با ابراز برآشفستگی عمیق اعلام میدارند که در یک سلسله از کشورهای جهان اجحاف و بیاد علیه کمونیست ها و سایر مبارزان راه ترقی و عدالت اجتماعی برخلاف ابتدائی ترین موازین انسانیت و دموکراسی ادامه دارد .

شرکت کنندگان جلسه مشاوره رای دادگاه نظامی فرانکورا درباره صد ورا حکام زندان از ۱۴ تا ۲۰ سال علیه رهبران نامی اتحادیه های کارگری اسپانیا - مارسلینو کاجو و پارانتر -

محکوم میکنند و مراتب اعتراض خود را علیه زندانی کردن مبارزان راه حقوق مدنی در ایرلند و علیه بیدادگری های وحشیانه در حق کمونیست ها و هواداران دموکراسی و آزادی در جمهوری آفریقای جنوبی ، اندونزی ، اوروگوئه ، ایران ، برزیل ، بلیوی ، پاراگوئه ، پرتغال ، ترکیه ، سوئدان ، فیلیپین ، گواتمالا ، یونان ، در سرزمین های عربی تحت اشغال اسرائیل و نیز علیه اجحافاتی که در کردستان عراق در حق کمونیست ها بعمل می آید - ابراز می دارند .

شرکت کنندگان جلسه مشاوره با کمونیست ها و دموکرات های بی که در جنگ ارتجاع اسپرند

برادرانه همبستگی میکنند و قطع تر و رو کشتار و پیگرد آنان را با قاطعیت تمام خواستارند .

آموزشی که واقعیت جهان را توضیح میدهد و آنرا دگرگون میسازد.

دومینیک اوربانی

صد حزب کمونیست لوکزامبورگ

۱

محیط جهان کنونی به مسئله جنگی، سم‌نگیری ایدئولوژیک در عرصه زندگی اجتماعی - سیاسی حدّ تواهت خاص‌خشیده است. علت این امر از یکسو سرعت پیشروی تاریخ است که عامل شعور و آگاهی در آن نقش روزافزون ایفا میکند و از سوی دیگر تاثیر طبیعی تحولات مناسبات بین‌المللی است که در عین گاهش شدت تقابله سیاسی - نظامی سیستم‌های اجتماعی متضاد نفتنها از اهمیت اشکال دیگر تشدید تضاد مات طبقاتی جهانی خاصه مبارزات ایدئولوژیک - نمیکاهد بلکه برعکس آنرا فروزتر میسازد.

در این اوضاع و احوال نقش مارکسیسم - لنینیسم که تئوری علمی و ایدئولوژی طبقه کارگر است به مراتب بالا تر می‌رود. امروز آموزش مارکس و انگلس، ولنین که بزرگترین دستاورد اندیشه اجتماعی جهان است بشر از پیش شکفته میشود و راه‌کمان می‌پوید.

دگرگونی‌های انقلابی سریع زندگی اجتماعی که کشفیات علمی و پیشرفت‌های بی‌سابقه نیروهای مولده و بزرگ‌ساختن کلیه دستاوردهای راکه قرن بیستم در برتوان به قرن بی همتا بدل شده است، در بر می‌گیرد و عمق و حقایق عمیق مارکسیسم - لنینیسم و هر یک از بخشهای جداگانه و اندیشه و احکام اساسی آنرا پیوسته تأیید کرده و میکند.

فلسفه مارکسیستی - لنینیستی در قبال پیشرفت‌شتابان علوم طبیعی بنحود رخشانی از آزمایش‌کامیاب درآمده است. دستاوردهای این علوم شواهد و مضامین تکذیب ناپذیری عرضه داشته اند که صحت خصائص و قوانینمندی‌های عام سیرتکامل طبیعت و جامعه و تکرار بهمانسان که در ماتریالیسم دیالکتیک تشریح شده است، ثابت میکنند.

حدت تضاد‌های اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری، تشدید مبارزه طبقاتی، پیروزی اکثر بزرگ و ازین آن سلسله انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپا، آسیا و آمریکا، تکوین صورتبندی (فورماسیون) کمونیستی و به بیان دیگر گذار از ماقبل تاریخ به تاریخ واقعی جامعه بشری، مدارک اجتماعی کافی و شافی در تأیید صحت اندیشه‌های بنیادی ماتریالیسم تاریخی و تکامل روزافزون آن عرضه داشته است.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی با تکیه بر تحلیل علمی مارکس در باره شیوه تولید

سرمایه داری و تئوری لنین درباره اهمیت عظیم جگونی پدیده های نوین اقتصاد سرمایه داری را روشن ساخته ، ماهیت تبدیل آنرا به سرمایه داری انحصاری دولتی تشریح کرده و ویژگی های آنرا نشان داده است . تئوری ارزش افزوده که تمام تحلیلی مارکسیستی درباره اقتصاد سیاسی بر بنیاد آن استوار است افشاء مستمر خصلت استثمارگرگمانیم اقتصاد سرمایه داری را با وجود تمام بشرنجی ها و تغییرات آن میسر ساخت .

اقتصاد سیاسی سوسیالیسم که بر پایه اصول کلاسیک مارکسیستی — لنینیستی ساخته شده اقتصاد جامعه کمونیستی و تعمیم تئوریک تجارب مشخص کشورهای سوسیالیستی راه رشد میسر شده و رهنمون علمی نظم و انضباط اجتماعی است برای پیشرفت اقتصادی نظام اجتماعی نوین .

تئوری سوسیالیسم علمی و کمونیسم در پرتو تصمیم خلاق تجارب زنده مبارزه طبقاتی و جنبش های انقلابی و ساختمان سوسیالیسم واقعی و علمی در مراحل مختلف تکوین و تثبیت و پیشرفت آن از دوران گذار تا ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته وین ریزی جامعه کمونیستی — غنا روز افزون کسب کرده است .

ولی قرن بیستم تنها دوران پیروزی اندیشه علمی مارکسیستی نیست ، تاریخ نوین خود تابع نیروی انقلابی مارکسیسم — لنینیسم بوده است زیرا پیروزی های سیاسی و اجتماعی — اقتصادی پرولتاریای بین المللی ، اقتدار روز افزون سوسیالیسم و به بیان دیگر تعرض طبقاتی که به نیروی انگشته های مارکس ، انگلس و لنین را من گرفت و تشکل پذیرفت و هدایت شد ، در تعیین جگونی مشی عمومی تاریخ نوین نقش قاطع داشته است . تحولاتی که اکنون در عرصه مناسبات بین المللی صورت میگیرد در آخرین تحلیل از همان نیروی دگرگون کنند های فیض میگیرد که وحدت و پیوستند ناگسستنی میان تئوری و پراتیک مارکسیستی موجد آنست ، زیرا این تحولات از یک سو آورده اقتدار عینی سوسیالیسم و از سوی دیگر نتیجه تعرض جهانی آگاهانه و هدفمند سوسیالیسم است که استراتژی آن بر بنیاد اندیشه تئوریک جمعی جنبش جهانی کمونیستی طرح ریزی شده است .

مجموعه این عوامل با وضوح کامل نشان میدهد که چرا اندیشه های مارکسیسم — لنینیسم همه جا با اقبال روز افزون توده های خلق روبرو میگردد . حتی میتوان گفت که این اواخر توده های باستانی بهمن و آریه ایدئولوژی کمونیستی ما رو می آورند . این کشف بموی کمونیسم بازنسب ایدئولوژیکی است از پرخاش اجتماعی علیه تسلط انحصارات و محیط خفقان آور سرمایه داری که کیش سود ورزی بر آن حاکم است و با وضوحی روز افزون به توده ها نشان میدهد که هیچگونه هدف اجتماعی و چشم انداز امید بخش در آن وجود ندارد . وقتی پیشرفت نیروهای مولده نه تنها نابرابری اجتماعی و استثمار را بر زمین اندازد بلکه برعکس حدت و شدت آنرا بیش از پیش فزون میسازد مردم با نیرویی دفع ناپذیر متلاش بر میخیزند تا علل بنیادی این واقعیت تیره و تاریک را دریابند و راهی برای برون رفت از آن بیابند ، مادر کشور خود (لوکزامبورگ) که در مرکز اروپای سرمایه داری واقع است جگونی دگرگونی های جریان ایدئولوژیک جامعه بورژوازی را خوب احساس میکند . ما مینیم که اقبال روز افزون توده ها به تئوری مارکسیسم — لنینیسم که راه پیشرفت اجتماعی و به آنان نشان میدهد یا ترفیع سطح فعالیت سیاسی کمونیست ها و کامیابی های آنان در مبارزه برای تأمین منافع زحمتکشان و ارائه طریق برای حل معضلات مبتلا به عموم ملت پیوند ناگسستنی دارد . کامیابیهای جهان سوسیالیستی که جلوه گاه تابناک ترین آرمانهای انسانی درباره عدالت اجتماعی وین ریزی جامعه فارغ از تضاد های طبقاتی ناسازگار و موجد دوستی و همکاری میان خلقها است ، نیروی جاذبه مارکسیسم — لنینیسم را بیش از پیش افزایش میدهد .

الیه فرا گرفتن نظریات مارکسیستی در جامعه ای که ایدئولوژی بورژوازی بر آن چیره است ،

جریانی نیست که در مسیری هموار و بی‌نیروی خود بخود پیش رود . حصول این مقصود فعالیت تبلیغاتی و روشنگر عظیمی را از ما کمونیست ها میطلبد . ولی ما در این کار یک متحد نیرومند و مطمئن داریم که خود زندگی است ، زیرا اقبال به اندیشه های مابینروی مبارزه در راه فراگیری و تعمیق تجارب ناشی از زندگی روزمره در محیط جامعه استثمارگر و قیاس آن با واقعیت اجتماع کشورهای سوسیالیستی ، پدید میگرد .

اعتباری که بر چنین بنیاد حیاتی استوار برای مارکسیسم - لنینیسم پدید میآید ، صفوف هواداران پیگیر آنرا طبعاً افزونتر میسازد و گروههای هر چه بیشتری از پرولتاریا و توده های زحمتکش و روشنفکران و جوانان راهبر صه مبارزه انقلابی فعال و جنبش کمونیستی میکشاند . سرسختترین مخالفان ایدئولوژی علمی مانیزینا چاراندان دارند که این ایدئولوژی عقول را با صولت و ابهتیش بیش از پیش مسخر خود میسازد . روزنامه ها و مجلات بورژوازی با اضطراب و حیرت از " رنسانس مارکسیستی " ، از " ظهور مجدد مارکس " و " اعتلای شوروشوق مارکسیستی " خبر میدهند .

مجله امریکایی " تایم " مینویسد که نه فقط در آموزشگاههای نوخاسته اروپای غربی نظیر دانشگاه برمن جمهوری فدرال آلمان " هم استادان وهم دانشجویان یکسره مارکسیست شده اند " بلکه در کهن ترین کانون های وعظ کاتولیکی نیز فلسفه مارکسیستی و جامعه شناسی و علم اقتصاد مارکسیستی جای بیش از پیش نمایانی برای خود باز میکنند . یکی از استادان تاریخ دانشگاه رم بنام اینتسوآلیاکوتسو مینویسد : " روحیات گوناگون و شیوه تفکری که در تالارهای کنفرانس ما ... مشاهده میشود گواه بر آنستکه واقعیت موجود بر پیشگویی های عدیده ای که تا پیش از نخستین جنگ جهانی درباره فزای مارکسیسم انجام میگرفت ، آشکارا خط بطلان میکند . اکنون ما دوران نبرد با چهارمین نسل انسان های تحت تاثیر مارکسیسم را میگذرانیم و هیچ نشانی هم از تضعیف این تاثیر عقول وجود ندارد " .

تابلوسی که بارتگ هایب چنین چشمگیر ترسیم شده بطور عمدتاً نمایانگر روحیات محافظان دانشگاهی و محیط آکادمیک یعنی عرصه مستقیم فعالیت تئوری جامعه بورژوازی است . در چنین محیطی کوشش برای آشنایی عمیقتر با تئوری مارکسیستی - لنینیستی رانیتوان ساده و بیگدست ارزیابی کرد . البته علاقه به مارکسیسم در این محیط همیزان زیادی نتیجه مستقیم خلاصه معنوی ناشی از زبونی اندیشه بورژوازی است که هر اندازه هم که در آرایش آن میکوشند سترون از کار در میآید . گونارسون تئوریسین مشهور سوسیال دموکراسی اسکاندیناوی انگیزه توجه دانشمندان بورژوازی معاصر را به مارکسیسم چنین توضیح میدهد : " البته پیرامون تئوری های مارکس پیوسته مباحثه صورت میگرفته است ، ولی اکنون این تئوری ها آماج بررسی های جدیدی هستند و حتی علم بورژوازی توجه فراوان بآن معطوف میدارد . امروز برتری مارکس در زمینه توضیح چگونگی خصائص بنیادی تکامل سرمایه داری یعنی وظیفه ای که تئوری اقتصاد بورژوازی بعلل کاملاً معلوم از انجام آن عاجز ماند ، همه جاموراندانان است " . ولی این یک جانب مسئله است . جانب دیگر آن این است که حتی آن مورخین و جامعه شناسان و اقتصاددانان بورژوازی نیز که مارکسیسم را بهیچوجه قبول ندارند ضرورت توجه بآنرا برای مقاصد خاص خود احساس میکنند . قیاس دایمی نظریات خویش را اندیشه های مارکسیسم برای آنان یک نیاز روزنی شده است ، زیرا بدینسان در واقع کالیبر علمی نظریات خود را میسنجند و از خرده پردازی در زمینه طرح مسائل علمی و از داوری های سطحی و عامیانه می پرهیزند . چارلز فرنگل استاد دانشگاه کلمبیا (ایالات متحده امریکا) از " راز " آزمایشگاه خلاق این ایدئولوگ غیر مارکسیستی معاصر برده بر میدارد و آنرا چنین تشریح میکند :

" اکثریت ماکه در رشته علوم اجتماعی کار میکنیم با موضعگیری در قبال مارکس چگونگی بر خورود خود را نسبت به مسائل رشته خود و مسائل دوران کنونی معین میکنیم . با آنکه ما میتوانیم اصولاً از بررسی آگاهانه و آشکار و انتقاد از مارکس خود داری و رژیم ولی اوبلا و رضمنی و خاموش تقریباً رهبر گفتگو حضور دارد ."

توجه حرفه ای ویژه ای که آید تولوگ های مامور " تکذیب " یا تحریف مارکسیسم — لنینسیم بآن معطوف میدانند از ملاحظات بکلی دیگری ناشی میشود . در میان آنها ما ، هم یادشمنسان آشکارا مارکسیسم روبرو هستیم وهم با کسانی که خصومت خود را نسبت به تئوری ما و منافع سوسیالیسم و طبقات کارگر با ما تریاید تولوژیکی از ما فهم و اصطلاحات مارکسیستی پوشیده نگاه میدارند . لنین میگفت : " پیروزی تئوریک مارکسیسم دشمنانش را و امید ارد تا خود را به جامه مارکسیستی بپارایند " (۱) . این سخن که آهنگام دوباره چگونگی سیر تاریخی آموزش مارکس در طول قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ بیان شده بود امروز نیز صحت خود را تمام و کمال حفظ کرده است . بنابراین باید توجه داشت که شبهه مارکسیسم علیرغم رنگ ها و نقاب های گوناگونش همواره سرشت واحدی دارد و در سرزمین پیوسته تاریخی آموزش مارکس بسان سایه آید تولوژیک و سیاسی پیوسته ازین آن روان بوده است . شبهه مارکسیسم بهر صورت و ترکیبی که در آید در ماهیت خود همانست که مطبوعات بورژوازی اکنون عنوان " رنسانس مارکسیستی " بآن اطلاق میکنند .

بدینسان وقتی ما میگوئیم که آموزش مارکسیستی — لنینستی محورا اصلی حیات آید تولوژیک جهان کنونی را تشکیل میدهد و تمام فعالیت تئوریک در آن معاصر برمد آن میگردد در عین حال باید بدقت معلوم کنیم کمترین میان مارکسیسم اصیل و بدل های آید تولوژیک عدید هونظریات معمولی که جز پوششی از اصطلاحات و جملشترک دیگری بآن ندارند ، از کجا میگذرد . این مرز غالباً از آنجا میگذرد که دستبرد به ساختاریکیارچه و بهم پیوسته آموزش مارکسیستی — لنینستی آغاز میگردد و یک اندیشه و یک اصل آن در نقطه مقابل اندیشه و اصل دیگریست : جانب آن در نقطه مقابل جانب دیگر آن قرار داده میشود . گاه بنام " مارکس جوان انسانگرا " علمیه " مارکس انقلابی بعدی " به مبارزه برمیخیزند و گاه اعلام میکنند که مارکسیسم — لنینسیم تئوری نیست بلکه فقط اسلوس (متد) است برای تحلیل های علمی . ولی همانگونه که لنین خاطر نشان میسازد : " فلسفه مارکسیسم از یولا دیکیارچه ریخته شده و هیچ حکم اساسی و هیچ جزئی مهمی از آنرا نمیتوان از آن منتزع ساخت مگر با روی بر تافتن از حقیقت همین روی آوردن به آگاندیب ارتجاع بورژوازی " (۲) . از همین زاویه دید نیز ما اینک به بررسی مشروحتریکی از مهمترین جوانب ساختاریکیارچه آموزش مارکسیستی — لنینستی یعنی وحدت و پیوند ناگسستنی میان تئوری علمی و آید تولوژی طبقاتی پرولتاریا در این آموزش ، میپردازیم .

۲

جهان بینی مارکسیستی پیوسته برای هستی اجتماعی تقد و اولویت قائل است و شعور را تالی و بازتاب آن میدانند . عالمی که جهان را در آخرین تحلیل حرکت میدهد اندیشه هانیستند بلکه اهرم های بعراتب نیرومند تری هستند که در زیربنای مادی جامعه جای دارند . بدینسان برای آنکه هر تئور تاریخی بتواند تحقق پذیرد یک " نیروی مادی باید ایضا بکمک نیروی مادی دیگر

(۱) — لنین ، جلد ۲۳ ، ص ۳ . (مقاله " سرنوشت تاریخی آموزش کارل مارکس ") .

(۲) — لنین ، جلد ۱۸ ، ص ۳۴۶ (مقاله " آمپریورکریتیسیسم و ماتریالیسم تاریخی ") .

از میان برداشته شود" (۱) . ولی مارکس در اثر نامی خود تحت عنوان " تزهایی در باره فئودر باخ " تصریح کرده است که وظیفه فلاسفه تنها توضیح چگونگی جهان نیست بلکه دگرگون ساختن آن نیز هست . مارکس در عین حال خاطر نشان میسازد که " تئوری نیز همینکه در آن ها ن توده ها رسوخ میکند به نیروی مادی بدل میگردد " (۲) .

ولی تئوری برای آنکه بتواند توده ها را فراگیرد و در آن ها ن آنان رسوخ کند باید بیانگسرس نیازمندی های واقعی آنها باشد . سرشت کاملاً ایدئولوژیک مارکسیسم یعنی حزبیت آشکار ویی پرده ، خصلت طبقاتی و پیگیری آن در دفاع از منافع زحمتکشان همان عاملی است که در آمیزی آنرا با جنبش کارگری و بالنتیجه تبدیل آنرا به نیروی مادی قادر به دگرگونی جهان میسر ساخته است .

امروز یکمک تئوری مارکسیستی — لنینیستی میتوان برای بفرنجترین مسائلی که زندگی در برابر جنبش جهانی انقلابی مطرح میسازد پاسخ علمی یافت . این راه حل های علمی که در امتداد احزاب براد رود احکام مشترکاً طرحریزی شده مجامع بین المللی کمونیست ها تشریح شده اند هم خصلت ایدئولوژیک دارند وهم در جریان فعالیت انقلابی متنفذترین جنبش سیاسی دوران معاصر تبلور مادی بخود میگیرند .

تضاد میان ایدئولوژی ها که بصورت تضاد م مناقع طبقاتی تجلی می یابد و آشتی و سازش نهن شناسد . این حکم برای مارکسیست — لنینیست ها یکی از اصولی است که در تعیین چگونگی موضعگیری آنها در مبارزه جهانی ایدئولوژیک — سیاسی نقش قاطع دارد و آنها هم نه باین علت که کمونیست ها خود سرانه برای خود مشی " انعطاف ناپذیر " اتخاذ میکنند . آشتی ناپذیری ایدئولوژی های مبتنی بر پایه های طبقاتی بکلی متناقض با یکدیگر واقعیتی است عینی و مستقل از هر اراده و تمایلی . چگونگی برخورد تئوریکسین های بورژوا و پورتونیست و رویزیونیست به ایدئولوژی مارکسیستی — لنینیستی خاصه آن تئوریکسین ها که بیحیل نیستند حتی ارزش علمی مارکسیسم را نیز تصریح کنند ، بر صحت این امر دلالت دارد .

این گروه از تئوریکسین ها با سیستمی از پراهین خود میگوشتند مارکسیسم را " از هم بد رند " و به دو بخش مجزا از یکدیگر تقسیم کنند و سپس تئوری علمی و ایدئولوژی آنرا که پیوند میان آنها ناگسستنی است در نقطه مقابل هم قرار دهند . در این زمینه پیروزه به نکته ای از " پیشگفتار " اثر مارکس تحت عنوان " پیرامون انتقاد از اقتصاد سیاسی " استناد میگردد که در آن گفته شده است " من وانگلس در رسال ۱۸۴۵ تصمیم گرفتیم " متفقاً نظریات خود را در نقطه مقابل نظریات ایدئولوژیک فلسفه آلمان بیان داریم و در ماهیت امر با وجدان فلسفی پیشین خویش تصفیه حساب کنیم " (۳) .

تعریف مشهور مارکس را در باره اینکه ایدئولوژی شکلی از شعور پندار آمیز است حکمی جلوه میدهند که گویا هرگونه ایدئولوژی را محکوم میسازد و از عرضه علم بیرون میراند . باین اساس در رسوال مطرح میکنند که گویا مارکسیسم قادر به پاسخ آن نیست و گویا آنرا " موظف میدارد " تا " بخاطر حفظ اصالت علمی " از ایدئولوژی گرایس و سمتگیری حزبی — طبقاتی دست بکشد ؛ ۱ — مارکسیسم چگونه میتواند هم علم باشد وهم ایدئولوژی و عبارت دیگر هم تئوری با زتاب عینی جهان باشد و هم " شعور پندار آمیز ؟ " ۲ — علم که تنها یک وظیفه برای خود میشناسد و آنها هم تفحص حقیقت

(۱) — مجموعه آثار مارکس وانگلس ، جلد ۱ ، ص ۴۲۲ .

(۲) — همانجا .

(۳) — مارکس وانگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۱۳ ، ص ۸ .

است ، چگونه می‌تواند خود را برهنمود های ایدئولوژیک که از پیش سمت اجتماعی — طبقاتی آن داده شده است ، مقید سازد ؟

سؤال اول بر پایه خلط مفاهیم طرح شده است بدینمعنی که گویا مارکس وانگلس برای مقولاتی چون "ایدئولوژی" ، " تفکر ایدئولوژیک " و " ایدئولوژی گرای " مفهوم استنتاج ذهنی قائل بودند و به بیان دیگر آنرا اسلوبی (متد) برای نتیجه‌گیری های تئوریک تلقی میکردند که در آن يك اندیشه از اندیشه دیگر می‌تراود و گویا از دیده واقعی مورد بررسی خویش بگلی منفک میشود و ارتباط خود را با آن از یاد میبرد . در دوران مارکس این شیوه مطرح‌ریزی نظریات تئوریک در باره جامعه حاکم بود و همین امر در تعیین ماهیت ایدئولوژی بمفهوم شعورگاذب نقش قاطع داشت . اکنون نیز این تعریف برای ایدئولوژی بورژوازی بقوت خود باقیست . ولی تئوری مارکسیستی از راه دیگری پدید آمد و تکامف پذیرفت بدینمعنی که پیوسته از واقعیت منشا و مایه میگرفت ، عیار خود راهموار با آن میسنجید و پیوند خود را ، هم با منافع طبقه معین وهم با اندیشه اجتماعی ادواریشین آگاهانه تشریح میکرد . مارکسیسم بانمونه خود نشان داد که ایدئولوژی اجتماعی ، هم از نظر شیوه پیدایش و تکوین وهم از نظر محتوی میتواند خصلت علمی داشته باشد .

با اینجهت لنین تمام دلایل لازم را در دست داشت برای آنکه میان مفاهیم " مارکسیسم " ، " سوسیالیسم علمی " و " ایدئولوژی پرولتری " علامت تساوی بگذارد (۱) .

مسئله دوم برخلاف مسئله اول بمتضاد موهومی که بطور عمد از منشا مفاهیم واصطلاحات برمیخیزد ، نمیپردازد ، بلکه يك نکته واقعی را مطرح میسازد که اصولا هر اندیشه تئوریک ناگزیر با آن روبرو میشود و یگانه راه حل علمی آنرا هممارکسیسم — لنینیسم عرضه میدارد .

ایدئولوژی میتواند علمی یا غیر علمی باشد ولی علم اجتماعی همیشه سرشت ایدئولوژیک دارد . در این زمینه مقدم بر هر چیزی باید این نکته را در نظر داشت که برای هر اندیشه تئوریک حتما یک صاحب طبقاتی پیدا میشود که این تئوری با منافعش حد اکثر مطابقت را خواهد داشت . پژوهشگرا اجتماعی هنگام توضیح جگونگی حقیقت علمی همیشه با این معضل روبرو میشود که سمت و هدف ایدئولوژیک پژوهش خود را یا باید خود تعیین کند یا آنرا دیگران مستقلا از او جدا بساغیر غم اراده و نیت او معین خواهند کرد .

تئوریسین های بورژوازیما میگویند : بسیار خوب ، بگذار چنین باشد ، ولی بهر حال شق دوم رجحان دارد ، زیرا به دانشمند اجازه میدهد لاقلا در جریان تفحص حقیقت بیطرفی خود را حفظ کند . ولی این داوری پژوهشگر را در نقشی جلوه میدهد که گویا دارای عقلی مستقل و حاکم بر استنتاجات عقلانی خویش است و حال آنکه در واقعیت امر او همیشه انسانی است زنده و عضو جامعه و بیانگر گروه اجتماعی و حرفه ای معین که عنصر جدایی ناپذیری از مکانیسم پژوهش علمی را تشکیل میدهد و در بیشتر حاص نظریات و پیشداوری ها و منافع گروه مربوطه ، با این مکانیسم می پیوندد یا چنین خصائصی تلاش برای " تصفیه " ساخت تئوری از ایدئولوژی در حکم تلاش برای " آزاد ساختن " علم از وجود دانشمندان است .

مارکسیسم — لنینیسم ثابت کرده است که اثریک پژوهشگرا اجتماعی همشتر مصروف بر آن باشد که حقیقت را در فراسوی منافع طبقاتی تفحص کند هرگز به دانشواقعی واصل دست نخواهد یافت . توضیح جوانب کوناگون سرشت عینی ایدئولوژیک علم اجتماعی یکی از بزرگترین کشفیات اندیشه مارکسیستی و رآورد مستقیم توضیح ماتریالیستی روابط متقابل میان هستی و شعور است .

لنین مینویسد : " . . . ماتریالیسم عنصر حزبیت را در ربطن خود نهان دارد و به همین جهت طلب میکند که هرگونه تحلیلی درباره حوادث بشوهر صریح و آشکار بر پایه نظریه گروه اجتماعی معین انجام گیرد " (۱) . مارکسیسم - لنینیسم هنگام تصویر منظره عینی واقعیت و توضیح سرشت عینی و واقعی فراگرد تاریخ منافع طبقه کارتر و مبارزه انقلابی در راه سوسیالیسم و کمونیسم را مأخذ قرار میدهد . این شیوه برخورد تئوری مارکسیستی به پدیده های جهان بسبب مطابقتش با اصل حزبیت در علم که لنین آنرا بطور همه جانبه مستدل ساخته و بر پایه عمیق علمی طرحریزی کرد تا مست خصلت ایدئولوژیک دارد . فقط چنین برخوردی پاسخگوی توقعات علمی و وجدان علمی است . جامعه شناسی بورژوازی نیز علیرغم دعاوی خویش درباره فارغ بودن از پیشداوری های حزبی ، کاملاً خصلت طبقاتی دارد و همین خصلت است که آنرا به ضوابط ایدئولوژیک محکمی مقید میسازد که از آنجمله است فی المثل منع نتیجه گیری درباره اضمحلال تاگزیر نظام سرمایه داری در همه جا و تهویض آن با سوسیالیسم . در چنین عرصه ای واقعاً هم سرشت ایدئولوژیک با سرشت علمی تعارض پیدا میکند و ایدئولوژی طبقات محکوم به زوال اندیشه تئوریک آنها را در قید های آهنگین نگاه میدارد و علت آنهم همانگونه که لنین خاطر نشان میسازد آن نیست که " این طبقات افرادی ندارند که بتوانند درست حساب کنند . . . بلکه آنست که وقتی انسان در راهی قرار میگردد که بسوی نابودی می رود ، اصولاً نمیتواند درست حساب کند " (۲) .

امروزه رایالات متحد و آمریکا و اروپای غربی بی درین صداها بی از جانب شخصیت های معتبر بگوش میسرنند که میگویند باید نمونه مارکسیستی را در نظر گرفت و " ایدئولوژی نوین " و سیستم موزونی از نظریات و ارزش های پدید آورده که بتواند رهنمون مسیر حرکت آینده باشد . مثلاً به ژنرینسکی تئوریسین امریکایی " انقلاب تکنوترونیک " نیاز با ایجاد " سنتز فکری و عقلانی نوینی " را خاطر نشان میسازد که بتواند در عصر تاریخی در حال ظهور همان نقش مارکسیسم دوران پیش از آن را ایفا کند . آ . توین بی مورخ مشهور انگلیسی درباره وظائف " ایدئولوژی نوین " میگوید : " این ایدئولوژی برای آنکه اثربختر گردد باید بیانگر جهان بینی فلسفی و مذهبی نوینی باشد که تمام جوانب زندگی را در برگیرد . این ایدئولوژی باید آرمان های ما را در گونه سازد و ارزش ها بی را که ما برای آنها تقدیم و اولویت قائلیم پس و پیش کند " .

پس میبینیم که تئوریسین های بورژوازی هیچوجه مخالف ایدئولوژی بطور اعم نیستند . آنها بطور مشخص علیه ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی به مبارزه برمیخیزند ، زیرا به نیروی آن واقفند و خود چیزی ندارند که در برابر آن عرضه دارند . و اما این تئوریسین ها در عین آشتی ناپذیری ایدئولوژیک با مارکسیسم - لنینیسم غالباً خود را برای مناقشات و مباحثات تئوریک با آن شکیبا جلوه میدهند ولی ضمن آن میکوشند تئوری مارکسیستی را به عرصه " همزیستی مسالمت آمیز عقاید " بکشانند تا شاید در این رهگذر آنرا از سمت گیری کاملاً دقیق و بی ابهام در جهت منافع طبقاتی پرولتاریا و سوسیالیسم محروم سازند .

در این زمینه رویژونیسم که پیوسته یا از حمله به سرشت ایدئولوژیک دانش مارکسیستی آغاز میگردد و بی با چنین حملاتی بفرجا میرسد - برای دشمنان مسلکی و سیاسی مارکسیسم جذابیت خاص دارد . یکی از مجلات عمدتاً تئوریک کمونیسم شبه علمی امروزین ضمن ارزیابی نوشته های گارودی بارضایت خاطر تصریح میکند که : " دعاوی گارودی در مجموع بسی بیش از آنست که خود در ظاهر

(۱) - لنین ، جلد ۱ ، ص ۴۱۹ .

(۲) - لنین ، جلد ۴۴ ، ص ۳۰۳ .

امری آن مهمتر است ، زیرا اگر گفته ها پیش صحیح باشد مارکسیسم باید به موجودیت خود بمشابه یک آید تئوروی پایان دهند و بد فلسفه ای نقاد بدل گردد و آنگاه در زمین نقشی دیگر نمیتواند و همچون تئوریک روشن شود ه های بزرگ باشد و بدینسان امکان استخود را برای عرضه پاسخ های دقیق بهمسترن مسائل که مطرح میسازد ، بهیزان زیاد از دست خواهد داد " (۱) . حرفی است کاملاً معقول : بورژوازی امریالیستی میتواند با این " مارکسیسم " — با این " فلسفه نقاد " کابینه نشین در اوزندگی علمی ، با این " فلسفه نقاد " عاری از جوهر تئوریک و عاجز از رهبری اقدام انقلابی — بطریب خاطر و آرا مض کامل سازگار باشد .

گونه بورژوازی نسبت به مارکسیسم — لنینیسم از آنجهت بی پایان است و تئوری ما از آنجهت استراتژی و تاکتیک کمونیست هاراد ر مبارزه علیه قدرت انحصارات و در راه دموکراسی و سوسیالیسم اثر بخش میسازد کمیان علم مارکسیستی — لنینیستی و آید تئوروی طبقاتی پرولتاریای انقلابی و جد ستا و پیوند ناگسستی وجود دارد .

۳

زمان در مسیر حرکت خود هر تئوری اجتماعی را پیوسته در برابر این وظیفه قرار مید هد که محتوی خود را هماهنگ با تغییر اوضاع و احوال جهان غنی تر و کاملتر سازد . بنیاد گذاران مارکسیسم حتی چنین فکری را هم بخاطر خود خطور نمید ادند که آموزش آنان میتواند در قالبی یکبار برای همیشه ساخته و پدید آید و راکد ماند . لنین وظیفه مارکسیست های نسل خود را در زمینه تئوری پژوهشی مشخص ساخته و خاطر نشان کرده است که " اگر آنها نخواهند از زندگی عقب مانند باید تئوروی خود را در تمام جهات به پیش رانند " (۲) .

ولی چگونه آنرا به پیش رانند ؟ مبارزات حادی که در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن کنونی بر سر میراث تئوریک — آید تئوریک مارکس وانگلس در گرفت ، همان زمان نشان داد که این مسئله از نظر آینده در ازمدهت مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم اهمیت برده اد . از این نقطه نظر سهوالی که در بالا مطرح شده است فقط یک پاسخ صحیح میتواند داشته باشد ، زیرا علم بطور کلی برای یک حقیقت کثرت ضد و نقیض قائل نیست . بهمین جهت دعوی کنونی آید تئورگهای بورژوا و اپورتونیست در باره " تئورالیسم مارکسیسم " (" کثرت گونه های مارکسیسم ") بروج و میان تئوی از کار بر میآید . اینان فاجعه آن پیروان آموزش مارکس را که در زمین سده نوزدهم و بیستم بسبب تکیه بر تئوی این آموزش و غفلت از روح آن ، هم در زمینه تئوریک و هم در زمینه سیاسی در قبیل واقعیت نوین زمین از کار برآمدند — ضحکه جلوه مید دهند .

رهنمود اصولی عام برای چگونگی حل مسئله تکامل تئوری مارکس در بطن خود این تئوری یعنی در وحدت و پیوند ناگسستی آن با پراتیک انقلابی نهفته است . پس از مرگ مارکس وانگلس هنگامیکه این مسئله جنبه حاد بخود گرفت لا زم آمد که اولاً بطور روشن درنگ شود که نیروی حیسناسی زوال ناپذیر مارکسیسم در ست از همین پیوند منشاء میگیرد . ثانیا لا زم آمد که عملاً نشان داده شود که این پیوند ناگسستی میان تئوری و عمل مارکسیستی چگونه از یکسر تئوری را تکامل می بخشد و غنی تر میسازد و از سوی دیگر در قالب استراتژی و تاکتیک انقلابی پیروزی آفرین تبلور مییابد . اهمیت و نقش لنینیسم بخانه یگانه ادامه گر آموزش مارکسیستی و یگانه نیرویی که این آموزش را بسر

وفق اوضاع و احوال مشخص قرن بیستم تکامل بخشید در همین است که فقط لنین بود که سوسیالیست عظیم تئوریک و سیاسی خویش توانست بهر دو این خواستهها به پیگیرترین و کاملترین شکل جامعه عمل ببوشاند .

تئوری مارکس بصورتی که مثلا اندیشه های مطروحه در کتاب " سرمایه " از آن حذف شده باشد بکلی تصورناپذیر است . بهمین طریق مارکسیسم معا صریز بدون اندیشه هایی که لنین در جریان تکامل تمام اجزاء متشکله آن یعنی فلسفه و اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی بآن افزود است قابل تصور نیست و نمیتواند باشد . مارکسیسم معاصر بدون تحلیلی که لنین در باره ماهیت و قانونمندی های امپریالیسم انجام داده است ، بدون تئوری او در باره انقلاب سوسیالیستی بدون آموزش او در باره حزب انقلابی طراز نوین و بدون تالیفات او در باره طرحریزی جامع پایه های علمی استراتژی و تاکتیک پرولتاریا برای رسیدن به قدرت و استقرار سلطه سیاسی پرولتاریا و غیره تصور پذیر نیست . پیروزی علمی اندیشه های لنین پیش از هر چیز در عرصه دگرگونی های کسیمی اجتماعی - سیاسی نوین به جهان ما بخشیده ، تجلی یافته است . همانگونه که در کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری باتفاق آراء حاضر نشان گردید : " پیروزی انقلاب سوسیالیستی در گروهی از کشورهای ، پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم ، دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری ، ورود خلق های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پیشین به عرصه فعالیت اجتماعی - سیاسی مستقل ، اعتلای بیسابقه مبارزه ضد امپریالیستی - همه و همه گواه صادقی است بر حقانیت تاریخی لنینیسم که بیانگر نیازمندی های حیاتی عصر حاضر است " .

جهان امروز البته جز آنست که در صد یا پنجاه و یا ده سال پیش بود . در چنین جهانی درقبال ضرورت گسترش و تکامل تئوری علمی ما که باید نه تنها از زندگی عقبماند بلکه بر آن سبقت جوید و در نمای تازه بگشاید ، چه شیوه ای باید اتخاذ گردد ؟ پاسخ آن کوتاه ولی کاملا دقیق است : باید به شیوه لنین عمل شود .

مادر اروپای غربی پیوسته می شنوم که مارکسیست های دروغین " نوسازی " و " تجدید نظر " در مارکسیسم را با توجه با ممانات جدیدی که علم و تکنیک جدید برای انسان فراهم ساخته و با توجه به تمام دگرگونی هایی که در زندگی و نظریات جامعه رخ داده است ، خواستار میشوند . ما چگونگی تحقق این خواسته ها را نیز مشاهده میکنیم . زمانی " فروید و مارکسیسم " مد شده بود که به عیب میکوشید احکام جداگانه ای از آموزش مارکس را با تئوری فروید در باره جنبه های جنسی و خصائص روانی پیوند دهد . ما با فضل فروشی های دیگری هم که هدف آن رنگ آمیزی فلسفه هستی گرایی (اگزیستانسیالیسم) با الوان مارکسیستی بود آشنا شدیم . ولی همه اینها در آخرین تحلیل چیزی جز زبونی تئوریک و تکرار نغمه های ایدئولوژیک بورژوازی از کار در نیامد و این بویژه در آثار مولفینی بچشم میخورد که برای آنکه خود را مارکسیست جلوه دهند میکوشند تالیفات خود را با مفاهیم ضد علمی بازار میسندی نظیر " جامعه ما بعد صنعتی " انباشته سازند .

تکامل واقعی و فناء روز افزون مارکسیسم نافی آنستکه اندیشه ها و فورمول هایی وارد تئوری آن گردند که " از خارج " یعنی از نظریات غیر علمی و بیگانه با محتوی طبقاتی آن اقتباس شده باشند . مثلا احکام علمی و اصولی نوین لنین در باره چگونگی سیر تکامل سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم که جامعه بورژوازی را باستانه انقلاب سوسیالیستی میکشاند " از پهلو " و " از روی " مارکسیسم وارد آن نشده اند . این احکام ره آورد مستقیم تجزیه و تحلیل واقعیت جد سرمایه داری هستند که در بر تواند پدیده های بنیادی تئوری مارکسیستی انجام گرفته است .

خلاقیت، اصیل این تئوری نه از " تجدید نظر " در آن ویا " تکمیل نقائص " آن بلکه از کاربست آن آغاز میگردد و این یکی از اصول اساسی شیوه ایست که لندن برای ارزیابی چگونگی دگرگونی های جهان بکار میبرد .

در بالا از سرشت حزبی دانش مارکسیستی سخن رفت ، تلاش های پرتاب و تابی که آید ثلوه های بورژوا و ریزوینویت ها یکار میبرند تا یکنوع " مارکسیسم ناب " در برابر انش اثر بخش انقلابی معارضه دارند اهمیت و ضرورت توجه به سرشت حزبی دانش مارکسیستی را پیوسته بمانگوشیزد میکند . طراحان " مارکسیسم ناب " مدعیند که این ساخته آنان در سطح تئوری اجتنابی صد فوق طبقاتی قرار دارد و بد پنجپخت خلصت " انسانگرای همگانی " کسب میکند . این ساخته نیز دستاوردی در سیر تکامل مارکسیسم وانمود میگردد .

" مارکسیسم ناب " پدیده تازه ای در تاریخ نیست ، تئورسین های انترنایونیونال دوم در زمان خود تلاش بسیار یکار کردند تا مارکسیسم را به " دانش بطور اعم " بدل سازند . نتیجه این تلاش ها آن شد که از حکم مارکس در باره تقدم ماده بر اندیشه موشهورد رخصه تاریخ ، دگمسی ساختند و بر پایه آن نسخه هایی در تجویزی عطفی سیاست و احتراز فعالیت سیاسی بد طبقه کارگر مرصه داشتند و پیروی از آنرا مرصانه خواستار شدند .

بطوریکه میدانیم لندن ضمن تحلیل واقعیت عینی جدیدی که در محیط امپریالیسم پدید آمده بود و ضمن ارزیابی این واقعیت از نظر گاه منافع طبقه کارگر هم نقش روز افزون عالم ذهنی را در تکامل جامعه نشان داد و هم ضرورت و امکان ایجاد حزب پرولتری بیکار جو و تبدیل آنرا به نیروی اثر بخش فعالیت انقلابی به ثبوت رسانید . لندن که در مقام دانشمندی اصیل و واقع گوی سر همواره برای تسجیل حقیقت عینی تلاش میورزید ، در آثار خود این حقیقت را نیز عمیقاً تشریح کرده است که تئوری اجتماعی هر آینه بخواهد خود را مافوق طبقات قرار دهد نمیتواند دعسوی علمیت داشته باشد . علاوه بر این علم اجتماعی چنانچه در تلاش خود برای درک و توضیح واقعیت منافع انقلابی طبقه پیشتاز دران یعنی پرولتاریا را ملامت قرارند دهد ، ناگزیر سترون و بی شرا زکار در خواهد آمد . تحلیل واقعیت با تکیه بر مواضع طبقه کارگر — اصل بسیار مهم دگر نیست که لندن برای پیشبرد و تکامل خلاق مارکسیسم بکار میبرد . لندن در اندیشه تئوریک خود پیوسته از سنت مارکسیستی تحلیل واقعیت مشخص تاریخی پیروی میکرد . غناء آید ثلوه یك لتینیسیم بر بنیاد نتیجه گیری از انبوه عظیم فاکت های اجتماعی و فعالیت زنده اجتماعی — سیاسی توده ها و تجربه جنبش انقلابی طبقه کارگر پدید آمد . لندن با هرگونه کم بهاداد ان به ویژگی طلی برای خوشاند کسانی که خواسته های دگماتیک در زمینه تئوری های کلی مطرح میساختند ، مخالف بود ، طبیعی است که او در مقام پیشوای مبارزه انقلابی پرولتاریای روسیه بهتر از هر کس از ویژگی های رشد اجتماعی کشور خویش آگاه بود و این ویژگی ها را عمیقاً درک میکرد و توجه فراوان بخصیصیل آن معطوف میداشت .

براین اساس امروز برخی از مولفین که زحمت درک مفهوم عمیق ارشیه تئوریک لندن را بخود هموار نمیسازند ، مدعیند که گویا لتینیسیم پدیده ایست صرفاً روسی واندیشه های آن نیز گویا برای کشورهای دیگر اعتبار و اهمیتی ندارند . مثلاً بمانگویند که فعالیت تئوریک و پرولتیک لندن در زمینه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا فقط در محیط روسیه عقب مانده مفهوم داشت . در این دعسوی سد واقعیت تاریخی یکجا " فراموش میشود " : نخست آنکه لندن ضرورت تبدیل طبقه کارگر به نیروی سیاسی متشکل و فعال را از ویژگی " عقب ماندگی روسیه " ناشی نمیدانست بلکه آنرا از اوضاع و احوال عمومی سرمایه داری پیشرفته (امپریالیسم) که زمینه را برای انقلاب سوسیالیستی

فراهم ساخته بود ، نتیجه میگرفت . دوم آنکه براهین لنین که آموزش او در باره حزب طراز نوین تشکیل میدهد ، در جریان مباحثات بین الطلی با پروتونسیم ، صیقل پذیرفت . سوم آنکه صحت این آموزش و اثربخشی نیروی تئوریک و پراتیک آن نه تنها با تجربه جنبش کمونیستی روسیه بلکه با تجربه مجموعه جنبش جهانی کمونیستی به ثبوت رسیده و تایید شده است . کمانیکه اهمیت و اعتبار لنینیسم را در چارچوب روسیه محدود میسازند از منطبق بوجهی پیروی میکنند که اگر در آن پیگیری باشند ناچار باید دعوی کنند که آموزش اقتصاد و مارکس نیز از چارچوب تحلیل و ویژگی های رشد اقتصادی انگلستان قرن ۱۸ - ۱۹ فراتر نمیروند .

واقعیت امر آنستکه نتیجه گیری ها و احکام تئوریک لنین مقیاس جهانی دارد . تجربه حزب ما که در کشوری فعالیت میکند که هیچگونه شباهتی با روسیه ندارد (هم از نظر ابعاد سرزمین و هم از نظر تعداد جمعیت) بیشک گواهر آنستکه تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی در اوضاع و احوال جهان کنونی نیز فقط باتکیه بر اندیشه های لنین میتواند تکامل پذیرد . وضع این یا آن کشور هر اندازه هم که با ویژگی های ملی متمایز باشد تکامل اجتماعی اش بهر حال بر بنیاد قانونمندی های اساسی دوران ما که لنین آنها را بر پایه علمی عمیق تشریح کرده است ، انجام میدهد . اهمیت جهانی زوال ناپذیر لنینیسم نیز در همین است .

پیوند ناگسستی میان تحلیل واقعیت مشخص تاریخی با تعمیم هایی که لنین در سطح عالی تئوریک انجام داده است خصیصه اصولی نوین دیگری را در اسلوب کار لنین که غناء گنجینه علمی سرشار مارکسیسم را به مراتب فزونی تر از پیش ساخته است ، بهما نشان میدهد . لنین میگفت تئوری بدون پراتیک مرده و پراتیک بدون تئوری کور است . پیوند ناگسستی میان تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی و تاثیر آنها در افزایش غناء یکدیگر ، در سراسر فعالیت لنین جلوه گراست . اگر این مطلب نیازی به ذکر مثال داشته باشد کافیست تئوری انقلاب سوسیالیستی را که لنین تئوریزه و وضع کرد و انقلاب سوسیالیستی اکثر را که تحت رهبری لنین پراتیسین پیروز گردید ، یادآور شویم . این افضل عمده که در تعیین شیوه برخورد لنین به چگونگی تکامل مارکسیسم نقش قاطع داشت سر مشق الهام بخشی است برای اندیشه تئوریک و مبارزه پراتیک جنبش جهانی کمونیستی .

دوران پنجاه ساله ای که بدون لنین گذشته با وضوحی خاص نشان داده است که پیروی از سر مشق لنینیسم در زمینه وفاداری به آموزش مارکسیستی در شرایطی که تغییر اوضاع و احوال ارزیابی پدیده های نوین سیر تکامل جهانی و انجام وظائف نوین جنبش انقلابی را ایجاب میکند ، چه اهمیت عظیمی داشته است . زیرا فقط در پرتوی پیروی از اصول لنینی وفاداری به اندیشه های بنیاد مارکسیسم و برخورد خلاق بآن بود که تئوری جنبش جهانی کمونیستی توانست در طول این پنجاه سال نقش رهبری علمی و ایدئولوژیک خود را در ساختن سوسیالیسم و کمونیسم و در مبارزه طبقه کارگر و تمام نیروهای آزاد بیخوش و مومکراتیک علیه امپریالیسم و در راه سوسیالیسم با احرار موفقیت ایفا کند .

حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما

احزاب کمونیست و کارگری برای مبارزه در اوضاع و احوال گوناگون جهان کنونی تجارب گرانبهای بسیارند و خسته اند. هر یک از آنان سهم شایسته ای در تکامل تئوری ساختمان حزب مارکسیست - لنینیست دارند. تعمیم تجربه اند و خسته شده و تبادل نتایج فعالیت عملی و تئوریک آنان در زمینه ساختمان حزب بمبارزه تمام واحد های جنبش جهانی کمونیستی یاری میرساند. کمیسیون مجله برای کمک باین امر و تعمیم تجارب فعالیت حزبی تصمیم گرفته است پیرامون بحثی تحت عنوان " حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما " تبادل نظر بین المللی ترتیب دهد. -

بعقیده کمیسیون مهمترین خصائص حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما در درجه اول میتوان ضمن مقالاتی پیرامون مسائل اساسی زیرین تشریح کرد: حزب سازمانگرا اقدام انقلابی و پیشاهنگ طبقه کارگروسازمانگرتوده ها، حزب مجهزه تئوری پیشرو، واحد متشکل و متحد طبقه، حزب پیروانترناسیونالیسم پرولتری.

هیئت تحریریه، خوانندگان مجله را به شرکت در بررسی و تحلیل مسائل و جوانب گوناگون ساختمان حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما فرامیخواند.

اینک نخستین مقاله در این زمینه به بحث گذاشته میشود.

سازمانگر اقدام انقلابی

الکساندر سوبولف

دکتر فلسفه

رئیس شعبه انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم
وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی

قرن بیستم بمثابه دوران درگرونی پنیادی زندگی ملل و ایجاد تحول در سیر تکامل سراسر جامعه بشری در تاریخ تمدن به ثبت میرسد. اعتلای اجتماعی طبقه کارگر، بیداری و فعالیت مجددانه قشرهای وسیع زحمتکشان، تخریب مبنای سرمایه داری و تمام گونه های استثمار و استمگر، خلافت انقلابی و بی ریزی تمدن دارای کیفیت نوین یعنی تمدن کمونیستی از خصائص دورانسی است که نیاز بایجاد رهبری تاریخی طراز نوین را پدید آورد.

تاریخ نشان داد که احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بسبب آلودگی به رویزیونیسم

در عرصه تئوری و اوپورتونیسیم در عرصه سیاست ، شایسته ایفای نقش رهبری فعالیت انقلابی طبقه کارگر از کارد رتیباً مدند . وظیفه پرورش پیشاهنگ انقلابی اصیل این طبقه حکم اکید تاریخ بود .
نقش ژوان ناپذیرشالوده ریزی تئوریک و سازمانگری حزب طراز نوین به لنین تعلق دارد .
آوضن تکامل اندیشه های مارکسیسم و تطبیق آنها بر دوران امپریالیسم و انقلاب های پرولتری آموزش چنین حزبی را بنیاد نهاد . حزب طراز نوین در روسیه بر پایه تعمیم تجارب مبارزه طبقاتی روسیه و سراسر جهان ، در روسیه پدید آمد .

پس از انقلاب اکتبر ریوتوتائیریتوان این انقلاب و تحت رهبری لنین در سراسر جهان جریان بنیاد گذاری احزاب پرولتری سار مانگرا اقدام انقلابی و تکوین جنبش کمونیستی نوین آغاز گردید . انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) مظهر ایدئولوژیک ، سیاسی و سازمانی این جریان بود . تشکیل انترناسیونال کمونیستی در تاریخ جنبش جهانی کارگری رویدادی مهم و گام بزرگی در راه تکمیل بن ریزی حزب انقلابی اصیل پرولتاریا و مرحله نوینی در سیر تکامل بلشویسم بود . لنین در آنتینگام نوشت : " . . . بلشویسم . . . به بلشویسم جهانی بدل گردید و البته تئوری و برنامه و تاکتیکی را بنیاد نهاد که آنرا بطور مشخص و عملی از سوسیال شوینیسم و سوسیال پاسیفیسم مشخص میساخت . . . " (۱) .

با تثبیت احزاب طراز نوین در جنبش کارگری ، مبارزه شدیدی میان مین انقلابی و فرمیسم آغاز شد . فرمیسم به صورت گوناگون خود " امتحاله " سرمایه داری و تبدیل آن به سوسیالیسم و یا " تداول تدریجی " سوسیالیسم را میسر میپنداشت . ولی نظریه لنین درباره حزب طراز نوین در قطب بکلی مخالف این پندار قرار داشت و بر پایه اعتقاد به ضرورت و ناگزیری درگرگوشی انقلابی جامعه استوار بود .

اینک ما از فراز پدگاه زمان حاضر راه طی شده را بروشنی میبینیم و ره آورد فعالیت احزاب سازمانگرا اقدام انقلابی و احزاب فرمیست را میتوانیم بدرستی مورد ارزیابی قرار دهیم . میدانیم که از سازمان های سیاسی فرمیستی که نوسازی سوسیالیستی جامعه را برنامه خود اعلام میداشتند ، حتی متنفذترین آنها و حتی آنها که بحکومت رسیدند - هیچیک نتوانست این نوسازی را تحقق بخشد و جامعه را از جا رجوب سرمایه داری برون برد - نه تنها نتوانست بلکه گاهی هم در راه انجام این وظیفه برنداشت . ولی احزاب انقلابی در رهگذر مبارزات طولانی رشد کردند و آیدیده شدند و جنبش کمونیستی به متنفذترین نیروی سیاسی عصر حاضر بدل گردید . احزاب مارکسیست - لنینیست نه تنها برای تصرف قدرت حاکمه بلکه برای انجام وظائف پفرنج دیگری ناشی از ضرورت تثبیت پیروزی و سازمانگری ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم نیز آمادگی و توانایی خود را به ثبوت رساندند .

تحت رهبری احزاب کمونیست کامیابی های تاریخی شگرفی بدست آمده است که در سیر صعودی تکامل جامعه بشری نقش تعیین کننده دارد . مهمترین آنها را بر میشمایم :

۱ - انقلاب سوسیالیستی اکثریکه طومار نظام سرمایه داری را در هم پیچید ، ماشین دلبتی بورژوازی را در روسیه درهم شکست ، دیکتاتوری پرولتاریا را برای نخستین بار در تاریخ مستقر ساخت و عصر انقلاب جهانی پرولتری را آغاز نهاد .

۲ - ساختمان سوسیالیسم در یک کشور یعنی در اتحاد شوروی که سرآغاز گذار خلق ها از سرمایه داری به سوسیالیسم بود و امکان واقعی آنرا به ثبوت رساند .

- ۳ - تاروماروتلاشی نظامی و معنوی - سیاسی فاشیسم که مردم شوروی و طبقه کارگر جهانی برهبری احزاب کمونیست در آن نقش قاطع ایفا کردند .
- ۴ - در وجود انقلاب ها در اروپا ، آسیا و کوبا و پیدایش و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیسم .
- ۵ - اضمحلال امپراتوری های استعماری در زیر ضربات خلق های مستعدیده که از پیی تارومار فاشیسم و در پرتو دگرگونی های بنیادی در عرصه جهانی و کامیابی های سوسیالیسم و اتحاد نیروهای جنبش آزادیبخش ملی با پرولتاریای جهانی صورت گرفت .
- ۶ - شکست سیاست " شانناژاتنی " و " جنگ سرد " و عقیم ماندن کلیه تلاش ها و نقشه های " سو " قصد به رمزهای سوسیالیسم که در نتیجه آن در نمای تازه ای برای مبارزه در راه صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم پدید گشت .
- مجموعه این عوامل موجبات گسترش و تقویت فراگرد (پروسه) انقلاب جهانی را فراهم ساخته در عرصه بین المللی اکنون تناسب نیروها پیوسته در حال تغییر روز افزون است و تجدید گروه بندی دامنه داری انجام میگیرد که مواضع مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم را تقویت میبخشد . در راه این فراگرد عظیم نوسازی انقلابی جهان احزاب سازمانگرا اقدام انقلابی و جنبش جهانی کمونیستی قرار دارند . احزاب کمونیست و طیفهای تاریخی دفاع از زندگی طب و آرزینده تمدن بشری را بعهده دارند . تحقق این رسالت اکنون با حدت و شوکت بیش از پیش این مسئله را مطرح ساخته است که احزاب کمونیست برای تقویت صفوف و گسترش دامنه فعالیت خویش چه طریقی باید در پیش گیرند و برای ترفیع سطح فعالیت انقلابی خود از چه منابعی استفاده کنند . ضرورت تاریخی طرح این مسئله ناشی از بغرنجی وظایفی است که در رزمنه ، هدی فعالیت انقلابی طبقه کارگر و گسترش فراگرد انقلاب جهانی باید بانجام برسد .
- همانگونه که در اسناد کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی و اسناد سایر احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی تصریح شده است ساختمان و تحکیم سوسیالیسم پخته و رشد یافته و تکامل روز افزون سیستم جهانی سوسیالیستی مسائل جدید بغرنج بسیاری را در زمینه های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در برابر احزاب کمونیست این کشورها مطرح میسازد . توجه علمی سیاست و افزایش اثربخشی رهبری و سازمانگری حکم اکید زمان است .
- بیکنظر اجمالی بهگونگی مناسبات اجتماعی دوران کنونی و مبارزه طبقات در جهان سرمایه داری نیز نمایانگر افزایش نقش رهبرین حزب در این مبارزه است . و خامت اجتماعی دوران بچنان درجه ای از حدت خود رسیده است که ضرورت دگرگونیهای بنیادی را در سراسر منطقه تسلط سرمایه داری به خواست بیچون و چار و تاخیر ناپذیر تاریخ و متمایل سوزان طبقه کارگر و سوسیال قشرهای زحمتکش و به یکتانمودن پیشرفت اجتماعی بدل ساختن است . تناسب نیروها با سرعش روز افزون بسود طبقه کارگر و سوسیالیسم در تغییر است .
- احزاب کمونیست در اسناد خود تقویت نیرو و اقتدار جنبش جهانی آزاد یبخش کارگری را خاطر نشان میکنند . در عین حال لنینیست ها دلائلی بسیار جدی در دست دارند برای آنکه به برخی از جوانب فراگرد انقلاب جهانی با نظر انتقادی بنگرند . احزاب برادر بر آنند که نیروهای انقلابی میتوانند به کامیابیهای پریشتری دست یابند . کمونیست ها و تمام عناصر پیشرو با رها بادلسی در دامن ناظر شکست نیروهای ترفیخواه و پیروزی موقت ارتجاع بوده اند . بسیاری از امکانات تعرض انقلابی تحقق نیافته است . در برخی از عرصه های مبارزه طبقاتی حالت وقفه و رکود مشاهده میشود . در یکسلسله از موارد سیر پیشرفت اجتماعی و نوسازی انقلابی و پویایی و سرعت کافی ندارد . بورژوازی انحصارگر که دشمنی مجرب و قدر است در دستگاه بسیار انعطاف پذیر و سیستم پیچیدهای

برای حفظ هستی و نجات نظام در حال زوال تاریخی خویش ترتیب میدهند . البته نادریست است اگر تمام بخش‌ها و چرخه‌های بفرنج جنبش آزاد بیخوش انقلابی فقط از جانب ذهنی آن مورد ارزیابی قرارگیرد . کاملاً روشن است که پدیدهای منفی و این یا آن ناکامی و شکست مبارزه طبقاتی فقط زمانی قابل درک خواهند بود که بر پایه تحلیل تاریخی مشخص واقعیت عینی محیط مبارزه و فعالیت نیروهای انقلابی مورد بررسی قرارگیرند . ولی در این معنی شکی نیست که در اوضاع و احوال کنونی نقش عامل ذهنی فزونی میدهد و بنا بر این همانگونه که خود احزاب مارکسیست - لنینیست تصریح میکنند اهمیت فعالیت آنان و مسئولیتشان نیز درقبال چگونگی گسترش فراگرد انقلاب فزونیتر میگردد .

در مقالات روزیونیستیهای عوی میشود که آموزش لنین در باره حزب کهنه شده و این آموزش فقط بازتابی از محیط ویژه روسیه عقب مانده است . در برخی از نوشته‌ها و اظهارات آنان بار دیگر جنبش خود بخودی توده‌ها سخن می‌رود و این جنبش‌گانه نمودار فعالیت انقلابی آنان ، بدون وابستگی به رهبری حزب کمونیست ، تلقی میگردد و نقش حزب در آن فقط به احصاء حاد نکامیایی‌ها و دستاوردهای توده‌ها منحصر میشود .

پاسخ تمام این دعاوی راتاریخ و مجموعه تجارب عظیم ناشی از پیروزیها و رسپهای تلخ شکست‌ها میدهد . شام کامیابیهای برجسته طبقه کارگر پیش از هر چیز در پرتوسطح عالی رهبری حزب آن بدست آمده است . از سوی دیگر ناکامیها و شکستهای نیروهای انقلابی و دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری و نیز اوضاع و احوال سیاسی بفرنجی که در برخی از کشورهای سوسیالیستی پدید آمده است ، همانگونه که در اسناد احزاب برادر خاطر نشان شده است ، یا بسبب ارتکاب اشتباهات تئوریک و ناشی از کمبها در آن به مارکسیسم - لنینیسم و تئوری آن در زمینه انقلاب و سوسیالیسم بوده است و یا در نتیجه خطاهای سیاسی ، ضعف و اثربخش نبودن رهبری حزب .

اکنون که پنجاه سال از درگ لنین میگذرد با اطمینان کامل میتوان گفت که تمام تجربه جنبش جهانی کمونیستی مؤید اعتبار عام آموزش لنین درباره حزب است . در دوران ما این آموزش بیش از پیش اعتبار کسب میکند و به مدارج عالیتری ارتقا مییابد .

۲

مهمترین ملاک اصالت حزب سازمانگرا اقدام انقلابی - خلاقیت آن در زمینه کاربست و تکامل تئوری مارکسیستی - لنینیستی ، توانایی اش در پیشبینی طعی و تحمل ناپذیریش درقبال هرگونه تحریف روزیونیستی مارکسیسم - لنینیسم - خواه از راست و خواه از " چپ " است . تجربه تاریخی مؤید آنستکه مجهز بودن حزب به تئوری انقلابی بآن امکان میدهد تا هدف نهائی یعنی نوسازی انقلابی جامعه و وظائف روزیونیستی با هم درآیزد و تمام فعالیت خود را تابع هدف عالی سازد و چهارمناقع فرعی و محدود تر را در هر یک از مراحل واضح در قیاس بآنان بسنجد . کاربست خلاق تئوری ، همانگونه که لنین بیاموخته است ، به کمونیست‌ها امکان میدهد بر جهسوات تسلط باشند و تگداوند که حواکث بر آنان مسلط گردد . این خلاقیت بآنها امکان میدهد که وضع انقلابی را که در دوران ما میتواند به سرعت و بطور ناگهانی پدید آید ، بد رستی ارزیابی کنند و آن تحققی بخشند .

ترغیب سطح آید فولویزیک و تئوریک حزب با تشکل و انضباط آن پیوند ناگسستنی دارد و ایسین پیوند بحزب امکان میدهد تا در مراحل مختلف گسترش مبارزه انقلابی ، بسته به چگونگی اقتضاسای

موقعیت به جریخ های بسیار نرم ویا گاه بسیار تند دست بزند .
 روی زمینیت ها چه در گذشته و چه در حال حاضر با خشم تمام به انضباط و تشکل بلشویکی
 تاخته و میتا زند و مدعیند که گویا مرکزیت د موکراتیک د موکراسی را ازین میبرد و به قدرت فـسـرد ی
 رهبران و " اتوماتیسم سربرازخانه ای " د اجرای تصمیمات و غیره میانجامد . این قبیل دعاوی ناشی
 از بیخبری کامل از مفهوم لنینی انضباط درون حزب انقلابی و نیز بی اعتنائی کامل به واقفیات
 و در رسهای زندگی عطلی است .

لنین در کتاب " بیماری کودکی چپ روی د کمونیسم " میبرد : انضباط حزب پرولتاریای
 انقلابی بر چه پایه ای استوار است ؟ و ارسای آن چگونه انجام میگردد ؟ به چه وسیله ای تقویت
 میشود ؟ لنین منشاء این انضباط را با دقت و بصیرتی شگرف تشریح کرده و نشان داده است
 که منشاء این انضباط عیارست از : اولاً آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری آن یا انقلاب ،
 ثبات قدم و ایثار و از خود گذشتگی اش ، ثانیاً توانایی اش د ر نزدیکی و برقراری پیوند با توده های
 پرولتر و غیر پرولتر زحمتکشان و ثالثاً صحت رهبری سیاسی این پیشاهنگ ، صحت استراتژی و تاکتیک
 سیاسی و توانایی اش د ر ا قناع توده های بزرگ باین امر به پایه تجربه خود آنان . انضباط حزب
 انقلابی د فعلاً واحد پدید نمیکرد بلکه د جریان فعالیت انقلابی و فراگیری خلاق تئوری انقلابی
 که د ر پیوند نزدیک با پراتیک جنبش واقعات توده ای و واقعات انقلابی بکمال میرسد ، ایجا د میشود .
 لنین برای یک حزب انقلابی وظیفه آگاهی از قوانین مبارزه طبقاتی را قائل بود . توانایی
 عرضه داشت هنرمالی رهبری د برابر سیاست بازی های ظریف بورژوازی و د برابر تجربه اش د ر
 زمینه سرکوب جنبش های انقلابی و تاکتیک محیلانه اش د ر زمینه مردم فریبی — امروز نیز برای
 حزب مارکسیست — لنینیست خصیصه بسیار مهم بشمار میرود .

لنین این مسئله را بمفهوم وسیع یعنی فراگیری سیاست و استراتژی و تاکتیک مبارزه انقلابی
 تلقس میکرد . او بر پایه تعمیم تجربه جنبش جهانی انقلابی با تفصیل تمام و بشیوه ای کاملاً مقنن
 با حزاب کمونیست میا موخت که : " سیاست علم و هنر است و این هنر از آسمان نازل نمیشود و رایگان
 بدست نمیآید " (۱) و همین جهت پرولتاریا چنانچه بخواد هد بر بورژوازی پیروزگرد د بایست
 " سیاستمداران طبقاتی " خود را پدید آورد و آنهم سیاستمداران که از سیاستمداران بورژوازی
 د دستکمی نداشته باشند (۲) . لنین بویژه توجه کمونیستهای جهان را باین مطلب جلب
 میکرد که " سیاست بیشتر به جبر میماند تا بحساب و حتی بیشتر به ریاضی عالی میماند تا به ریاضی
 مقد ماتی " (۳) . تمام تجاربی که جنبش جهانی کارگری از آنزمان تاکنون د ر زمینه مبارزه انقلابی
 اند و خسته است د رعین حال بیانگر صحت کامل این احکام لنین است که بدون فراگیری چنین دانشی
 حصول کامیابی د ر عرضه انقلاب امکان پذیر نیست و از سوی دیگر د ر دانش انقلاب نیز مانند هر
 دانش دیگر اگر نخواهند هر کاری را از سر بگیرند یعنی تجارب پیشین و دستاوردهای اند پیشه
 تحوریک پیشین را هیچ انگارند و از نمونه های دیگران و در رسهای تاریخ پند نگیرند — شعرا از کار
 بدست نخواهد آمد .

د ر دوران گسترش بعدی فراگرد انقلاب جهانی هنگامیکه نقش عامل یعنی پیش از پیش بالا
 میرود ، فرجام نبرد های انقلابی نیز همزمانی روز افزون نعتنها به چگونگی تناسب نیروهای طبقاتی

(۱) — لنین ، جلد ۴۱ ، ص ۶۵ .

(۲) — همانجا .

(۳) — همانجا ، ص ۸۸ .

بلکه ایضا بچگونگی سطح رهبری سیاسی و استواری علمی استراتژی و تاکتیک و توانایی استفاده هر چه اثربخش تر از نیروهای ذخیره و انتخاب اسالیب و شیوه های صحیح مبارزه بصفتی بیسند خواهد کرد . لنین این امر را میسر میدانست کفحتی " حزب کوچکی هم که . . . سیر تکامل سیاسی را خوب بررسی کرده و با زندگی و عادات توده های غیر حزبی آشنا باشد ، میتواند در لحظه مساعد ، جنبش انقلابی برانگیزد . . . " (۱) . نمونه های بسیار وجود دارد که نشان میدهد وقتی يك حزب سیاست خود را بر پایه صحیح استوار میسازد میتواند بسرعت رشد کند و توده ها را پیرامون خود گرد آورد و به پیکار انقلابی برانگیزد .

تجربه تاریخی گواه بر آنستکه حزب بارهبری صحیح خود میتواند برخی نابرابری های راکه در زمینه تناسب نیروهای طبقاتی وجود دارد جبران کند ، انرژی انقلابی پرولتاریا را تقویت بخشد و فزونی دهد ، روابط آنرا با متحدین وسعت دهد و تحکیم کند . ولی برعکس همانگونه که در اسناد احزاب برادر خاظر نشان شده است وقتی پشاهانک انقلابی در اثر خطاهای تئوریک و سیاسی و پراکنیک نتوانسته است از وضع مساعد استفاده کند ، ناکامیهای سیاسی و شکستهای اجتماعی بهار آمده است .

رهنمود لنین در باره ضرورت فراگیری قوانین رهبری فعالیت انقلابی طبقه کارگر چه در دوران مبارزه برای تصرف قدرت وجه در دوران پس از پیروزی انقلاب این نکته را نیز در بر دارد که حزب باید در یالکتیک پدیده های عامی موخا ص و مفرد را که در سیر تکامل وجود دارد در یابد و پیوند میان آنها را در سراسر فعالیت خود با بینش خلاق در نظر گیرد . شیوه دیالکتیکی تحلیل و توجیه علمی سیاست اتخاذ شده و استراتژی و تاکتیک طرح ریزی شده پیش از هر چیز مستلزم آگاهی عمیق از قانونمندی های عام انقلاب و راه رشد سوسیالیستی و نیز کاربرد خلاق این قانونمندی ها با توجه به شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی هر کشور است . لنین میگوید : " . . . در این مورد نیز مثل همیشه باید توانست اصول عام و بنیادی کمونیسم را بروفق ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب و نیز بروفق ویژگی سیر حرکت عینی بسوی کمونیسم که در هر کشوری وجود دارد و بهمین جهت باید توانست آنرا بررسی کرد و یافت و شناخت - بکار بست " (۲) .

این مسئله يك جانب دیگر هم دارد و آن تعیین چگونگی در آمیزی صحیح منافع انترناسیونالیستی و منافع ملی در جریان فعالیت انقلابی حزب در شرایط تاریخی گوناگون و در مراحل گوناگون مبارزه است . لنین مبانی متدولوژیک حل معضل پیوند میان این منافع بفرنج و ما هیتا بسیار متحرک را طرح ریخته است . طبق حکم لنین منافع ملی طبقه کارگر آمرانه میطلبد که وظایف ناشی از گسترش انقلاب پرولتری و حفظ و تحکیم دستاوردهای واقعی سوسیالیستی ، وظایف عالییه و برتر تلقی گردد . مبارزه علیه جداسری ملی یعنی مبالغه در رویزگیهای ملی خاصه مطلق کردن این رویزگی ها ، اکنون نیز از آنجهت ضرورت حیاتی دارد که طبقه کارگر در برابر سرمایه متحرک جهان وطن ، پراکنده و بیسلاح نماند . وفاداری به انترناسیونالیسم برای لنینیست ها مهمترین نشان حزب انقلابی مارکسیستی است .

اکنون که دامنه مبارزه میان سوسیالیسم جهانی و سرمایه داری جهانی گسترش پذیرفته است ، کمونیستها وظیفه خود میدانند پیوند میان استراتژی ملی مبارزه نیروهای هوادار مکرر این علیه نیروهای ارتجاع از یکسو و مبارزه طبقه کارگر جهانی علیه سرمایه جهانی از سوی دیگر را پیش از پیش تقویت کنند .

اگر بخواهیم حزب مارکسیست - لنینیست سازمانگرا اقدام انقلابی را در دوران کنونی بطور فشرده مورد ارزیابی قرار دهیم ، بنظر ما خصائص زیرین را میتوان برای آن برشمرد و تابع بسوی تمام فعالیت کمونیست ها به هدف عمده یعنی نوسازی انقلابی جامعه برینیا د مارکسیسم - لنینیسم بسود طبقه کارگر و تمام زحمتکشان ، مجهز بودن حزب به تئوری انقلابی و براین اساس توانایی بسی پیشینی حوادث و تسلط بر حوادث و تاثیر مجذبه بر سیر تکامل تاریخ ، سطح عالی تشکل و براین اساس توانایی دائم برای مبارزه فعال و غلبه بر هرگونه دشواری و چلبستونه های بسوی خویش ، فراگیری قوانین مبارزه طبقاتی و آمادگی برای کار بست اسالیب و شیوه های گوناگون در مبارزه انقلابی هدایت نمودن هابسیوی انقلاب بر پایه تجربه خود آنان و متشکل ساختن آنان برای تصرف قدرت حاکمه و ساختمان جامعه نوین ، توانایی ترکیب صحیح وظائف ملی انقلابی با وظائف انترناسیونالیستی و سرانجام توانایی استفاده از تمام تجارب سرشار جنبش جهانی انقلابی بروفق اوضاع و احوال تاریخی کشور خویش . مارکسیست ها تامین وحدت درونی ناگسستنی میان استراتژی و مشی مبارزه سیاسی و تاکتیک جنبش را شرط حتمی تأمین قدرت پیکار حزب سازمانگرا اقدام انقلابی و تحقق رسالت تاریخی آن میدانند . اوضاع و احوال کنونی برای این کار ، هم امکانات جدید و هم معضلات جدید پدید میآورد .

۳

احزاب کمونیست در تنظیم استراتژی و تاکتیک خود از یک سو گسترش دامنه بین المللی شدن جنبش انقلابی و تفکیک ناپذیر فراگرد انقلاب جهانی و وحدت تمام قوانین انقلاب و از سوی دیگر تنوع روز افزون شرایط تاریخی مشخص مبارزه طبقاتی را در نظر میگیرند . این تنوع همروند با گسترش جنبه نیروهای محرکه انقلاب و اقبال قشرهای اجتماعی جدید و کشورهای و خلق های جدید بمپیکار فعال در راه صلح ، دموکراسی و سوسیالیسم بیش از پیش نمودار میگردد . هر حزب کمونیست و وظائف بسیار مهمی در زمینه طرحریزی مشی استراتژیک انقلاب ، اشکال و اسالیب مبارزه ، تعیین مشی سیاسی مبارزه در مراحل کنونی آن و طرق گذار از یک مرحله به مرحله دیگر انجام میدهند . این امر مسئولیت تاریخی حزب را ، هم در قبال خلق خویش و هم در قبال مجموعه جنبش انقلابی ، فزونتر میسازد .

احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای سرمایه داری هنگام طرحریزی مشی استراتژیک خود در اوضاع و احوال کنونی ، برای مسئله پیوند متقابل میان مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه سوسیالیسم اهمیت خاص قائلند . لنین در زمان خود باین مسئله توجه داشت و خاطر نشیبان میساخت که باید " . . . توانست مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را با هم در آمیخت و اولی را تابع دومی ساخت " (۱) .

گسترش بیش از پیش سرمایه داری انحصاری ، تشدید ماهیت ارتجاعی امپریالیسم در کلیه شئون حیات جامعه ، حدت روز افزون بحران ساختار (استروکتور) اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی سرمایه داری و انحطاط ایدئولوژی و مبانی اخلاقی آن - همه و همه دامنه فعالیت مبارزه بسوی دموکراسی و مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه سوسیالیسم را بپوشش میدهد . مبارزه ضد انحصاری در مسیر انقلاب متفایز گردد . تنوع روز افزون شرایط تاریخی - مشخص مبارزه بفرنجی پیوند متقابل میان مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را بیشتر میسازد و جوانب گوناگون آنرا فزونتر ساخته است . هم اکنون جریان گسترش انقلاب گرایش آشکاری بسوی

استفاده از اشکال مسالمت آمیز نشان میدهد. در برخی از کشورهای احزاب برادرانند که برای پیدایش مراحل گوناگون در راه دگرگونی های دموکراتیک انقلابی که تشکیل دولت و ملت خلق و دولت دموکراتیک و غیره از جمله مختصات آنست، امکان کامل وجود دارد. ضرورت عینی پیدایش این مراحل در موارد معین یعنی هنگامیکه انقلاب پویا آرام و تدریجی دارد طبیعتاً تازیه طرحریزی شعارهای استراتژیک خاصی مراحل بینابینی در آن گذار را پدید میآورد. برخی از احزاب کمونیست هم اکنون در کار تحلیل، تفویک محتوی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی مراحل بینابینی راه تکامل هستند. تعیین مبانی علمی شعارهای استراتژیک مراحل بینابینی انقلاب امکانات لازم را برای دستگیری دقیق حزب و توده ها بصوی گذار از یک مرحله به مرحله دیگر و تعیین آهنگ لازم پیشروی انقلاب فراهم میسازد.

ولی تعیین صحیح محتوی واقعی مبارزه عمومی دموکراتیک و مراحل گوناگون گسترش انقلاب و تعیین اثربخشی شعارهای استراتژیک مراحل بینابینی، همانگونه که تجربه سالهای اخیر نشان میدهد، فقط در صورتی میسر خواهد بود که این کار با توجه به دورنمای مبارزه در راه سوسیالیسم انجام گیرد و با استراتژی گذار به هر شکلی از اشکال انقلاب در پیوند ناگسستنی باشد. این شیوه برخورد، با اصل لنینی حرکت پیایی و وقفه ناپذیر انقلاب مطابقت کامل دارد و آمادگی نیروهای طبقاتی را برای گذار از مرحله وظایف دموکراتیک و ضد انحصاری مرحله سوسیالیستی تأمین میکند.

علاوه بر این، گسترش دامنه حوادث انقلابی نشان میدهد که نیروهای انقلابی در مرحله مبارزه ضد انحصاری همروند با انجام اقدامات دموکراتیک ناگزیر به قلمرو تسلط سرمایه انحصاری دست می یازند و آنگاه این اقدامات گرایش سوسیالیستی کسب میکند. بهر تقدیر، در اوضاع و احوال کنونی هر اقدام دموکراتیک پیگیر بر بنیاد تضاد دیالکتیکی استوار است بدین معنی که نطفه نهاد سوسیالیستی را در بطن خود دارد.

بدیگر سخن رفرم های دموکراتیک در نفس خود فقط زمانی کیفیت نوسازی بنیادی کسب میکنند که گرایش سوسیالیستی در آنها نمودار روشن داشته باشد. لنین توصیه میکرد که: "... هدف عمده (انقلاب سوسیالیستی) را از منظر درمدا، آنرا مقدم شماره ... تمام خواسته های دموکراتیک را تحت الشعاع و تابع آن کن و با آن هماهنگ ساز. ... و با خاطر بسیار که با آغاز مبارزه در راه خواست فوری و جزئی ممکنست مبارزه در راه هدف عمده نیز آغاز گردد" (۱) .

برخی از پژوهشگران بر آنند که تصریح نهاد سوسیالیستی در جریان مبارزه برای اصلاحات دموکراتیک پیگیر ممکنست اتحاد طبقه کارگر را با دیگر شرکت کنندگان جنبش دموکراتیک تضعیف کند و لایه های میانه گوناگون را از مبارزه ضد انحصاری برماند. بدون تصدیق درست درستی سیاست نادرستی این نقطه نظر که از بسیاری جهات بجاگونگی شرایط تاریخی - مشخص این یا آن کشور بستگی دارد، جانب دیگر مسئله نیز بناچار باید مورد توجه قرار گیرد و آن اینکه: محدود کردن شعارهای دموکراتیک فقط در چارچوب خواسته های صرفاً دموکراتیک و توجه غیر کافی به برقراری پیوند میان آنها و دورنمای سوسیالیستی گاه (همانگونه که در اسناد یکسلسله از احزاب برادر تصریح شده است) به کندی آهنگ رشد مبارزه و سرخوردگی و نومیدی برخی از قشرهای اجتماعی میانجامد و خطر آسیب شدن روز افزون بخشی از نیروهای انقلابی را در بر دارد. بسیاری از چپ روها بویژه از همین امر سوء استفاده میکنند.

بهرحال این رهنمودنمین برای مرحله کنونی رشد مبارزه طبقاتی حائز نهایت اهمیت است که : در پیچ و خم های مسیر تاریخ و فرازونشیب های آن میباید : " دست و پای خود را گم نکنند و در نمای عمومی را پیوسته درمد نظرداشت تا بتوان خط سرخی را که سراسر سیر تکامل سرمایه داری بهم میپیوند و تمام راهی را که به سوسیالیسم میانجامد بدستی تشخیص داد . . . " (۱) . اهمیت این رهنمود بویژه با توجه باین نکته روشن میشود که در جریان گسترش مسالمت آمیز دامنه مبارزه در مرحله ضد امپریالیستی انقلاب ناگزیر گروهبندی های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خاص دوران گذار پدید میگردد . مثلاً بطوریکه تجربه شیلی نشان میدهد ممکنست اوضاع و احوالی پدید آید که در آن دست کم در مرکز و قطب در دستگاه قدرت حاکمه بکارباشند . پیش بینی چگونگی جریان های سیاسی موجود در مرحله دموکراتیک انقلاب در کشورهای دیگر از بدگاه امروزالیه دشوار است ولی وجود مرکز جاذبه سیاسی ارتجاعی نیرومند بورژوازی انحصارگراز قرائن معلوم ، ناگزیر بنظر میرسد . بهمین جهت مسئله چگونگی گسترش و تقویت جریان دگرگونی های اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی جامعه باید مورد توجه بسیار جدی قرارگیرد .

سیاست و سنگینی استراتژیک صحیح امکانات لازم را فراهم آورد تا برنامه های سیاسی بر پایه ای طرحریزی و تدوین گردند که اتحاد بیشتر از پیش صفوف نیروهای محرکه انقلاب را تأمین کنند . بهر حال از این راه میتوان وظیفه بسیار بفرنج دفاع از منافع عاجل و دراز مدت کشورهای اجتماعی گوناگون را بانجام رساند ، خواسته های جاری کارگران ، دهقانان ، روشنفکران و لایه های میانه شهر را بطور عمیق تری اهد فها استراتژیک در آمیخت ، ارتباط یا توده ها را وسعت بخشید و قدرت پیکار و سطح هشجاری آنها را بالا برد .

رهنمود دیگر لنین که اهمیت اصولی بسیار دارد آنستکه حزب انقلابی همیشه باید منافع روزمره زحمتکشان را عمیقاً درک کند ولی نمآنکه آنها را مطلق سازد بلکه مبارزه در راه تحقق این منافع را با اهد فهای نهائی مرتبط سازد . حزب سازمانگرا اقدام انقلابی در چرخش های بفرنج سیر تکامل مبارزه طبقاتی با توده ها به مفازل نمیبرد از و بدنیال روحیات عقیمانده کشیده نمیشود . وانگهی گاه این ضرورت انقلابی پدید میگردد که حزب باید بمبارزه علیه تصورات غلطی برخیزد که ممکن است برای دوران موقت در میان برخی از قشرهای طبقه کارگرو دینر قشرهای زحمتکشان تفوق پیدا کرد . ه باشد . مثلاً میدانیم که کمونیست های شیلی علیه روحیات عقب مانده برخی از قشرهای طبقه کارگر با قاطعیت تمام مبارزه میکردند و با اعتصامات دارای خصلت " چپ " و راست چنانچه برای امر انقلاب زیان آور بود به مخالفت برمیخواستند . غلبه آشکار بر روحیات عقب مانده شرط کار و فعالیت موفقیت آمیز در میان توده هاست . یگفته لنین " تمام مطلب در آنستکه بتوان این تاکتیک را بمنظور ترفیع و نه تنزل سطح عمومی آگاهی پرولتری و نیز برای تقویت سرشت انقلابی و توانایی مبارزه و احراز پیروزی بکار بست " (۲) .

هنگام تعیین مشی سیاسی حزب ناگزیر این سؤال پیش میآید که : جان چه گام دیگری باید برداشته شود ؟ حزب و توده ها در تمام مراحل مبارزه باید بتوانند باین سؤال پاسخ دهند و در نمای مبارزه در راه صلح ، دموکراسی ، آزادی ملی و سوسیالیسم را درمد نظر داشته باشند . اکنون که مبارزات طبقاتی شدت مییابد این مسئله برای هر حزبی مطرح است و آنهم بشیوه خاص یعنی بروفق شرایط تاریخی - مشخص هر کشور . تحلیل تئوریک و توجیه سیاسی هرین از گام های

(۱) - لنین ، جلد ۳۶ ، ص ۴۷ .

(۲) - لنین ، جلد ۴۱ ، ص ۵۹ .

بدنی و وابسته مسئله که حزب خود هارا بسوی کدام نقطه گرهی و کدام مرحله ارتکامل مبارزه میخواید هدایت کند بخشد ناکستی نظریه استراتژیک هر حزب و بنیاد تصمیماً تاکتیکی آنرا تشکیل میدهد. این امر در ماهیت خود همان گرهی است که مسائل مربوط به سیاست، استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی را بیکدیگر پیوند میدهد.

اکنون که امکان کاربست اشکال مسالمت آمیز گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم مفهوم روشن کسب کرده است مسئله آمادگی برای استفاده از کلیه اشکال فعالیت انقلابی و کلیه شیوه های مبارزه بوفویفه بسیار مهم هر یک از احزاب بدل شده است. انتخاب اشکال مبارزه بهنگام طرحریزی میانی استراتژی انقلاب بر پایه استنتاجات ذهنی مستند از تجربه عملی از پیش انجام نمیکرد و لذا وقتی حزب کمونیست سیاستی اتخاذ میکند که وظائف دموکراتیک و سوسیالیستی را با استفاده از وسائل و شیوه های مسالمت آمیز تحقق بخشد، همانگونه که تجربه احزاب برادر نشان میدهد، معنایش بهیچوجه آن نیست که حال دیگر تمام مسیر فعالیت حزب از پیش مشخص و معین شده است. طرح مسئله ضرورت آمادگی توده ها برای استفاده از کلیه اشکال فعالیت انقلابی نباید به پراکندگی و گسیختگی صفوف نیروهای سیاسی و تضعیف روحیه انقلابی آنان بیانجامد. کمونیست ها بر آنند که وظیفه آمادگی برای تعویض احتمالی اشکال مسالمت آمیز با اشکال غیر مسالمت آمیز، اشکال پارلمانی با اشکال غیر پارلمانی مبارزه، تعویض شعارهای انقلابی شخص و آمادگی برای انجام اقدامات متبکرانه بهنگام تغییر اوضاع و احوال - امروز نیز ضرورت خود را با توجه به شرایط تاریخی شخص هر کشور، کاملاً حفظ کرده است (۱).

پس از حوادث شیلی عناصر فراطبی چه روبرو بیونیست ها بار دیگر میکوشند امکان رشد مسالمت آمیز انقلاب را مردود جلوه دهند. ولی تجربه سه ساله شیلی، بطوریکه حزب کمونیست شیلی و تجزیه و تحلیل سایر احزاب برادر بطور قطع نشان داده اند، بار دیگر این نظریه را کاملاً تایید کرده است که در اوضاع و احوال کنونی برای تحقق وظائف دگرگونی انقلابی جامعه با استفاده از اشکال مسالمت آمیز، در زمان واقعی وجود دارد. ولی در این زمینه البته باید در سهای دشوار و مهم ناشی از مهارت خلق شیلی را در نظر گرفت.

تجربه جصی پرولتاریای جهانی بما امکان میدهد تا برخی از مهمترین شرایط و مقدمات لازم برای اتخاذ راه رشد مسالمت آمیز انقلاب را در این یا آن کشور، بر شماریم:

اولاً، وجود بحران سیاسی در سراسر کشور، وحدت صفوف جنبش کارگری، اتحاد استوار طبقه کارگر با تمام زحمتکشان، جلب قشرهای متوسط شهروده بسوی جبهه آزادی و سوسیالیسم و انجام اقدامات ضروری بیطرف نتایج داشتن لایه های اجتماعی مرد و متزلزل شرط قاطع گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم است.

(۱) - توجه به تجربه مبارزه انقلابی پرولتاریای انقلابی تاکید این نکته را ضروری میسازد که قبول راه مسالمت آمیز گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بهیچوجه معنای مطلق کردن آن و بطریق اولی نفی هرگونه اعمال قهر سیاسی و اجتماعی نیست. تجربه بسیاری از احزاب برادر در روشنی نشان میدهد که حزب انقلابی فقط در صورتی میتواند رسالت تاریخی خویش را تحقق بخشد که از عهد سازمانگری اعتصابات اقتصادی و سیاسی و اعتصابات سیاسی همگانی برآید و هرگاه که اوضاع و احوال ایجاب کند توده های مردم را با عزمی راسخ به پیکار همگانی بحفظ و دفع حملات ارتجاع و پیشگیری کودتاها و مسلحانه ارتجاعی فراخواند.

ثانیا ، طبقه کارگر و متحدین آن باید سازمان های سیاسی و سیاسی داشته باشند تا بتوانند در دستگاه قدرت حاکمه راهم در مرکز و هم در استان ها بتصرف خود در آورند و آنرا در دست نگا هدارند . ثالثا ، طبقه کارگر و متحدینش تحت رهبری حزب سازمانگرا اقدام انقلابی باید برای حفظ دستاوردها و تقویت آنها نیروی سیاسی لازم در اختیار داشته باشند تا بتوانند هرگونه تشبیهی را برای اعمال قهر مسلحانه بر مردم عقیم گذارند و آنرا با اعمال قهر انقلابی پاسخ گویند . در جریان مبارزه ضد انحصاری امکانات ناشی از اصول قانون اساسی حدود و ثغور معینی دارند و در مرحله معین ممکنست وضعی پیش آید که منافع خلق تغییر خود قانون اساسی و بسط صحتوی دموکراتیک آنرا ایجاب کند و حزب باید در این زمینه مجاهدت ورزد .

رابعا ، گسترش دامنه مبارزه در راه دموکراسی و گذار به سوسیالیسم با استفاده از اشکال مسالمت آمیز - نوسازی دستگاه دولتی کهنه را برای دفاع از منافع خلق به وظیفه ای بسیار حاد بدل میسازد .

محیط همزیستی مسالمت آمیز و کاهش و خاصیت وضع بین المللی در ورنامی تازه ای برای گسترش مبارزه سیاسی پدید آورده است . برای پی ریزی اتحاد های ضد امپریالیستی و تأمین وحدت عمل طبقه کارگرا مکانا توسعه بیشتری فراهم می آید . بدینمناسبت یکسلسله مسائل تئوریک و سیاسی مهم در برابر احزاب کمونیست مطرح میگردد که از ضرورت اتخاذ سیاست پی ریزی اتحاد های وسیع و تشکیل جبهه سیاسی نیروهای چپ و فعالیت انقلابی در شرایط کاهش و خاصیت بین المللی ناشی میشود . احزاب کمونیست اکنون فراگیری هنرا اتخاذ سیاست صحیح اصولی در قبال سایر احزاب کشورهای خویش را بر بنیاد تازه ای استوار میسازند . برخی از احزاب خاطر نشان میکنند که هنگام اجرای سیاست پی ریزی جبهه های وسیع ، در میان برخی از فعالین گرایش بسوی تضعیف اصولیت پدید میگردد بدینمعنی که سازشهای ضرور و لازم گاه به بند و بست های سیاسی مبتنی برگذشت های معین در قبال رفرمیسم بدل میشود و چه بسا به پیدایش روحیه سازشکاری میانجامد . در نتیجه مجموعه همین عوامل است که مسئله پیگیری در مبارزه انقلابی ، فراگیری تمام تجارب پیشین مبارزه ، توجه به در سبهای گذشته و پیروی هر حزب مارکسیست - لنینیست ، هر حزب سازمانگرا اقدام انقلابی از انترناسیونالیسم - حدت و اهمیت بیشتر از پیش کسب میکند .

بن بست سیاست توسل بزور

پیرامون ورشکستگی فلسفه " جنگ سرد "

گشورگی آرباتف

عضو وابسته آكاد می علوم اتحاد شوروی

رویداد های اخیر با وجود تمام تنوع جوانب و خصلت متضاد جریان های که در عرصه مناسبات بین المللی میگذرد محل های بدست میاید هد تا از آن چنین نتیجه گیریم که گذار از دوران " جنگ سرد " به دوران مناسبات همزیستی مسالمت آمیز در صحنه جهانی به کرایش اساسی بدل شده است. احزاب کمونیست این امر را در درجه اول از تغییر تناسب نیروهای جهانی بسود سوسیالیسم و آسیا پیگیری اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در زمینه حفظ صلح و وخامت زدایی و تشدید مبارزه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و نیروهای دموکراتیک در دوران کنونی در راه تحقق این هدف ها ناشی میدانند .

بنظر میرسد که تیرگی معین محیط بین المللی که در اثر بروز صید و جنگ در رخا و ریزد یک پدید آمد نه تنها برخلاف این نتیجه گیری حکم نمیکند بلکه بشیوه خاص خود موبد آنست و آنهم نه تنها بدین سبب که کما هوش معینی کمپیش از آن در زمینه وخامت اوضاع جهان صورت گرفته بود کار محدود ساختن دامنه تضاد و قطع بالنسبه سریع جنگ را تسهیل بخشید بلکه در عین حال بدین علت عمدتاً جنگ بار دیگر نشان داد که حسابهای امپریالیسم در زمینه تسلیم به هدفهای خویش از طریق توسل به نیروی نظامی در اوضاع حواصا کنونی چقدر بی اساس است .

این حقایق اندک اندک در کشورهای سرمایه داری را مخود راهموار میسازند و محافل حاکمان این کشورها را بقبول این امر وادار میکنند که پیروی از مشق " جنگ سرد " و از نظریات نظامی و سیاسی ناشی از آن نه تنها با واقعیت جهان کنونی بلکه با منافع حیاتی ملی این کشورها و از آنجمله بزرگترین آنها یعنی آمریکا در تضاد روز افزون قرار میگیرد .

ما با درك تمام تنوع مباحث که در مرحله کنونی سیاست جهان نی مطرح است میکوشیم در چارچوب محدود این مقاله ورشکستگی پایه های اساسی " جنگ سرد " و ویژه آن بخش از مشق امپریالیستی آنرا که نیروی نظامی را به افزار عمده (وجه بسایه جان نشین) سیاست نظامی و بطور کلی دیپلماسی بدل میساخت ، نشان دهیم .

تفسیرات وارد در نظریات سیاسی محافظان حاکمه کشورهای امپریالیستی هیچگاه و ایضا در حاضرمعسول ملاک های تجریدی اخلاقیات (مورال) نبود بلکه از عوامل کاملاً واقعی ناشی شد . وهمین عوامل است که اکنون محافظان حاکمه آمریکا را بسوی درك بی پایگی مشق پیشین آنان در زمینه تسکین بر نیروی نظامی و تعلق آن بمتابفه افزار عمده سیاست خارجی که در ماهیت امریگانه افزار این سیاست برونه سوق میدهد .

در این مورد پیش از هر چیز باید این نکته را خاطر نشان ساخت که امپریالیسم نتوانست انحصار خود را بر پر قدرت ترین سالحها یعنی جنگی و از آنجمله بر سلاح هسته ای و وسائل پرتاب آن ، حفظ کند . کما بیهای بزرگ اتحاد شوروی در این عرصه (که باید گفت از بسیاری جهات برای محافظان حاکمه

امریکا غیر منتظر بود) نقشه‌ها میریالیستهای امریکایی را برای دستیابی به " نیروی مطلق " بکس عقیسم گذاشت . (این مطلب بدیگریست که امریکا فقط سالها پیش از آنکه انحصار هسته‌ای خود را از دست داد بد نتیجه‌گیری‌ها ی سیاسی لازم از آن پرداخت) .

در نتیجه این امر وضع بکلی خاصی پدید گردید بدینمنتهی که هرصداستفادهازقدرتجننگی عظیمی که امریکا ضمن تلاش برای احراز " تفوق " فراهم آورده بود ، اصولا بسیار محدود و از کار درآمد .
نظا سی گری (میلیتاریسم) که علی الظاهر به نقطه‌ها و ج خود رسید ناتوانی سیاسی روزافزون خود را بتدریج آشکار ساخت . انقلاب علمی و فنی ظاهرا قدرت جننگی را بحد نهایی خود رسانده است . در خاطر بمبهای هسته‌ای انباشته در جهان اکنون باندازه ایست که بمهریک از افراد جهان معاد در دهات سن مواد منفجره از نوع تروتیل میرسد . ولی در عین حال معلوم شد که امکان استفاده از این قدرت بعنوان حربه سیاسی پیوسته کمتر و کمتر میشود . با اقتباس از گفته کلاوزویتس ثورریسین نظا سی مشهور پیشین آلمان میتوان گفت که از هنگام پیدایش سلاح هسته‌ای - موشکی وسائل جننگی " هرگونه تطابق خود را با هدف سیاسی جنگ " از دست داده است ، زیرا هیچ سیاستی نمیتواند نابودی دشمن را بمبهای نابودی کامل خویش هدف قرار دهد .

" دیالکتیک نظا میگیری " که انگلس در همان قرن گذشته آنرا پیشبینی کرد نبود اکنون هر دو چسه فرجام منطقی خود نزدیک میشود . انگلس خاطر نشان میساخت که : " نظا میگیری بر اروپا چیره است و آنرا فرومی بلعد . ولی این نظا میگیری نطفه نابودی خویش را در بر دارد " (مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد ۲۰ ، ص ۱۷۵) . انگلس این " نطفه نابودی " را از یکسود رافزایش سرسام آور هزینه های نظامی نهفته میدید و از سوی دیگر اقدام درون بورژوازی با ایجاد ارتش عمومی که از طریق تسلیح عامه مردم انجام میگردد و بهمین جهت مردم بریازود از آن روی برخوانند تافت و حاضر نخواهند شد در قبال سیاست مستمگران خویش قربانی های سهمگین و محرومیت های جانکاه متحمل گردند . سیر تکامل تاریخ باین عوامل برخی عواسد و یگرواز آنجمله انقلاب علمی و فنی را که پیشبینی در قیق آنها در صد سال پیش طبعاً امکان ناپذیر بود ، افزوده است . (ناگفته نماند که لنین طبق گواهی همسرش بانوکرویسکیا در همان سال ۱۹۱۸ خاطر نشان میساخت که " تکنیک معاصر اکنون به نیروی ویرانگر جنگت شد تبشیر از پیشتر میباشد . ولی زمانی فرا خواهد رسید که جنگ آنچنان ویرانی آور خواهد شد که قادر اچدان اصولا امکان ناپذیر خواهد گشت " (از کتاب خاطرات ن . کرویسکیا ، ص ۴۰ - ۴۱) .

در وان کنونی پیوسته شواهد تازه‌ای بدست میدهد دل بر آنکه چگونه حتی نیروی جننگی کنونی با امکانات عظیم خود قادر نیست چرخ تاریخ را بعقب بازگرداند . این دگرگونی ها الیتم بهیچوجه فقط از پیشرفت های علمی و فنی در عرصه نظامی ناشی نمیشوند بلکه در رجه اول خصلت اجتماعی - سنی دارند . این دگرگونی ها را آورد پیدا پیش و تحکیم سوسیالیسم جهانی و اعتلای جنبش جهانی کارگری و جنبش های آزاد بیختر ملی و تشدید فعالیت جنبشهای دموکراتیک هستند .

خصلت مناسبات بین الطلی در وان مانیز از بسیاری جهات ناشی از همین علل است زیرا عرصه " کاربرد " نیروی جننگی برای پیشبرد هدف های سیاسی بشدت محدود میگردد . رجال بورژوازی و حتی آنها که سرسخت ترین مخالفان مارکسیسم هستند نیز زفته رفته این حقیقت را از عا ن میکنند . همانگونه که قبلا خاطر نشان ساختیم رهبران امریکا باد شواری بسیار توانستند باین نتیجه برسند . آنها طی دروانی طولانی بهیچوجه نمیخواستند از سیاست توسل بیزورد ست بردارند هر این اعتقاد بودند که اگر نمیتوانند بان نیروی جننگی خویش نفوذ سیاسی مطلق در عرصه جهانی اعمال کنند علقش معیوب بودن و تحقق ناپذیری خود هدف نیست و این علت را باید در وجود برخی نارسایی های این یا آن مشی استراتژیک که باید به امکانات جننگی بالقوه " امریکا تحقق یخشد ، جستجو کرد .

تلاش آمریکا برای طرحریزی استراتژی بهتری که " پیروزی آفرین " باشد موجب شد که آمریکا از دست بردارد .
 "تلافی با توسل به نیروی متمرکز " که در پرمخانی بر سیاست خارجی آن کشور حاکم بود دست بردارد .
 این د کترین در واقع د کترین بلوف استراتژیک " از موضع توسل به زور " بود که پیر از آنکه معلوم شد
 سیاست " بند بازی بر لب پر تگاه " جنگ هستهای در حکم خود کشی است ، پای بر جانمانند . آنگاه
 رهبران آمریکا استراتژی " واکنش نرم " را جایگزین آن ساختند که بیشتر احتیاط آمیز بود و واقعیت
 د ووان کنونی و تناسب نوین نیروها را در عرصه جهانی در نظر میگرفت . ولی در این مورد نیز هدف آن
 نبود که در مشی توسل به نیروی جنگی بعنوان افزاینده سیاست ، تجدید نظر بعمل آید ، بلکه برعکس
 کوشش میشد تا دامنه کاربرد نیروی جنگی در عرصه سیاست وسعت یابد - ولی نه در سطح تصادم
 هستهای - موشکی " جبهه مرکزی " بلکه در سطوح " پائین تر " یعنی در عرصه جنگ های محدود
 و موضعی که طراحان استراتژی امپریالیستی در آن زمان آنها را برای ایالات متحده کم خطر تر می شمردند
 و در نهای بهتری از آنها انتظار داشتند .

نمودار بارز این شیوه برخورد همان مداخله نظامی آمریکا در جنگ داخلی ویتنام بود که واشنگتن
 طبق اظهار پریزیدنت کندی قصد داشت در آنجا " مداخله جزریا زگرداند " و به بیان دیگر جتبهش
 آزاد بیخوش ملی را به پس راند و بطوریکه میدانیم فرجامی جز شکست ببار نیاورد . معلوم شد که در
 جهان کنونی ماشین جنگی عظیم آمریکا وارثش نیم میلیونی آمریکایی که به ویتنام گسیل گردید دیگر
 قادر نیست سیر طبیعی تاریخ را متوقف سازد . پرفسور آرتور شلزینگر که پیشین پریزیدنت
 کندی و پریزیدنت جانسون ضمن اظهارات خود در کمیسیون خارجی سنای ایالات متحده آمریکا گفت :
 " ویتنام باید به بابیا مورد که در نیمه دوم قرن بیستم سفید پوستان مسلح نمیتوانند قدرت کشورهای
 جهان سوم را تعیین کنند . امید است که در سر ویتنام برای مابرت باشد و ما را از آنچه که رئیس
 کمیسیون (منظور سناتور فولبرایت است . گ . آ .) بد رستی " خود پمندی ناشی از احساس
 نیرومندی " نامید برای همیشه باز دارد . . . مسایل مطروحه در جهان همواره مسایل نظامی نیست
 و نیروی نظامی نیز غالباً اثر بخش ترین شکل اقتدار ملی نیست " .

راهی که در آمریکا برای برون رفت از این بست استراتژی جستجو میکردند فقط کوشش برای تکمیل
 د کترین نظامی نبود بلکه مسابقه در زمینه تکنیک جنگی را نیز جزا ره این کار میپنداشتند باین امید که شاید
 بتوانند انواع جدید و " کاملتری " از سلاح اختراع کنند . ولی با آنکه این امید ها هنوز هم تاحدی
 بقوت خود باقیست بمرور زمان روشن شده است که مسابقه در زمینه تکنیک جنگی نیز نمیتواند راهی برای
 برون رفت از " بن بست استراتژیک " باز کند و در عین حال برای خود آمریکا عواقب منفی و خیمی ببارسی
 آورد که پیش از هر چیز از مصارف اقتصادی عظیم ناشی میشود . در مورد مسئله اول علت ناتوانی
 آمریکا برای احراز تفوق نظامی قاطع قدرت روز افزون اقتصاد جهانی اتحاد شوروی بود که در نتیجه آن
 قدرت دفاعی اش نیز پیش از پیش فزونی یافت . در مورد مسئله دوم عاملی که نقش موثر ایفا کرد شرایط
 نوین ناشی از انقلاب علمی و فنی بود .

تحت تأثیر این انقلاب از یک سو فرسودگی " معنوی " تسلیحات سرعت فوق العاده ای کسب کرد و
 در نتیجه آن طول عمر هر یک از انواع نوین آن بشدت کاهش پذیرفت . از سوی دیگر معلوم شد که
 میزان هزینه ها نا لزام برای ایجاد هر یک از انواع نوین سلاح در قیاس با نوع پیشین آن بمفهوم حقیقی
 کلمه با تصاعد هندسی فزونی مییابد . نتیجه این امر آن شد که اقتصاد نظامی وابسته به بخش اقتصاد
 سرمایه داری آمریکا که طبقه حاکمه آنرا (موازنه گر " سود مند ی برای تنظیم وضع اقتصاد د توسط
 دولت ، تلقی میکرد ، به بخش عظیم غیر مولد و مخمل کارهای مکانیسم اقتصاد بدل گردید .
 نکته شایان توجه اینستکه برخی از رجال بورژوازی آمریکا ضمن بر حذر داشتن هموطنان خویش

از عواقب اقتصادی ناشی از سابقه تسلیحاتی این خطر را بر خود هموار ساختند که حتی از تئوریتهایی چون ... کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم استمداد بطلبند . مثلا سنا تئورسایمینگتن در ۱۹۶۹ سال ضمن یکی از سخنرانی های خود همین چنین گفت : " لنین در همان آستان قرن بیستم پیشبینی کرده بود که شکست اقتصاد برای سرنگونی سیستم کار فزونی آزاد ما میتواند تقریبا همان نقش قاطعی را داشته باشد که شکست جنگی دارد " . ما تپاس همکار دیگر او رسنا از این سیستم فراتر رفت و ضمن تذکار این مطلب که " فلسفه سیاسی مارکسیسم - لنینیسم از دیرباز برای نظر بوده است که تسلیحاتی بیش از حد یکی از عوامل عمده پیدایش وضعی است که میتوان آنرا مقوط قطعی " غرب " نامید " - گفت : " دشمنان ما در عرصه جهانی بهر دلایر بود چه ملی ما که از عرصه های دارای بهره د هی اقتصاد بی بیرون کشید ه میشود و برای مقاصد هلاکت بار ایجا د تسلیحاتی تنگنایی بکار می رود ، تهنیت میگویند " . چون این سخنان برای امرخیرین صحت و ساختن زانفصایقه تسلیحات گفته شده است میتوان خطای سنا تئور امریکایی را که میکوشد کمونیستهارا مرد می جلوه گرسازد که گویا به افزایش تسلیحات ایالات متحد ه تهنیت میگویند ، بر او بخشید .

صحت شدن پایه های دیگر " جنگ سرد " نیز به تدریج در صحت تئوری های پیشین " سیاست توسل بزور " کک کرد . یکی از پایه های این سیاست آنتی کمونیسم بیکارجوی عنان گمیخته است که ایضا از عهد ه مقابل ه با واقعیات جهان کنونی بر نیامد . پیش از هر چیز روز بروز آشکارتر شد که به دگرگونی های اجتماعی - سیاسی عمیقی که در مناطق مختلف جهان ماصورت میگیرد نمیتوان برچسب " توطئه کمونیستی " زد . از سوی دیگر مخاطرات تجدیدی که منافع سرمایه امریکایی را تهدید میکند و هیچ ربطی هم به موضوع کمونیسم نداشت ، روز بروز آشکارتر شد . یکی از علل این امر دشواری های جدی امریکا در عرصه سیاست خارجی و تشدید مبارزه با متحدین خود امریکایی یعنی ژاپن و اروپای غربی در بازارهای جهانی و د رزمینه های ارزی و مالی است . علت دیگر آن حدت و بیفرنجی مجموعه مسائل درونی امریکا ام از مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است . حتی سرسختترین و بیکار جوترین آنتی کمونیستها مجبور شد ند اعتراف کنند که برای این مشکلات که از هر سو بیجا همه روی میآورد بر پایه احکام سنتی نظریه " جنگ سرد " نمیتوان راه حلی یافت و تلاش در این زمینه بی حاصل است . برعکس روز بروز روشن تر شد که سابقه تسلیحاتی بی بند و بار و ماجراجویی های بسیار پرخرج در عرصه سیاست خارجی نتیجه اش فقط تشدید دشواری های است که محافل امریکا با آن روبرو هستند .

شدند

جهان کنونی بیسی بفرنجتر و همه جانبه تر از آنچه که طراحان استراتژی " جنگ سرد " میداندا از کار درآمد . تعارض نظریات آنان با واقعیات جهان تدریجی در باره صحت تئوری های پیشین صحت محمل هایی که بر این پایه برای اولویت های ملی برگزیده بودند پدید آورد . در چنین اوضاع و احوالی کاملا روشن است که چرا گروههای بزرگی از امریکایی ها و آنهم منتسبان در میان محافل اجتماعی بلکه ایضا در میان طبقه حاکمه کشور بسوی سیاست خارجی واقع بینانه تروی آورده اند . منافع اقتصادی بخش بزرگی از روزروازی حاکم بامشی سیاسی پیشین تصادم پیدا کرد . هر سیاست خارجی و از آنجمله سیاست خارجی دول امریکاییستی در آخرین تحلیل همیشگی " هنراستفاده از امکانات " بوده ، هست و خواهد بود . بدینجهت اگر میبینیم که اکنون در این سیاست تجدید نظرها ی معینی صورت میگیرد که بمکشورهای موسیالیستی امکان میدهد بسیاری از این دول را طرف قابل قبولی برای محاهدت در راه کاهش و خامت بین المللی و عادی کردن اوضاع جهان بشمار آرنده غلتش به هیچوجه آن نیست که گویا طبیعت طبقاتی سیاست این دول تغییر کرده است . چنین تغییری صورت نگرفته و نمیتوانست صورت گیرد . ولی جهانی که آنها بناچار باید در آن زندگی

و عمل کنند ، تغییر کرده است و آنها مجبورند سیاست خود را با این تغییرات و با واقعیات عینی محیط بین المللی دسمازکنند .

در این اوضاع احوال حتی بخشی از تئوریسین های طراح استراتژی که در سالهای دهه های پنجاه و شصت در تسجیل ضرورت تأمین تفوق نظامی امریکا جد میوزیدند و چنین توفی را نه تنها ضامن امنیت بلکه وثیقه تأمین سرکردگی سیاسی امریکا در جهان تلقی میکردند اکنون رفته رفته با این فکر میگردانند که آنچه امروزه پیش از پیش اهمیت درجه اول کسب میکند " عوامل غیر نظامی نیرو " است . در متن از این تئوریسین ها بنام کان و برورس بریگس می نویسند : " چنین بنظر میرسد که نیرو و حسابهای نظامی امروز ارتباط هر چه کمتر با امور خارجی اکثریت کشورهای پیدا میکند . . . اکنون اقتدار و نفوذ گرایشتر روز افزونی در جهت تکیه بر ثروت های ملی و توانایی فنی کشور نشان میدهد . شیوه های سیاسی که امروزه برای تحقق اکثریت هدف های ملی از همه شیوه های دیگر سود مند تر و در عین حال بیشتر قابل قبول بنظر میرسد ، کوشش برای تأمین پیشرفت اقتصادی و فنی داخلی همراه با بازار رگانی جهانی و سرمایه گذارن در ماورا بحر است نه امپریالیسم یا تجاوز " .

تغییراتنا سنجیروهای جهانی ، موانع جدی در راه تلاشهای امپریالیست ها برای تیل به هدفهای جهانی از طریق تسلیحات ، پدید میآورد و بدینسان موجبات لازم را برای انتقال پایگاههای عمده مبارزه به عرصه های دیگر یعنی عرصه های اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک فراهم میسازد (۱) . بی بردن به عدم امکان کاربرد نیروی هسته ای و اصولا محدود شدن امکان کاربرد هرگونه نیروی جنگی در دوران کنونی البته جریانی است متضاد و بفرنج . در اینجا مطلب فقط این نیست که تئوری عقبباز او واقعیات و سیاست پراتیک حتی از تئوری عقبمانده است . ظاهرا نیازی نیست در این باره به تفصیل پرداخته شود که محافل که منافعشان با جریان مثبت کنونی مطابقت ندارد (بویژه صاحبان مجتمع نظامی - صنعتی ایالات متحده امریکا) چه مقاومتی در قبال این جریان ها از خود نشان میدهند و برخی گروهها (مثلا گروههای افراطی راست و مهاجران ضد انقلابی که از کشورهای سوسیالیستی بیرون آمده اند و محافل صهیونیست و فیریه) چه منافع خاصی دارند و سرانجام بیانگران دستگاه بوروکراسی و محافل معین روزنامه نگاران و کارشناسان علوم اجتماعی چگونه از برگشت " جنگ سرد " به آلف والوف رسیدند و چگونه اکنون نیز نمیتوانند با مقولاتی سوای مقولات " جنگ سرد " بیانند یثسند و

(۱) - باید خاطر نشان ساخت که چگونگی خصلت مناسبات میان کشورهای پیرو نظام های اجتماعی گوناگون در آیند ضیز از بسیاری جهات تقنها ناشی از آن نخواهد بود که مبارزه میان آنها بر چه پایهای گمترش مییابد - بر پایه نظامی یا غیر نظامی - بلکه چگونگی اشکالی هم که این مبارزه در عرصه های یکی غیر نظامی یعنی در عرصه های اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک و علمی و فنی خود میگیرد ، در تعیین خصلت این مناسبات نقش موثر خواهد داشت .

باید بخاطر داشت که در حیوحه " جنگ سرد " نیز در این عرصه ها مبارزه صورت می گرفته است . ولی در آنزمان این مبارزه ضیعا اشکالی متناسببا خصائص " جنگ سرد " داشت : در عرصه اقتصاد اشکال این مبارزه عبارت بود از محاصره اقتصاد ، انواع محدودیت های بازرگانی و تبصیضات گوناگون . در عرصه ایدئولوژی ؛ اگر امریکاراد نظر گیریم ، اشکال مبارزه عبارت بود از " جنگ روانی " ، ایجاد کین و نفرت نسبت به کشورهای سوسیالیستی و تبلیغات تخرابکارانه و غیره .

واما اگر سیرد گرگونی هایی که اکنون مناسبات بین المللی را در بر گرفته است تمام این اشکال را دست نخوردن ه باقی گذارد و فقط به محدود ساختن عرصه مبارزه مسلحانه ضیعا بنجامد ، معنایش رهنوز بسیار " جنگ سرد " نخواهد بود ، زیرا " جنگ سرد " نیز در ماهیت امر بطور عمده در عرصه های غیر نظامی (بقیه در صفحه بعد)

عمل کنند . جریان وخامت زدایی علاوه بر مقاومت این نیروها با موانع دیگری هم روبرو است که نمایانند .
محمل های شخصی آنتهادر شوارتر است . از آن جمله است " ادامه خود بخود بازمانده های جریان
" جنگ سرد " و رسوباتی که " جنگ سرد " در عرصه سیاست بین المللی و حتی در شعور انسان ها
بر جای گذارده است " و رفیق برژنف ضمن یکی از سخنرانی های خود در جریان دیدار از ایالات متحده
بآنها اشاره کرد (۱) . جان سختی و سماجت تصور آشنایی از " جنگ سرد " نیز در این زمینه
نقش خود را ایفا میکند .

بسیاری از تضاد های عیان موجود در سیاست ایالات متحده امریکانیز ناشی از همین عوامل
است . در این سیاست قبول رسمی اصل حفظ امنیت برابری و خود داری از تلاش برای احراز
تفوق نظامی (این اصل در سندی که در ماه مه سال ۱۹۷۲ تحت عنوان " مانی مناسبات میان
اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا " در مسکو با مضا رسید و در سلسله قراردادهای دیگر تصریح
شده است) با ادامه تلاش برای تسریع مسابقه تسلیحات و بهر حال با ادامه آن در عرصه هایی که
بموجب قراردادهای منعقد شده میان اتحاد شوروی و امریکاهنوز مشمول محدودیت نشده اند ، در
آمیخته است .

بسیاری از نمایندگان محافل حاکمه امریکاهنوز از این امید دل برنکنده اند که شاید برخی
در ستاردهای آتی در زمینه تکنیک جنگی بتوانند دامنه " کاربرد " نیروی جنگی را گسترش دهند و بنحوی
از انحاء سیر حوادث را معقب بازگردانند (البته این نکته را هم باید خاطر نشان ساخت که بعقیده
کارشناسان برای این امید ها عملاً هیچ زمینه وجود ندارد زیرا در سطح کنونی تکنیک جنگی مشکل
بتوان انتظار داشت که در آینده ای قابل پیشبینی در این زمینه پیشرفتی صورت گیرد که به تغییر اساسی
در وضع کنونی بیانجامد) .

شام این عوامل هر یک بسهم خود نمایانگر تناقضات وضع استراتژیک کنونی است بدین معنی که از
یکسو نیروی نظامی با وضوحی بیش از پیش نوعی ناتوانی از خود نشان میدهد و امکان ناپذیری کاربرد
آن برای نیل به هدفهای سیاسی آشکار تر میشود و از سوی دیگر علیرغم این حالت ، مسابقه تسلیحات
همچنان ادامه دارد و در برخی جهات حتی تشدید هم میشود .

از اینجاست تضاد دیگری ناشی میشود - تضاد میان جریان کاهش روز افزون وخامت سیاسی در جهات
وواپس ماندگی جدی جریان کاهش وخامت جنگی از آن . رفیق برژنف ضمن نطق چندی پیش خود
در کنفرانس جهانی نیروهای صلح دوست در مسکو خاطر نشان ساخت که این وضع نمیتواند الی الابد
ادامه یابد . " اگر ما بخواهیم جریان وخامت زدایی و صلح پایدار باشد باید مسابقه تسلیحات را
متوقف سازیم " (۲) .

صحت این سخن تنها از آن جهت نیست که ادامه مسابقه تسلیحات محیط سیاست بین المللی را

(بقیه از صفحه پیش) .

انجام میگرفت و بهمین جهت هم صفت " سرد " بر آن اطلاق گردید . برای آنکه بتوان واقعا بدان پایان
بخشید و جریان وخامت زدایی و سالم سازی محیط بین المللی را تثبیت کرد ، اقداماتی بیش از اینها
ضرور است - باید ازینکاربردن آن اشکال و شیوه های مبارزه نیز که در سالهای " جنگ سرد " رواج
داشت ، دست کشید .

(۱) - روزنامه " پراودا " ، ۲۰ ژوئن سال ۱۹۷۲ .

(۲) - روزنامه " پراودا " ، ۲۷ اکتبر سال ۱۹۷۳ .

موسوم میسازد و بدینسان مانع تشبیت جریان و خامت زدایی میگردد . مسابقه در زمینه تکنیک جنگی خطرناکترین و بیگانه‌ترین هم برای جهان در بر دارد . فعالیت پررتب و تابی که در آمریکا و سایر کشورهای بزرگ سرمایه داری برای ایجاد سیستم های جدید و بنی نهایی تکمیل شد تسلیحات انجام میگیرد . ممکنست بی آنکه عملا و واقعا تفوق قابل ملاحظه‌ای برای آنان تامین کند ، در چگونگی موضعگیری استراتژیک آنها تاثیر بخشد . حتی این پندار که در فلان زمینه فلان تفوق بدست آمده است ، میتواند عواقب نامطلوب ببار آورد و فی المثل محافل معینی را به وسوسه‌های که غلبه بر آن دشوار باشد دچار سازد و آنها را بفراندازد تا از تفوقی که گویا بدست آمده است ، هر چه زود تر استفاده کنند .

گسترش دامنه مسابقه در زمینه تکنیک جنگی همیشه با این تمایل همراه است که تنها این مسابقه بلکه فوائدی را هم که از کاربرد عملی نتایج آن یعنی ایجاد سیستم های جدید تسلیحات متصور است - در دگرگونی های نظامی و در ایجاد عولوزی نظامی امریالیسم وارد کند . همین جریان اکنون در آمریکا مشاهده میشود و بحث هایی که پیرامون دگرگونی نظامی رسمی موسوم به " مهار کردن واقع بینانه " در آنجا انجام میگیرد از جمله نمودارهای آنست .

بسیاری از نظریاتی که در جریان این بحث ها بیان میشود نشان آنست که محافل نظامی آمریکا به پیروی از مشق بیست و پنجسال اخیر و اشنگتن ، همچنان در جستجوی طرق و وسائلی برای جنگ که خود امریکارا " از خطر مصون دارد " به تلاشهای خود ادامه میدهند . برخی ها امروز این راه را " جنگ عوضی مبتنی بر وکالتنامه " میدانند . بموجب نقشه‌های هواداران این نظریه در خاطر انسانی همبمانان آمریکا همراه با قدرت جنگی ایالات متحده باید امکانات جدیدی برای کاربرد نیرو در عرصه بین المللی فراهم سازد . برای توجیه مسابقه تسلیحاتی شیوه های دیگری همبکار میبرند . مثلا بسیاری از تغییریمین های نظامی امریکابدون مخالفت آشکار با قبول رسمی حفظ برابری استراتژیک آمریکا و اتحاد شوروی عملا نیخوهند با واقمیت این برابری سازگار شوند و حیل گرانهمیکوشند راههای غیر مستقیمی پیدا کنند تا بهر تقدیر برتری های یکجانبه‌ای برای امریکا تامین کنند . روشن است کیه چنین برخوردی به مسئله کار محدود ساختن واقصی دامنه مسابقه تسلیحاتی و تخریب مکانیسم ایمن مسابقه را بسامان نخواهد رساند . برعکس پیروی از این نظریات راهبرای تشدید بیشتر از پیش آن هموار خواهد ساخت .

بعنوان نمونه میتوان انتقاداتی را که اکنون در امریکا از نظریات سنتی مربوط به " مهار کردن از طریق ارباب بمنه و ترتضمین صلح " بعمل میآید یاد آورد . البته دفاع آشکار از نظریه " ارباب " ممکن نیست . این نظریه مدعی حفظ " صلح بر بنیاد هراس " است که در هر صورت صلحی ناپایدار و ناپمند خواهد بود . بعین جهت اتحاد شوروی بر آنستکه خلع سلاح کامل وعمومی باید هدف نهایی شمرده شود نه " تعادل هراس " که مولود ذخائر عظیم سلاح های اصحاء جمعی است .

ولی برخی از کسانی که در امریکا از نظریه " مهار کردن " انتقاد میکنند در عین دفاع ظاهری از انسان دوستی و خصلت ضد انسانی صلحی که خطرناک بودی در همها و صد ها میلیون انسان را محفوظ نگاه میدارد ، عملا بهیچوجه در فکر صلح و خلع نسل نیستند بلکه آنها نیز میکوشند برای برون رفت از پسین بیست استراتژیک راهی بیابند و بار دیگر نیروی جنگی را از امکان " کاربرد " کامل در عرصه سیاست برخوردار سازند . پیشنهاد های خوش ظاهری که در باره تدوین نوعی " قواعد بازی " جنگ آینده و از جمله در باره امتناع از ضربت وارد ساختن بر شهرها و محدود ساختن دامنه عملیات جنگی فقط علیه نیروهای مسلح دشمن وغیره مطرح میشود ، بویژه برای پیشبرد همین هدف است . این پیشنهاد ها عملا نیرنگ های عوامفریبانه‌ای هستند که برای تسکین افکار عمومی و ایجاد درونمای مناسبتر و

با اصطلاح قابل هضم تر جنگ هسته‌ای بمیان کشید میشوند (۱) .

سیاری از جوانب دیگر مسأله تسلیحاتی و از جمله گرایش بسوی " منبیا توریزه کردن " سلاح هسته‌ای یعنی ایجاد بمب‌های هسته‌ای کوچکی که از نظر نیروی تخریبی معادل نزدیک به سلاح‌های نیرومند عادی باشند ، نیز با استناد بهمین ملاحظات انساندوستی گانه و ظاهری توجیه می‌شود . هواداران ایجاد این سلاح می‌گویند آنرا فقط " ماده انفجاری دارای قدرتی زیاد " جلوه دهند و بدین سان تفاوت میان سلاح هسته‌ای و سلاح عادی ، میان جنگ هسته‌ای و جنگ عادی را پوشیده نگاه دارند .

تردید نیست که در اینجا نیز هدف عبارتست از ایجاد روحیه " شکیبایی " در قبال سلاح هسته‌ای و جنگ هسته‌ای .

کنفرانس سالانه " پاکوئشر " که در سپتامبر سال ۱۹۷۳ در آتلانتا (فنلاند) تشکیل شد ضمن تجزیه و تحلیل این گرایش‌ها خطر سیاسی و بی‌پایگی آنها را از نظر تخفیف عواقب و پیرانگرن جنگ هسته‌ای ، با درستی کامل ارزیابی کرد .

این تلاشها چه مقاصد را در خود نهفته دارند ؟ پیش از هر چیز تسریع بیشتر از پیش مسأله تسلیحاتی را (که طبیعا خواست کسان نیست که در تولید و انباشتن سلاح هسته‌ای زمین‌چستند) . مشغول هربرت اسکویل معاون سابق سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا و دستیار پیشین رئیس آژانس بررسی مسائل خلیج سلاح و کنترل تسلیحات ، تشدید توجه هواداران نظریه " ضد نیرو " (یعنی استفاده از سلاح هسته‌ای نه ضد شهرها بلکه ضد نیروی هسته‌ای دشمن) را در آمریکا در سال ۱۹۷۰ چنین تفسیر کرد : اگر بخواهیم از تئوری " ضد نیرو " پیروی کنیم " باید نیروهای خود را بسی بهبود بخشیم و میدان عمل آنها را گسترش دهیم . ولی در این صورت باید موشن‌ها را جدید و یکنواخت گردانید و بیرون‌گویی‌های هسته‌ای کثیرالعدد مان که هر یک بسوی آماج دقیق جداگانه‌ای متوجه باشند ، ایجاد کنیم . . . این استراتژی جدید برای نابودی سلاح دشمن ، تحقق برنامه‌های بسیار پیرامون تولید سلاح مدرن را توجیه خواهد کرد . . . "

ولی این قبیل نظریات علاوه بر آنکه سابقه تسلیحاتی را تشویق میکنند جانب دیگری را هم در بر دارند که خطرات آنها برای امر صلح بر مراتب بیشتر است : میخواهند سلاح هسته‌ای را بیشتر " قابل قبول " سازند و بدینسان یکی از موانع عمده‌ای را که در راه افروختن ناشره جنگ هسته‌ای وجود دارد از میان بردارند .

یکی از عواقب مهم (و برای امپریالیسم غیرمنتظره) انقلاب تکنیک جنگی آن بود که خطر موجش ناشی از پدیدایش سلاح کشتارهای ، توده‌های بزرگ مردم را با نگرانی عظیمی بفرک حفظ حیات خویش انداخت و روحیات ضد جنگ را در کلیه کشورهای و از جمله در آمریکا بطور بی‌سابقه‌ای تشدید کرد .

(۱) - ناگفته نماند که حتی از نقطه نظر محدود و صرفاً نظامی نیز این پیشنهادها بکلی بی‌پایه هستند . یورک فیزیسین مشهور آمریکایی و رئیس پیشین شعبه پژوهشهای علمی و طرحهای فنی وزارت دفاع آمریکا که در زمینه اطلاع از جریان امور مربوطه هیچ کمبودی نمیتواند برایش قائل شد در کتاب خود تحت عنوان " جهش بسوی نیستی " در سال ۱۹۷۱ در این باره چنین نوشت : " بسیاری از آماج‌های با اصطلاح نظامی امراکرد و لنتی و اداری ، گرهگاههای بزرگ مواصلاتی و مخابراتی ، بنساز بزرگ و مراکز علمی تشکیل میدهند . خلاصه اینکه فهرست این قبیل آماج‌های نظامی " عملاً با فهرست بزرگترین مناطق مسکونی تطبیق میکند و بدینجهت تمایزی که غالباً میان آنها قائل میشوند ، بی‌معنی است . "

بتدریج که توده ها تجربه سیاسی بیشتری اند و ختنند جنبش‌ناشی از تمایل به پیشگیری جنگ جهانی هسته‌ای خصلت ضد امپریالیستی روزافزون کسب کرد و به جنبشی علیه جنگهای استیلاگرانه و بی‌ظهور کلی نظام‌گری بدل گردید . تجربه‌ناشی از تجاوز آمریکا به ویتنام این امر را با وضوح خاصی آشکار ساخت . تحت فشار افکار عمومی حتی بسیاری از دول بورژوازی به مخالفت با سیاست آمریکا برخاستند و در خود آمریکا نیز این جنگ به گسترش دامنه جنبش نیروهای مخالف آن کمک کرد (ضمناً مخالفت با این جنگ مشخص‌رفته رفته به مخالفت با بسیاری از مباحث سنتی سیاست امپریالیستی آمریکا و از جمله مخالفت با تکیه بر نیروی نظامی و مسابقه تسلیحاتی در امن‌گسترناشی از آن بدل گردید) .

فکر تدوین " قواعد بازی " برای جنگ هسته‌ای و محدودیت‌های مصنوعی مبتنی بر " قراردادهای نقشه پندار پان‌هونی پایه است . مشکل بتوان گفت که اگر جنگ هسته‌ای آغاز گردد میتوان آنرا در چارچوب " قواعد " محدود نگاه داشت و از تبدیل آن به جنگ همگانی جلوگیری کرد . کاملاً روشن است که برای تامین آینده صلح آمیز جامعه بشری نباید با اختراع محدودیت‌های مصنوعی واهی برای کاربرد نیز پس از آغاز جنگ هسته‌ای پرداخت ، بلکه باید برای پیشگیری هرگونه امکان درگیری جنگ هسته‌ای و ایجاد ضوابط مطمئن برای جلوگیری از آن و برانداختن خطر آن ، مجاهدت ورزید .

این وظیفه دشوار و بفرنج است ، ولی سیاست خارجی اتحاد شوروی در مدت انجام همین وظیفه راه‌دهی خود قرار میدهد . این سیاست به مسئله پیشگیری جنگ با دید وسیع مینگرد و خطر جنگ را فقط در آن نمیداند که ممکنست کسی در یکی از لحظات ناگهان تصمیم گیرد " دکمه رابفشارد " بلکه این خطر را در خود محیط جهانی اشباع از سلاح و ادامه آفرودتگی اجاق‌های جنگ و تصادم در مناطبات گوناگون و سرانجام در این میدان که امتناع از کاربرد نیروی تهدید به کاربرد آن هنوز به قانون مناسبات بین‌المللی بدل نشده است .

سیستم جامع و پیوسته تدابیر لازم برای سالم سازی محیط بین‌المللی در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به‌نگر به چهارم بیست و چهارم حزب تشریح شد و مورد تأیید کامل کنگره قرار گرفت . این سیستم انجام وظایفی را در نظر دارد که از آن جمله است : امتناع از کاربرد نیروی تهدید به کاربرد آن برای حل سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی و باکتریولوژیک ، تحقق خلع سلاح هسته‌ای ، برجییدن پایگاه‌های نظامی خارجی ، کاهش نیروهای مسلح و میزان تسلیحات در مناطقی که جنبه‌گیری نظامی در آنها خطر خاص در بردارد ، اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از احتمال بروز تصادم فی‌باعدی تصادم جنگی و تبدیل آن به بحران جهانی و جنگ . دفاع واقعی از منافع حیاتی جامعه بشری فقط برجین پایه میسر خواهد بود نه بر پایه مراعات " قواعد بازی " جنگ هسته‌ای .

سیاست خارجی اتحاد شوروی تحقق هدف نهایی یعنی خلع سلاح عمومی و کامل را کامل مطلوب می‌شمرد . البته راه تحقق این هدف طولانی و بفرنج است ، ولی میتوان گفت که هم اکنون در یگانه سمت صحیح خلع سلاح برخی پیشرفت‌ها صورت گرفته است . سلسله قراردادهای و اسنادی که در سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۳ با مضای اتحاد شوروی و آمریکا رسیده است و از جمله قرارداد هسای مربوط به " مباحثی مناسبات میان اتحاد شوروی و آمریکا " و " پیشگیری جنگ هسته‌ای " ، محدود ساختن تسلیحات استراتژیک و تدوین اصول اساسی مذاکرات در این زمینه ، باید به‌تحقق همین هدف کمک کنند . مذاکرات شوروی - آمریکا در باره محدودیت بیشتر از پیش سلاح‌ها و تعرضی استراتژیک که اکنون ادامه دارد ، بفرنج است ، ولی راهی که برای این مساعی در نظر گرفته شده راهیست صحیح و ضروری .

گاه دعوی میشود که تمام این قراردادها فقط اقدامات نیم‌بندی را در نظر دارند و راهی برای

حل کامل و قطعی مسائل نشان نمیدهند و این جهت گویا ارزشی ندارند . رفیق برژنف دبیرکسل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن سخنرانی خود در جلسه مشترک کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان و شورای عالی آن جمهوری در تاشکند روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۳ بی پایگی این قبیل شك و تردیدها را با برهین مقنع فاش ساخت و گفت : " جنبه ساده لوحانه چنین شیوه برخوردی شگفت انگیز است . البته تحقق خلع سلاح عمومی و کامل و از آنجمله حل مسئله سلاح هستی و بلوک بندی های نظامی کار نیست بسیار نیکو . اتحاد شوروی در برزما نیست که با پیگیری کامل در راه تحقق این هدف ها مجاهدت میورزد . ولی متأسفانه کشورهای غربی طرف مذاکره ماهنوز هم بر این مسائل آمادگی از خود نشان نمیدهند . آیا برآستی باید آنقدر بی عمل ماند و در انتظار نشمت تا من و سلوی از آسمان روی دست ما فروریزد ؟ نه ، اصل " همه یا هیچ " بهیچوجه بکار سیاست بین المللی نمیخورد . باید با استفاده از هر امکاتی که موجود است همواره برای پیشروی در این راه کوشید " .

سالم سازی محیط بین المللی وظیفه همه کشورهاست - اعم از بزرگ و کوچک . مشی پیگیری که اتحاد شوروی برای تامین امنیت جمعی ، هم در مقیاس منطقه و هم در مقیاس جهانی ، تعقیب میکند ، همین تشریح مساعی عده هرچه بیشتری از کشورهای را برای مبارزه در راه صلح و خاتمه زدایی و توسعه دامنه همکاری بین المللی در نظر دارد . و اما در مورد " تئوری " باصطلاح " ابرنیروها " که بموجب آن گویا این " ابرنیروها " قصد دارند در خفای خلق ها تسلط خود را بر جهان مستقر سازند ، باید گفت که کذب این دعوی عیانست و حاجتی به بیان ندارد : این " تئوری " هدفی جز جلوگیری از گسترش دامنه و خاتمه زدایی و اخلال در همکاری بین المللی ندارد .

هدف هایی که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در زمینه سیاست خارجی در برابر خود قرار داده اند ، عظیم و بیفرنج ولی کاملاً عملی است ، زیرا سیاست صلح امروز بر بنیاد اقتدار عظیم کشورهای سوسیالیستی استوار است . این سیاست در گزینگی های جدی و عینی محیط جهانی را کنه دول سرمایه داری را به در سازی با واقعیت تنوین و امید دارد ، در نظر میگیرد و سود صلح از آنها استفاده میکند .

پیشگیری جنگ و سالم سازی کامل و اساسی مجموعه محیط بین المللی فقط وظیفه دیپلماتی نیست ، بلکه وظیفه محافل وسیع اجتماعی نیز هست . کوشش برای نیل باین مقصود فقط وظیفه کشور های سوسیالیستی نیست ، بلکه وظیفه متوسلین و نیروهای جنبش آزاد بیخس ، جنبش کارگری جهان و پیشاهنگ آن - احزاب کمونیست نیز هست . انجام این وظیفه مهمترین خواست دموکراتیک ناشی از مبارزه علیه امپریالیسم و نیروهای تجاوزکار آنرا تشکیل میدهد .

خرافات در کسوت حقیقت

پیرامون بحران معنوی جامعه بورژوازی

جان لوئیز
فیلسوف انگلیسی

آشفته‌گی ارواح

اگر فلسفه را دورانی تعریف کنیم که تفکر آن را دریافته است مفهوم به مراتب وسیع‌تری را در بر می‌گیرد تا این تصریح ساده که فلسفه بازتابی از واقعیت تاریخی است. فلسفه در زمین‌ه شومینگی شیوه برخورد ما به واقعیت موجود نقش بسیار مهم ایفا می‌کند. وقتی واقعیت درهم و پاره و شوم مینماید یک مکتب فلسفی میتواند به تلاش برخیزد تا ما را به تحمل هر آنچه هست متقاعد سازد و مثلا دعوی کند که جهان ما از نظر گاه اندیشه مطلق بهترین شکل ممکن است. فلسفه میتواند به شیوه‌های گوناگون ما را در قبال صعوبت و خشونت و بیمدالتی موجود در جهان "تسلطی بخشد" و در چنین صورتی نقش توجیه و دفاع از وضع موجود را ایفا میکند.

این تنها فلسفه نیست که جریان اوضاع را در جهان منعکس می‌سازد. کشتار خونین و نابخردا سالهای نخستین جنگ جهانی و ازین آن بیکاری وسیع روحیه یاس و دلهره و نگرانی از آینده در جامعه بورژوازی پدید آورد و انسان‌ها را از محیطی که در آن می‌زیستند بیزار ساخت. بسیاری از شعرای آن دوران بیانگر این احساسات بودند. ازراپاوند (۱) در اشعار خود تمدن آفریده جامعه انسانی را فاقد هرگونه ارزش می‌شمرد و آنرا بشدت محکوم می‌ساخت و میگفت: "دفاع از این تمدن در حکم تلاش برای حفظ ماده سنگ پیری است با ندانان‌های گرم خورده، تلاش برای حفظ تمدنی است با ساختمانی خشن و مبتذل که مبراهمال برجبین دارد، تلاش برای حفظ ده بیعت تندیس (مجسمه) سرودست شکسته و چند هزار کتاب فرسوده و پاره پوره است".

(۱) - ازراپاوند (۱۸۸۵-۱۹۷۲) شاعر و منتقد آمریکایی و یکی از بدعت‌گذاران و تئوریسین‌های مکتب سرایا فردگرا (اندیوید و آلیستی) بنام مکتب "ایماژیست" در فلسفه و آفرینش هنری.

(توضیح هیئت تحریریه)

ماکه خود آن دوران را دیده ایم فلسفه‌ای را بیاد داریم که فقط یک جهان می‌شناخت : جهان بیدادگری ، نابخردی ، زورگویی و شرعلاج ناپذیر . چنین جهانی را بزعم آن فلسفه میبایست بد انسان که هست پذیرفت و برای اثبات عدل و اقامت آن بجهود و بدامان پندار جنگ نیانداخت . و اقمیاتی بود حی حاضر که راه نجاتی از آن بچشم نمیخورد :

این جهان آفریده من نیست .

من از آن در وحشت

و خود در آن بیگانه ام . (۱)

فقط کسانی که در میان ما از دوران پیشی بیشتری برخوردار بودند محمل های ضعیفی برای

امید به پیروزی نهائی عدالت می یافتند .

فلسفه " واقعیات خشن " که از آن سالها برای دوران کنونی به میراث رسیده و بنام " آزمون گرای " ("مپیرسیم") مشهور است دعوی دارد که بریند ارهای متافیزیک فائق آمده و دانش یوزیتیف یعنی دانش مبتنی بر آزمون حسی را عرضه داشته است . این دعوی ، دعوی است به تلاش برای ادراک مستقیم و بلا واسطه ماهیت جهان یعنی ادراکی که به پشتیبانی و تأیید اضافی و تکمیلی نیازمند نیست و فی نفسه روشن است و کیفیات و خصائص عینی لازم را در بر دارد . این فلسفه کلیه پدیده ها و اشیاء را بی هیچ پیروایی بهمان صورت که می نمایند می پذیرد و هیچگونه توضیحی که از مبغی سوی ادراک و آزمون مستقیم استنتاج گردد ، برای آنها نمیجوید . کاری که برای این فلسفه میماند فقط آنستکه واقعیات (فاکتها) را بر پایه آزمون بلا واسطه ادراک کند و باصالت حسیات و تاثیرات ناشی از آن درست اعتماد ورزد .

مارکس این شیوه برخورد به واقعیت را گمراهی " سراسر ماتریالیسم پیشین " (۲) ارزیابی

کرده است . زیرا عقل انسانی تاثیرات ناشی از حسیات را پاسیف و غیر فعال ادراک نمیکند .

ما بحکم قوانین دیاکتیک در واقعیت پیرامون خویش تاثیر متقابل اعمال میکنیم ، این واقعیت را پیوسته فرامیگیریم ، بر پایه تحلیل علمی به شناخت آن میرسیم و از آن - جهان نویی مجهز به وسائل فنی و سازمان اقتصادی پی میافکنیم . انسان و جهان جدا و در افتاده از یکدیگر نیستند که برای عقل نقشی جز مشاهده گری باقی نماند . پیوند میان انسان و جهانی که در آن بسر میبرد ناگسستی و غیر تجزای آنست که در بادی امر مینماید . انسان در بر توشناخت و معرفت بر احوال جهان و استفاده از آن جهان را به آفریده فعالیت خویش بدن میسازد و آنهم نه یکبار برای همیشه بلکه مکرر و مکرر و همروند با سیر تکامل علوم و فنون و تمویض یک شکل سازمان اقتصادی باشکل دیگر .

مارکس درباره این فعالیت انسان میگفت : " انسان همزمان با اعمال تاثیر ... در طبیعت

خارج و همراه با دیگرگون ساختن آن خود نیز طبیعت خویش را دیگرگون میسازد " (۳) . تاثیر

محیط خارج اعم از محیط طبیعی ، اقتصادی و اجتماعی در انسان و در عقل و رفتار و معلومات و مهارت

او بشیوه ساده انجام نمیگیرد زیرا انسان خود این محیط را پدید میآورد و پیوسته آنرا دیگرگون

میسازد .

۱ - ابیاتی از منظومه " انهدام جهان " اثر توماس رالیوت (۱۸۸۸ - ۱۹۶۵) - شاعر انگلیسی که انگیزه ها ی نومید ی و در ماندگی و سر خوردگی از واقعیت سخته و پرورژی باشد تشخیص در آثارش طنین

افکن بود . (توضیح هیئت تحریریه)

۲ - مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۳ ، ص ۱ .

۳ - جلد ۲۳ ، ص ۱۸۸ .

از آنجا که محیط پیرامون بمثابة واقعیت لا یتغیر و مستقل در نقطه مقابل انسان قرار ندارد بلکه محصول فعالیت اوست انسان باید رفیال اوضاع و احوال زمان زمین نیستند زیرا " این خسود انسان ها هستند که اوضاع و احوال را تغییر میدهند " (۱) .

پس معرفت انسان بر احوال جهان بهیچوجه دال بر آن نیست که او موجود را واقعیت نهایی ادراک میکند . مطلب درست هکس اینست بدین معنی که عقل انسانی بر حالت گذرای واقعیت موجود واقف میگردد . وقتی از جهان بیوزوایی سخن بمیان میآید باید یاد آورد که واقعیت کنونی آن بسبب درگیری با استثمات و تضاد های حاکم بر آن ، جاودانی نیست . اگرچه مرحله سرمایسه داری رشد اجتماعی خصلت کاملاً واقعی دارد . تلقی این جهان بمثابة واقعیتی که بطور قطعی و نهایی پدید آمده است در حکم نادیده انگاشتن واقعیت اصیل و نشانه شعور کاذب و مجموع است . شعور حقیقی نمیتواند واقعیت را بهمفهوم جزئی سیستم در حال تکامل که در جریان این تکامل جای خود را بمحالت دیگر یا سیستم دیگر وامیگذارد ، تلقی کند . شعور حقیقی جریان تکوین اشیا و پدیده های را که دائمی بنظر میرسند درمی یابد ، ماهیت آنها را می شکافد و سمت تغییرات آنها را نشان میدهد . ناتوانی " رالمیسم آزمون گرا " در قبال ادراک جهانی که در حال تکامل بی وقفه است همان خصیصه ایست که این مکتب را به حربه ایدئولوژیک طبقه معین بدل میسازد .

فرهنگ بوج وضد انسانی

مکتب آزمون گرایی پرشورترین هواداری را که میتواند است اندیشه هایش را به مقتضات شایسته هابیان دارد در وجود پروفیسور آیر (۲) یافت ، او در کتابی تحت عنوان " زبان ، حقیقت و منطق " این فلسفه را پر از زمین جنگ جهانی با عنوان نوین پوزیتیویسم منطقی احیا کرد . موضع گیری عمومی او ساده است : نظریات مافقط بد و صورت نمیتوانند ماهیت حقیقی داشته باشند ؛ بسا بصورت تجریدات ریاضی که هیچگاه از چارچوب آنچه که منطق در احکام مبنای مستتر است ، فراتر نمیروند و یا بصورت نظریاتی که صحت آنها در عرصه آزمون بلا واسطه و ارسطویی عیگر در دوردت انسان هر خبر و اطلاعی که بیانگر چگونگی ادراک و تلقی ما از جهان امروزی باشد و به ارسطویی تن در دهد ، محتوی حقیقی واقعیت را در بر ندارد .

ویتگنشتین (۳) با تحلیل زبان شناسی خود از پی پوزیتیویسم منطقی آیر پدید آمد . او که با اشتباه منطقی نهفته در حکم مربوطه پی برده بود از تلاش برای برقراری پیوند میان صحت حکم و فرا آورده های آزمون حسی دست برداشت و دگانگی توصیف شفاهی واقعیت و واقعیت (فاکت) عینی و مشهود را که در نقطه مقابل یکدیگر قرار می گرفتند مردود شمرد و ترجیح داد که از جهان واحد آزمون های روزمره ای که در گفتگوهای عادی ما توصیف میگردد نرسد ، سخن گوید .

معنای سخن او آنستکه توصیف ساده اعمال ما امکان شناخت را تمام و کمال تحقق نمی بخشد .

(۱) - مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۳ ، ص ۲۰۰ .

(۲) - آلفرد آیر (متولد سال ۱۹۱۰) - عضو آکادمی بریتانیا ، استاد منطق در دانشگاه کانسفرورد .
(همیشه تجدیدیه)

(۳) - لودویگ ویتگنشتین (۱۸۸۹-۱۹۵۳) فیلسوف اتریشی که در انگلستان زندگی و در

دانشگاه کمبریج تدوین میکرد (همیشه تجدیدیه) .

بدینسان حتی خرافات و پیشداوری‌های ماکد رگفتگوها ی روزمره جای بسیار دارند حقیقت بشمار آید . از آنجا که ویتگنشتین نیز هیچگونه توضیحی را برای اثبات اصالت حقیقت مجاز نمیدانست خود توضیح در نزد او کسوت فلسفه بخود پوشید . گنگنریکی ازلا بقترین منتقدین او خاطر نشان ساخت که این نظریه " زیرجلکی فکر سخیفی را تلقین میکند که بموجب آن گویا جهان همواره همان است که مینماید زیرا بزعم آن توصیف باید در قالب مفاهیم متداولی که بیانگرتصورات متداول هستند جایگزین شود . این دعوی در حکم پشتیبانی از تعام خرافات و پیشداوری‌ها و خام اندیشی‌هایی است که وقتی ما از تفکر و تعمق تخاصی میورزیم ، بروز میکند و در شیوه‌های شرح و بسط‌های مسا نحوه ارمیگرد . "

این نظریه امروز مورد قبول اکثریت شعب فلسفی دانشگاه‌های انگلستان و از جمله و خاصه دانشگاه اوکسفورد است . " کولینگ ود " استاد دانشگاه اکسفورد در نگارش‌های خود بخوبی نشان میدهد که کار این نظریه یکجاسانجامد . او مینویسد و قتی به دانشجویان توضیح میدادند که این تادان قصدند از آنها را با آرمان‌هایی که زندگی بخاطر آنها ارزش دارد و با اصولی که پیروی از آنها ضرورت دارد ، آشنا سازد ، دانشجویان تنها نتیجه ای که از این توضیح گرفتند آن بود که " وقتی نه اندیشمندان و نه خود اندیشه رهنمونی برای حل مسائل و معضلات زندگی بدست ندهند پس باید بکسانی روی آورد که اصولا فکرنیکندند (یعنی به محققان) و بدانان چیزهایی پناه ببرند که اندیشه نیست (یعنی به شهوات) . اگر قصد این فلاسفه آن بود که نسلی از انگلیسی‌ها تربیت کنند که رسالتی جز آن نداشته باشند که هر شیادی آنها را تحقیق کند ، شیوه ای مرضیه تراز این نمیتوانستند برگزینند . "

در اینجاست نیز تبلیغ اندیشه زبونی انسان در قبال جهانی که سرشار از تضادها و تناقضات و امکانات تحقق نیز برفته و یاسرودماندگی و درمان ناپذیری است ، فقط در عرصه فلسفه شیوع ندارد بلکه رشته‌های دیگر فرهنگ معنوی جامعه انگلستان نیز در اشاعه آن سعی بلیغ بکار میبرند . گروه‌های بزرگی از روشنفکران و رمان نویسان و نمایشنامه نویسان از نقش پیشین خود در زمینه انتقاد از شیادی‌های دوران خویش امتنکاف میورزند . این نویسندگان خود به جرگه‌ی شیادان میپیوندند و دعوی میکنند که اصولا با انسان نمیتوان ایمان داشت و هیچگونه آیند هاتبا برای جامعه بشری در پیش نخواهد بود . اینکه ادبیات معا صرحهان را با چهره مخسوف ، در صفت ، خصم تمام نیکی‌ها و وادی هول و هراس تصویر میکنند بیموده نیست ، زیرا خود چنین جهانی را پذیر می‌شود و بسوی آن آغوش می‌گشاید .

اسلین یکی از منتقدان رشته هنر ضمن انتقاد از نمایشنامه‌های اثری که کما یا نگر وضع کنسونی تأثر موسوم به " تاتر پوج " است انعکاس نظریات و روحیات فوق را در آنها چنین تشریح میکند : " ادراک مولف از چگونگی جهان در این نمایشنامه‌ها انعکاسی است از این احساس که شناخت خویش در محیط ویرانگری‌های بی امان و بی تکلیفی همگانی ، در محیط واقعیت پیوسته در حال تغییر و در ویرانی که حتی طبیعت عشق و هواطف انسانی نیز فاجعه انگیز میگردد ، با آشواری فاجعه آمیز همراه است . آنچه که در نمایشنامه " پایان بازی " با عرضه میدارند بزمزدگی و رخوت ، سنگینی سربار و نومیدی و به بیان دیگر حسیاتی است که در حالت افسردگی روحی عمیق پدید میگردد . جهان خارج در قبال صحنه‌های قربانی خود بکلی کراست : . عاطفی که در اتخان چنین موضعی نقش اساسی دارد پیروی از این نظریه است که فلسفه قرون گذشته در قوت و صراحت خود را از دست داده و مقولات اساسی آن ملغی گردیده و مهربانانه بر آن خورده است زیرا صحت آنها در جریان آزمایش به ثبوت نرسید و بنابراین پنداره‌های بیمقدار و تا حد وندی کود کانه بی اعتبار از کار برآمدند . "

آلبرت کامپرهیمین اساس این سؤال را مطرح میسازد که: حال که زندگی هرگونه مفهومی را از دست داده است چرا انسان نباید راه نجات را در خود کشفی جستجو کند ؟ (۱) .

جهان بینی سرشار از روح نومیدی عرصه علم را نیز از تاثیر خود برکنار نمیگذارد و از اعتبار علم بمعنوان پوششی برای استتار یا وه پردازی های خود استفاده میکند . آن رشته از " اتولوژی " که به پژوهش چگونگی عالم حیوانی و رفتار و هنجار جانوران و حیوانات اختصاص دارد ، بسیاری از مولفین را به تلاش برانگیخت تا برای انگیزه ها و مرشفت فعالیت انسان در طول تاریخ پیدایش و تکاملش که از بوزینه ها منشاء میگیرد ، توضیحی بیایند . به ما توصیه میکنند که از هرگونه امیدی برای دگرگونی شیوه زندگی خویش دست بشوییم ، زیرا تصور این که ما میتوانیم " سرشت تجا و زکار خود را تحت کنترل قرار دهیم و برکشش ها و فرائض طبیعی خویش را بزنییم . . . پندار بوجی است . جانور خشنی که در درون ما آشیان دارد هرگز چنین رفتاری را اجازت نخواهد داد " . دوتن از روانشناسان " هنجار گرا " (۲) بنام ایسنگ و اسکینر مدعییند که بهترین شیوه برای درک چگونگی رفتار انسان و کنترول آن استفاده از آزمایش هایی است که در آزمایشگاه ها روی موش ها و جانوران دیگر انجام میگردد . بزعم آنها دعوت به پیروی از خرد در مواردی که سخن از ماهیت رفتار انسانی در میان است ، دعوت بی شری است .

این قبیل نظریات بویژه زمانی بسیار خطرناک از کار در میآیند که کارشناسانی که به دستاورد های علمی واقعا بزرگ رسیده اند بدفاع از آن برمیخیزند ، زیرا خد مات واقعی آنان در یکی از رشته های دانش به داوری آنها در زمینه مسائل مربوط به رشته های دیگر دانسته که هیچ بهره ای از آن ندارد اعتبار کاذب می بخشد . مثلا کنراد لورنتس که با تالیف آثارش در زمینه پژوهش زندگی ماهیها و قاز ها مقبولیت علمی کسب کرد ناگهان بدفاع از همان نظریه ای برخاست که برای انسان سرشت تجا و زکار در مان ناپذیر قائل است و بر این اساس استقرار صلح را در پهنه گیتی محال می پندارد . رشته پژوهشی او منتها در خاصی از بوزینگان بلکه اصولا راسته عمومی پستانداران را هم در بر نمیگیرد . با اینحال او بخود اجازت میدهد اعتبار نتیجه گیری هایش را در مورد انسان نیز صادق شمارد .

مکتب آزمون گرایی از تمام این صور گوناگون کنونی داروینسم اجتماعی و روانشناسی هنجارگرا پشتیبانی میکند بدین معنی که از یک موهر گونه امکانی را برای توضیح چگونگی واقعیاتی (فاکت ها) که در جریان آزمون ادراک میشود مورد تردید قرار میدهد و از سوی دیگر " نمود گرایی " (۳) را که بر پایه شباهت برونی و سطحی برخی از پدیده های زندگی و رفتار انسان و حیوان بایکدیگر ، انسان را به سطح حیوان تنزل میدهد ، تبلیغ میکنند .

مطبوعات عمومی بیمقدار و مبتذل بطیب خاطر باین نظریات چنگ میاندازند و روزنامه های پر

- (۱) - آلبرت کامپرهیمین (۱۹۱۳ - ۱۹۶۱) - نویسنده و فیلسوف فرانسوی و بیانگر نظریه هستی گرایی (اکر بیستان سالیسم) ضد مذهبی . او در کتابی تحت عنوان " افسانه سیزیف " ترخود کشفی را برای غلبه بر " ماهیت بوج هستی انسانی " توجیه میکند . (هیئت تحریریه) .
- (۲) - " هنجارگرا " - " بیها و پرورست " - مشتق از واژه انگلیسی " بیهاور " یعنی " هنجار و رفتار " . هنجارگرایی (بیها و پرورسم) رشته ای از روانشناسی اید آلیستی بورژوازی است که رفتار و هنجار جانداران را اعم از جانوران و انسان و چگونگی آنها را پژوهش میکند . (مترجم) .
- (۳) - نمود گرایی - فنومالیسم . مشتق از واژه فنومن - " نمود " . نمود گرایی رشته ای از فلسفه اید آلیستی است که تنها جانب برونی و " نمودی " پدیده های را که بكمك حواس قابل ادراک است شناخت پذیر می شمارد و امکان شناخت ماهیت پدیده ها را نفی میکند . (مترجم) .

تیراژ خاص یکشنبه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی آنها را در مقیاسی وسیع پخش میکنند و با نقادان آنها نیز نمی‌برد ازند زیرا چنین انتقادی پایه‌های آید تلویزیونی بورژوازی را که میکوشد منفی‌ترین خصائص جامعه حامی رقابت را توجیه کند، متزلزل خواهد ساخت. فقط عده اندکی باین نکته پی می‌برند که هدف افسانه پردازی‌های روانشناسی هنجارگر اخذ مت‌به سیستم اجتماعی بورژوازی و دفاع از مبانی آنست.

ولی ما نباید فراموش کنیم که در مبارزه علیه تئوری‌های کاذب فقط افشای ماهیت و سمت آنها کافی نیست، بلکه باید بی‌پایگی استدلال‌ات و براهین آنها را نیز فاش ساخت. ما در این جنگ عقاید در میان خود دانشمندان متحدینی داریم که خصلت ضد انسانی این نظریات را که با ساتری از علم پرده پوشی میشوند، محکوم می‌سازند.

ما باید اشتباه هنرمندان و نویسندگان را هم که واقعتاً کنونی جامعه خویش را برای سراسر تاریخ جامعه بشری صادق می‌پندارند نشان دهیم. آنها متوجه نیستند که واقعتاً کنونی حالت گذر و مرحله‌ایست که مرحله دیگر و بهتری را در بر دارد. این هنرمندان و نویسندگان بهیچ‌سند ؛ آیا آنچه هست واقعتاً است ؟ ولی صحیحتر آنست که سؤال شود : آیا هر آنچه هست واقعتاً است ؟ ما باید این نکته را تا کید کنیم که وقتی یک تمدن رها بود میگرد تمدن دیگری پدید می‌آید و آنگاه در کلیه شئون حیات اجتماعی و فرهنگی - و آنهم نه فقط در عرصه‌هایی که جهان بینی مارکسیستی حاکم استند فرهنگ نوین و ادبیات نوین جوانه می‌زنند و رمان‌های نوینی پدید می‌گردند که علیه تسلیم طلبی و سازشگری و انحطاط روحی به قیام برمی‌خیزند، ارتجاع فلسفی را به باد انتقاد می‌گیرند و اوج اندیشه ترقیخواهی و نوسازی بنیادی را آینه وار منعکس می‌سازند.

در عین حال باین نکته نیز باید توجه داشت که ماضی ارزیابی چگونگی جریان حاکم بر زندگی معنوی جامعه خویش مشاهده می‌کنیم که وقتی فرهنگ این جامعه ندای خرد را بسود فرائز کور و ایمان نامعقول ناشنوده میانگارد، باید کارش بسیار خراب باشد. هر پژوهشگری درمی‌یابد که یکی از عاملی که تمدن‌ها را به نابودی کشانید آن بود که تسلط خرافات و پیشداوری‌ها جای بی‌پیشرو خرد در آنها باقی نمی‌گذاشت. آنگاه حالتی پدید می‌آید که تنها یک تکان از خارج کافی بود تا شکست و سقوط تحقق پذیرد. نمونه‌ای از آنرا در تاریخ اخیر می‌توان یافت - شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰؛ و در تصور الفکری گذر خدمت طبقه حاکمه بودند پیش از آنکه ژنرال‌های خادم آن فرصت تسلیم داشته باشند راه خیانت به کشور را در پیش گرفتند.

حفاظه کاری پیکار جو

این واقعتاً که آید تلویزیونی جامعه بورژوازی مفاصل را آخرین تحلیل بازتاب فساد و تلاشی جامعه است مانع آن نیست که این آید تلویزیونی در توجیه این سیستم اجتماعی و دفاع از آن در قبال انتقادات نقش بسیار فعال داشته باشد.

جامعه شناسی بورژوازی که توصیف را بر توضیح علمی ترجیح میدهد هر گونه سؤالی را در باره چگونگی مفهوم نظام اجتماعی موجود و امکان تکامل یا دگرگونی و سرنوشت آینده آن بیفایده و غیر علمی اعلام میکند. واکشوت استاد علوم سیاسی دانشگاه لندن به ما میگوید : " انسان‌ها در قلمرو ژرف و بی‌کران شناورند. این قلمرو را نمیدانند گاهی هست و نه پناهگاه و نه بستری که بتوان در آن لنگر انداخت. این شناوری را نه بدیلتی است و نه نهایتی. تمام مطلب در آنست که انسان بتواند خود را در سطح آب نگاهدارد و زفرورفتن به ژرفای آن بپرهیزد. تمام هنر در میانوردی در مهارتی

است که از رسوم و عادات بدست می آید . نه انتقاد از جامعه و نه تفکر درباره هدف های تکامل آن مجلسی از اعرا بندگان دارد . تغییرات فقط در صورتی پذیرفته میشود که نظام اجتماعی موجود آنرا مجاز شمارد و الا انحراف شوم از موازین تلقی میگردد . در چارچوب سفتوسخت سیستم مستقر شده فقط جا بجا کردن اجزاء متشکله آن و برخی بهبودی ها مجاز است ، ولی خود سیستم مصنوعیت مطلق دارد .

جامعه شناسی بورژوازی بیشتر از پیش خود را از هرگونه کوششی برای بریدن به ماهیت جریان های اجتماعی معارف میدارد و بدینسان فعالیت خود را از دست میدهد و از منافع واقعی انسان بدور می افتد . این خصلت درکتید رسمی جامعه شناسی که دانشجویان از روی آن تعلیم میگیرند کاملاً تثبیت شده است (۱) . دعوی وجود ثبات در جامعه موضوع اصلی جامعه شناسی سترونی فرجام علمی آن و محافظه کاری نقش سیاسی آنست .

زمینه فلسفی این جامعه شناسی نیز همان آزمون گرایی است . این آزمون گرایانند که ساختار جامعه کنونی بورژوازی را جادوانی جلوه میدهند . از آنجا که پایه های بنیادی این جامعه مصنوعی از تغییر اعلام میگردد حتی امکان هرگونه پیشنهادی برای تکمیل آن محدود است . جامعه را کل واحد مستقل دربر بسته ای جلوه میدهند که در آن همه چیز با سیستم اقتصادی موجود و قوانین آن همگام و هماهنگ است . اگر عقل را آوردن های فعالیت مکانیسم اقتصادی را مورد تردید قرار دهد و در این راه پدیدها همان نامعقول و متضاد مکشوف دارد آزمون گرایی توصیه میکند که آنها را سرسازگاری نشان داده شود ، زیرا هیچگونه تغییری در پایه های واقعیت موجود میسر نیست . ولی اگر هرگونه تلاش در راه درگرگونی معقول جهان فقط نشانه ای از نومیدی عقل باشد و عقبل توانایی مقابله با نیروی امان ناپذیر قانون را نداشته باشد ، تاریخ نیز مفهوم خود را از دست میدهد و از هستی فرو میماند . جامعه سرمایه داری که ما در آن بسر میبریم واقعه هم در نظر آزمون گرایان از سیر پیشتاز تاریخ بدور افتاده است

واقعیت سرمایه داری که قبول بی چون و چرای خود را توصیه میکند واقعیت متحجری از کار و می آید که بسبب رکود و جمود درونی خویش هر تنوری و نظریه ای را که بخواهد تا سامانی آنرا آشکار سازد ، بشدت رد میکند . در چنین محیطی برای پیشرفت جایی نمیماند . علیه پدیده های بیعدالتی و ضد انسانی حتی بنا بر ملاحظات اخلاقی نیز اجازه تعرض داد نمیشود ، زیرا در چنین واقعیت های خشن که برای اخلاقیات ارجحی قائل نیست ، احکام و اصول اخلاقی نیز وزن و اعتباری ندارند . هر پیشنهادی که تحقق آن از چارچوب وضع موجود فراتر رود ، منافذی و از نظر علمی مردود اعلام میشود .

بدینسان آزمون گرایی که تحلیل و واقعیات را بتوصیف آنها محدود میسازد با هر تلاشی برای تغییر وضع موجود بمخالفت برمیخیزد و راه را بر هر آنچه که ماهیت واقعی این وضع واقع مفهوم سازد و مبانی فلسفی ایدئولوژی مدافع نظام موجود را نشان دهد ، مسدود میکند . مکتب آزمون گرایی شیخ عجیبی بصورت ساختار اجتماعی " قائم بالذات " عرضه میدارد که نسبت بانسان بیگانه و برای عقلش لایذک است و در عین حال خود بخود بدی و فانی از هرگونه تردیدی درقبال خلل ناپذیری آن معرفی میگردد .

(۱) - بهینشتت مولف یکی از این کتید رسمی مینویسد : " جامعه شناسی اصلاً راه حلی برای بسیاری از مسائل بفرنج ناشی از درگرگونی های اجتماعی ندارد " . یا رسونریکی از کارشناسان صاحب اعتبار و مورد قبول در این رشته مدعیست که " برای تغییر سیستم اجتماعی در سطح کنونی تکامل علم هیچگونه تنوری هم نمیتواند وجود داشته باشد " .

ممکنست سؤال شود که اگر نخواهیم به آرزوهای واهی دچار شویم چگونه میتوانیم درباره جهان ولقیصی تصویری جزاین داشته باشیم ؟ و اجواب میدهم : اگر واقعیت کنونی ، قانون عینی تخلیفه ناپذیر تلقی گردد واقعاً هم در باره آن تصویری جزاین نمیتوان داشت . ولی نمیتوان به پیروی از فلسفه " اشیا " بصورتی که مینمایند " سیر پیش از تاریخ را مصرانه نادیده انگاشت . نمیتوان این حقیقت را از نظر رد داشت که جریان نامعقول و غیرطبیعی سرمایه داری کنونی آنرا به مرزی رسانده است که نتایج حاصله از تکامل آن ، که در گذشته سود مند بود ، اکنون عواقب منفی به بار میآورد و دوران نوینی که جایگزین آن میگردد و خود سرمایه داری زمینها را فراهم ساخته است ، هم اکنون بطور محسوس و ملموس در برابر ما قرار دارد . این دوران نوین که دوران سوسیالیسم است از هنگام انقلاب اکتبر به واقعیت تاریخی بدل شده است و اینک صد ها میلیون نفر در جامعه ای بمر میروند که تئوری علمی رهنمون تکامل آنست . ضرورت روشن بینی در ترمینوا واقعیت هرگز مانع آن نخواهد شد که اندیشه خلاق پیوسته در جستجوی راه حل هایی باشد که جامع بشری را به سطوح عالی و عالیتر ترفیع دهد .

سخنی پیرامون اصل دیالکتیکی نفی در نفی

مشاهده گرایشهای کنونی حیات مضمونی جامعه بورژوازی ما را به چشتایجی باید برساند ؟ منظره این آشفتگی ها و نومیدی ها و امید های ناسفی عقل چه چیزی را به نشان میدهد ؟ این منظره چه تصویری درباره جهان بدست میدهد - تصور کاذب یا حقیقی ؟ مارکسیسم ما هیئت این امید ثلویزی را میشکافد و ثابت میکند که این منظره نمایشگر شمارگان ب جامعه بورژوازی است . ولی این منظره و امید ثلویزی ناشی از آن مجموعه گزین شده ای از پندارهای واهی نیست بلکه بازتاب خاصی از واقعیت اجتماعی است ، زیرا امید ثلویزی بورژوازی یا مناسبات اجتماعی حاکم و واقعاً موجود پیوند ناگسستنی دارد و بحکم قوانین عینی از این مناسبات ناشی میگردد . با چنین مفهومی واقعیت مزبور حاصل تحقیقی دارد زیرا بسبب بدبینی و تحاشی از تخصص هدف ها و آرمان های اجتماعی ، وضع جامعه ای را که نمیتواند بآینده امیدوار باشد ، بدرستی منعکس میسازد . نتیجه ای که از اینجای بدست میآید آنستکه برای برانداختن این امید ثلویزی باید در آن واحد از وجانب بر آن تاخت بدین معنی که مبارزه را باید هم از طریق انتقاد معقول از آن و هم از طریق فعالیت عملی برای دگرگونی شرایط عینی جامعه انجام داد .

نه جامعه و نه اقتصاد و نه طبیعت انسانی واقعیت تفسیر ناپذیر نیستند . مارکسیسم جهان را واقعیت تاریخی یعنی در حال حرکت و تکامل مداوم تلقی میکند . جامعه ما در آن معینسی از سرمایه داری فرتوت را میگذراند و این سرمایه داری موجد یک سلسله تضاد های بسیار عمیق است که عقل را چنگ میخواند و نومیدی بر میانگیزد و در این رهگذر احساس فلاکت عاجل پدید میآورد . ولی این دوران فقط دوران بحرانی آستان اضمحلال نیست ، بلکه در همین حال دورانی است که امکاننا عظیم در بر دارد و تحقق این امکانات را ضرور و شرایط لازم را نیز برای آن فراهم ساخته است . پیشگیری فلاکت از طریق گذار به مرحله بعدی که سیر تکامل تاریخ ما را بآن رسانند است ، میسر خواهد بود . فلسفه نومیدی به ما میگوید که " جهان موجود - نمایانگرنف دیالکتیکی است . جهان موجود انسان را نفی میکند " . آری چنین است ، اما هم اکنون ما بمرز رسیدیم ایم که ازین آن نفی در نفی صورت میپذیرد . ولی چگونه ؟ تحقق این امر بهیچوجه مسئله ای نیست که حل آنرا فلاکن مکتب فلسفی جدید بعهده گیرد . نیروهای تاریخی آزاد بیخشن در درون خود

جامعه تکامل میپذیرند . این حکم بنیادی تئوری مارکسیستی است . حل مسئله به نیروی فعالیت
مجدانه انسان هایی انجام میگیرد که به چگونگی وضع موجود آگاهی حاصل میکنند . رسالت
برانداختن این نفس را که بصورت جامعه موجود تبلور یافته است فقط انسانها بعملند ؛
هم باین علت که جامعه موجود زندگی را از آنها برپاید و هم باین علت که موجبات وسعت مادی
لازم هم اکنون برای برانداختن این نفس فراهم آمده است .

حقیقت از طریق اتخاذ تصمیماتی پدید میگردد که انسان با تحقق آنها واقعیت را تکوین
می بخشد و در عین حال تنها بانعکاس آن در ذهن خود بسند نمیکنند بلکه آنرا تحت کنترل خود
میگیرند و بنسوزی آن میپردازند . این دیالکتیک تاریخ در وجود بورژوازی واید تولوگ های
آیین پرست آن فقط کینه و هراس برمیآورد زیرا دیالکتیک همزمان با ادراک مثبت (پوزیتیو)
پدیده موجود ادراک نفی و فساد ناگزیر آنرا نیز در بردارد و هر شکل تحقق پذیرفته ای را
در حال حرکت بررسی میکند و بالنتیجه جانمنا باید ابروگد را نیز در نظر میگیرد . دیالکتیک
تاریخ در برابر هیچ پدیده ای سرتعظیم فرود نمیآورد و ذاتا نقاد و انقلابی است : (۱) .

اشتباه فاحشی است اگر تصور شود که همینقدر کافیست که مافرنهنگ واید تولوژی بورژوازی
را بمتابه یا زتاب شعور کاذب افشا کنیم و سپس هم خود را به مبارزه سیاسی مصروف داریم و آنگاه
چنین پند داریم که فرهنگ واید تولوژی بورژوازی بلافاصله پس از محو یا بد اجتماعی خویش خود بخود
سربلندیست میگردند . البته ما دام که این پایه اجتماعی موجود است این فرهنگ واید تولوژی نیز
برپا هستند . ولی اصولا پیروزی سیاسی چنانچه همزمان با آن مبارزه واید تولوژیک انجام نگردد
امکان پذیر نخواهد بود . فعالیت انقلابی در آمیزی و پیوند میان انتقاد تئوریک و فعالیت سیاسی را
ایجاب میکند .

ما در عین تصدیق این مطلب که در جامعه ما گمراهی های واید تولوژیک تفوق دارد و فرهنگ ما ،
نهادهای اجتماعی ما ، مطبوعات ما و اصولا شیوه تفکر جامعه ما از واید تولوژی تسلیم طلب و خود
ویرانگر سرمایه داری پوک و پوسیده اشباع است ، باید همواره در کلیه شئون حیات اجتماعی از یکسو
در جستجوی جوانه ها که نوآزموی دیگر در جستجوی نیروها و آماده برای اعتراض و مبارزه علیه
جهان بینی کاذب و تحریف کننده واقعیت باشیم و بتوانیم آنها را بیاوریم . ما موظفیم این پدیده ها
را بشناسیم و آنگاه نه فقط در میان مارکسیست ها و نه فقط در میان طبقه کارگر بلکه در میان طبقات
و قشرهای دیگر جامعه نیز همه جا آنها را تشویق کنیم و به پشتیبانی از آنها برخیزیم . مارکس
خاطر نشان میسازد که تصور اینکه گویا ارتجاع فقط در برابر بخش آگاه طبقه کارگر ایستاده است
اشتباه بسیار فاحشی است . انقلاب هیچگاه بدون داشتن متحدینی از میان طبقات دیگر ،
بدون داشتن متحدینی که جهان بینی آنها هنوز به سطح مارکسیسم ارتقاء نیافته است به پیروزی
نرسیده و نخواهد رسید .

ولی ما در رجه اول نباید برای رفتن واید تولوژی بورژوازی از عرصه شعور پرولتاریا مجاهدت
ورزیم . این وظیفه راهیجکس بروشنی و صراحت لنین درک نمیگردد . او خاطر نشان میساخت
که تا زمانیکه کارگران خود را از چنگ واید تولوژی بورژوازی نرهاوندند . . . از واید تولوژی مستقلی کسسه
خود توده های کارگر در جریان جنبش خویش ساخته و پرداخته باشند ، جای سخنی هم نمیتواند
در میان باشد . . . مسئله فقط بدینسان مطرح است : یا واید تولوژی بورژوازی و یا واید تولوژی

سوسیالیستی . حد وسط در اینجا وجود ندارد " (١) .
 بیانگر فلسفی شعور طبقاتی کارگران همان دیالکتیک انقلابی ماتریالیستی است . هر کس
 که خواستار پی ریزی بنای آینده باشد بیاری این دیالکتیک میتواند حقیقت وضع کنونی را دریابد .
 دیالکتیک انقلابی ما ، تریالیستی در نبرد عقاید به پیروزی نهایی خواهد رسید و آنگاه جا ممه کنونی
 با بنیاد اقتصادیش سرنگون و ایدئولوژی آن یکسره مغلوب و منکوب خواهد گشت . ولی همیسن
 امروز نیز فلسفه طبقه انقلابی برتری خود را به ثبوت میرساند و نشان میدهد که " پیرولتاریاد ر همان
 دوران پیش از نیل به پیروزی در سنگرها ی خیابانی (باریکادها) و در عرصه های پیکار با احراز
 یکسلسله پیروزی ها ی " وریک ، فرارسیدن دوران تسلط خود را بشارت میدهد " (٢) .



جبهه اعراب در تصادمات خاور نزدیک

نعیم اشهبی (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اردن)
محبوب عثمان (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست سودان)
عسادل حیا (عضو مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق)

سیاست توسعه طلبانه اسرائیل کار را به چهارمین انفجار جنگی کشاند . تصادم خاور نزدیک تصادمی است میان نیروهای صلحدوست ضد امپریالیست و نیروهای صهیونیست . این امر در جریان جنگ اکتبر با وضوحی خاص نمودار شد . کشورهای عربی برای تحقق خواسته های حقه خود یعنی بازگرداندن سرزمین های تحت اشغال اسرائیل و تامین حق خلق عرب فلسطین در تعیین سرنوشت خویش به جنگ برخاستند . آنها در سرزمین زادگاه و بخاطر زادگاه خویش پیکار میکردند . چنین جنگ هایی همانگونه که لنین هم بامیاموزد عادلانه هستند .

و اما طرف دیگری یعنی اسرائیل متجاوز و توسعه طلب بود - اگر چه میکوشید چنین جلوه دهد که گویا مصرو سوریه قصد نابودی آنرا دارند و بنابراین گویا در راه حفظ موجودیت خود مبارزه میکند . این بار نیز همه بعیان دیدند که هدف زمامداران اسرائیل ادامه اشغال سرزمین های اعراب بود . چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل را آورد ناگزیر این سیاست و نتیجه تحاشی اسرائیل از اجرای قطعنامه شماره ۲۴۲ مورخ ۲۲ نوامبر سال ۱۹۴۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد بود .

توسعه طلبی اسرائیل

زمامداران صهیونیست از همان لحظه پیدایش اسرائیل آنرا به سگ پاسبان امپریالیسم و انحصارات نفتی خارجی در خاور نزدیک بدل ساختند . کشور نوپیدا در فاصله دریای خلیج فارس تا دریای مدیترانه و از قفقاز تا شبه جزیره عرب که از قیود ستم استعمار رهایی می یافتند روش خصمانه اتخاذ کرد . خصلت توسعه طلبانه سیاست خارجی آن در همان سال ۱۹۴۸ آشکار شد : اسرائیل در آن زمان بیش از نیمی از خاک کشور عربی فلسطین را که ایجاد آن در قطعنامه ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷ شورای عمومی سازمان ملل متحد پیش بینی شده بود ، اشغال کرد . بدینسان حق تعیین سرنوشت خلق عرب فلسطین که میبایست در چارچوب کشور مستقل این خلق انجام گیرد ، پایمال گشت . قریب یک میلیون فلسطینی از خانه و کاشانه محروم شدند و تا امروز نیز همچنان از آن محرومند .

هشت سال پس از این واقعه زمامداران تل ابیب (تل الحیب) همچنان با امپریالیسم انگلیس و فرانسه وارد بگردیدند و در اشغال سرزمین های اعراب برآمدند . در این تجاوز و نیروهای سه کشور بمصر که در پاسخ ملی کردن آبراهه سوئز انجام گرفت (سال ۱۹۵۶) ، اسرائیل نقش نیروی ضربتی را بعهده داشت . ارتش اسرائیل سراسر شبه جزیره سینایی را اشغال کرده بود . ولی

این تهاجم در پرتومد اخله موثرو قاطع اتحاد شوروی به شکست انجامید .

مع الوصف لیدرهای صهیونیست از نقشه‌ها و اشغال‌گرانه خود دست‌نکشیدند . بن‌گور یون نخست وزیر متوفی دعوی داشت که : " نقشه جغرافیایی اسرائیل - نقشه کنونی آن نیست " . او جنگ طلبانه خواستار آن بود که مرزهای اسرائیل " از فرات تا نیل " گسترش یابد . در ور بعدی توسعه طلبی ارضی نظامیان اسرائیلی با پشتیبانی ارتجاع جهانی در روشن سال ۱۹۶۷ انجام گرفت . از بی آن بخشی از خاک سه کشور عربی مصر ، سوریه و اردن اشغال گردید و ۴۰۰ هزار فلسطینی دیگر از سرزمین زاد بومی خود رانده شدند .

اسرائیل علیرغم تصمیم سازمان ملل متحد مبنی بر حل و فصل اختلاف از طریق بازگرداندن سرزمین‌های غصب شده به کشورهای عربی ، بی اعتبار با فکار عمومی جهانیان طی تمام سال‌های بعد نیز اشغال سرزمین‌های متعلق با عرب را ادامه داد . طبق آمارهای رسمی اسرائیل ، تا اوایل سال ۱۹۷۳ تنها در کرانه عربی رودخانه اردن بیش از بیست میلیون دو نام زمین ضبط شد (هر دو نام یک ده هم هکتار است) و قریب ۵۰ کوی صهیونیست نشین در آن احداث گردید ، ضمناً مقامات اشغالی میکوشیدند سکنه مناطقی را که بخود ملحق ساخته بودند بشیوه قهری در میان اسرائیلی‌ها مستحیل سازند .

هدف استراتژیک تجا و امپریالیستی اسرائیل جلوگیری از گسترش جنبش آزاد بیخشا عرب است که از آغاز سال‌های ۶۰ پیوسته محتوی اجتماعی مترقی ترکمب کرده است . همینکه در یکی از کشورهای هسایه دگرگونی‌های مترقی روی میدهد یا اقداماتی انجام میگردد که بمفایع امپریالیسم و انحصارات لطمه میزند ، تنابیب بلافاصله اسلحه برخ میکشد و هر روز ماجرای نظامی تازه ای براه میاندازد و به عملیات تخریب میپردازد . در ایگانسی شورای امنیت و ارگان‌های دیگر سازمان ملل متحد صد ها سند وجود دارد که این عملیات تجا و کارانه را محکوم میکنند .

محافل حاکه اسرائیل برای تحکیم پایه‌های قدرت خود احساسات شوینستی و تمایلات توسعه طلبی را در جامعه اسرائیل دامن میزنند ، آنها کشور را به ارد و گاه نظامی بدل کرد باند . طبق آمارهای امریکایی منتشره در پایان سال ۱۹۷۲ اسرائیل در زمینه هزینه سرانه نظامی (۴۸ دلار در سال) جای اول را در جهان دارد و از این لحاظ حتی برایالات متحده نیز (۳۷۹ دلار) پیشی گرفته است .

تل ابیب مشی تجا و کارانه خود را در قبال کشورهای مترقی عربی با پشتیبانی نهان و گاه عیان از نیروهای هوادار امپریالیسم در خاور نزدیک در میآمیزد . وجود رژیم‌های ارتجاعی در یک سلسله از کشورهای عربی با تمایلات زمامداران اسرائیل کاملاً جور میآید ، زیرا این رژیم‌ها مانع راه جنبش آزاد بیخشا هستند . در یکی از جملات کینست (پارلمان اسرائیل) یکبار اظهار شد که : " گر چه ممکنست عجیب بنظر برسد ولی حفظ رژیم‌های موجود در اردن ، لبنان و احتمالاً در عربستان سعودی . . . توجه ارتشا اسرائیل را بخود مشغول میدارد " .

دوستی روز افزون میان خلق‌های عرب و اتحاد شوروی برای تل ابیب نگرانی خاصی ایجاد کرده است . محافل حاکه اسرائیل به اتحاد شوروی میتازند و میکوشند بهر قیمتی شده اتحاد جنبش آزاد بیخشا عرب را با سوسیالیسم جهانی برهم زنند و بدون آنکه دره ای احساس شرم کنند بی پروا و آشکارا اعلام میدارند که این کار را بخاطر منافع امپریالیسم امریکا انجام میدهند . اسرائیل به پایگاه عملیات تخریبی و جاسوسی امریکا علیه کشورهای سوسیالیستی بدل شد با ست . خصوصت اسرائیل متوجه واحدهای دیگر جنبش انقلابی جهان نیز هست . در کشورهای آسیا و آفریقا اسرائیل برای نیل به همین هدف یعنی جلوگیری از رشد جنبش آزاد بیخشا ملی

شیوه‌های نواستعماری بکار میبرد سازمان‌های اسرائیلی خاص باصطلاح " کمک " نقش " اسب تروا " ی امپریالیسم را در کشورهای نواستقلال بازی میکنند . زمامداران اسرائیلی با اعمال پلید خویش ماهیت خود را فاش میسازند . کانیست بیاد آوریم که آنها با خاطر دفاع از منافع انحصارات نفتی از تجزیه طلبان کشورهای فراقوا و فعالیت تجزیه طلبانه در سودان جنوبی پشتیبانی کردند و در توطئه علیه اوگاندا شرکت ورزیدند . دولت اسرائیل در حیووحه بیماران‌های وحشیانه خانک جمهوری دموکراتیک ویتنام در دسامبر سال ۱۹۷۲ برقراری روابط سیاسی خود را با رژیم سایگون دست نشانده اعلام داشت .

ولی آماج عمد عملیات خرابکارانه امپریالیسم اسرائیل البته همان جنبش آزاد بیخش‌عرب است . با اینجهت اتحاد نیروهای ملی در مبارزه علیه تجاوز امپریالیستی صهیونیستی برای خاور عربی اهمیت درجه اول دارد .

چه کسی در برابر متجاوزان ایستاده است ؟

جبهه مبارزه اعراب علیه اشغالگران اسرائیلی وسیع و بسیارناهمگون است . نیروهای ملی در هدف‌های مشترک این مبارزه یعنی آزادی سرزمین‌های تحت اشغال اسرائیل و تامین حقوق خلق عرب فلسطین با یکدیگر توافق نظر دارند . ولی خصلت اجتماعی متفاوت این نیروها در انتخاب جنگی شیوه‌های نیل باین هدف‌ها منعکس میگردد و علت آنهم روشن است ، زیرا مبارزه آزادی بخش با حق معضلات ناشی از رشد اجتماعی کشورهای عربی پیوند محکم دارد .

احزاب کمونیست کشورهای عربی به پیروی از وظیفه‌ایکه در برابر خلق دارند همیشه همراه با سایر احزاب و سازمانهای چپ و مترقی در راه بسیج توده‌های مردم برای دفع تجاوز بطور فعال مبارزه کرده‌اند . کمونیست‌ها پس از شکست سال ۱۹۶۷ اشتباهاتی را که انجام گرفته بود آشکارا خاطر نشان میساختند و خواستار آن بودند که بید رنگ برای ادامه مبارزه تدارک دیده شود و سطح آماندگی جنگی ارتش‌های ملی ارتقا یابد . کمونیست‌ها با تاکید اهمیت که وجود تکیه‌گاه در میان توده‌های مردم برای کامیابی این مبارزه دارد ، میکوشیدند توده‌ها را با بتکارواندازند . احزاب کمونیست برای تحکیم روابط جنبش آزاد بیخش‌عرب با کشورهای سوسیالیستی دست مستأختگی ناپذیر بکار بردند .

جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری کشورهای عربی در سپتامبر سال ۱۹۷۳ در اعلامیه نهایی خود خاطر نشان ساخت که : " جنبش آزاد بیخش ملی خلق‌های عرب علیه دشمنان خود یعنی امپریالیسم جهانی ، صهیونیسم و ارتجاع به پیکاری گسترده و همه جانبه مشغولست . این پیکار جوانب گوناگون را در بر میگیرد یعنی پیکاریست در راه استقلال سیاسی و تحکیم آن در اکثریت کشورهای عربی که باین استقلال رسیده‌اند ، پیکاریست علیه اشغالگران اسرائیل و تمایلات توسعه طلبانه آن ، پیکاریست در راه تامین حقوق حقه خلق عرب فلسطین ، علیه ارتجاع سیاسی و اجتماعی ، در راه آزادی اقتصادی ، علیه امپریالیسم و انحصارات امپریالیستی و پایگاه‌های نظامی و توسعه طلبی فرهنگی وایدئولوژیک آن " .

طبقه کارگر و احزاب آن و سایر محافل میهن پرست کشورهای عربی این مبارزه را با تکیه بر توده‌ها و بسیج آنها برای دفع تجاوز انجام میدهند . این نیروها در گرونی‌های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بسود زحمتکششان را عامل مهم و ضروری اتحاد تمام عناصر ضد امپریالیستی میشمارند . کمیته‌ها و مراکز احزاب کمونیست کشورهای عربی در اعلامیه‌های خاصی که بمناسبت جنگ اکتبر صادر کردند این موضعگیری خود را بار دیگر خاطر نشان ساختند .

حوادث اخیر نشان داد که جبهه‌های ملی موجود در عراق و سوریه بهترین شکن اتحاد توده‌های مردم و کلیه عناصر میهن پرست هستند . به نیروی این جبهه‌ها میتوان تمام کشور را برای پیکار علیه دشمن بسیج کرد . مثلا توده‌های مردم در سوریه در قبال مبارزان‌های شدید آماج‌های غیرنظامی که توسط نیروهای هوایی اسرائیل انجام گرفت هشیاری و پافشاری از خود نشان دادند و همه چون تن واحد در پیکار شرکت ورزیدند .

در سایر کشورهای عربی نیز مردم طهم از قهرمانی رزمندگان که در جبهه‌ها پیکار میکردند از دولت‌های خود خواستند که تمام منابع موجود را برای مقابله با متجاوزین بسیج کنند . سازمان‌های میهن پرست نیز خواستار آن بودند که از ابتکار توده‌ها برای تقویت پیکار آزاد بیخوش استفاده شود . مللی کشورهای عربی باین نکته واقفند که فقط با عقیم گذاشتن نقشه‌های توسعه طلبانه محافل حاکمه اسرائیل میتوانند برای تامین پیشرفت اجتماعی درازمدت و رونمای واقعی ایجاد کنند . ضرباتی که در جریان جنگ اکتبر بر ماشین جنگی اسرائیل وارد آمد میتواند به تسریع ایجاد این دوران کمک کند . جنگ اکتبر که در جریان آن بر نیروی انسانی و تکنیک جنگی اسرائیل تلفات و خسارات سنگین وارد آمد اختلاف نظر میان محافل حاکمه اسرائیل و حمران سیاسی جامعه اسرائیل را تشدید کرده است . باینجهت نیروهای ترقیخواه اسرائیل خاصه حزب کمونیست اسرائیل اکنون میتوانند نقش موثرتر ایفا کنند . حزب کمونیست اسرائیل یک ربع قرن است که پیوسته علیه سیاست تجاوزکارانه زمامداران اسرائیلی در قبال کشورهای عربی همسایه مبارزه میکند . این حزب هنگام جنگ سال ۱۹۶۷ اعلام داشت که : « با امپریالیسم علیه خلق‌های عرب در یک جبهه قرار دارد ، بلکه با توافق خلق‌های عرب علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه میکند » . حزب کمونیست اسرائیل اکنون نیز باین مبارزه ادامه میدهد و پیوسته خواستار آنستکه قطعنامه مورخ ۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۷ شورای امنیت اجرا شود و حقوق حقه خلق عرب فلسطین تأمین گردد . کمونیست‌های اسرائیل غیرمغرب‌شوارانه‌ی عدیده به وظیفه انترناسیونالیستی خود وفا دارند .

جنبش ملی خلق عرب فلسطین نیروی مهمی را در پیکار آزاد بیخوش تشکیل میدهد . در جنگ اکتبر میهن پرستان فلسطینی در تمام جبهه‌ها می‌رزمیدند . ارتش آزاد بیخوش فلسطین در ارتفاعات جولان می‌جنگید . واحد‌های جنبش مقاومت فلسطین در منطقه جلیله بعملیات جنگی موثری دست زدند که حتی فرماندهی اسرائیل مجبور شد به اثر بخشی آن اعتراف کند . جبهه ملی نوین فلسطین رهبری عملیات مسلحانه و خرابکاری در پشت جبهه دشمن و از جمله قطع سیم‌های تلفن و غیره را بعهده داشت و ششماه پخش میکرد . زحماتشان عرب ساکن مناطق اشغالی که در موسسات اسرائیلی کار میکردند دست از کار کشیدند و بدینسان مقامات اشغالی نتوانستند آنها را به ذخیره نیروی کار جایگزین کارگران اسرائیلی در زمان جنگ بدل سازند . اگر ملک حسین که خود در جبهه اردن بعملیات جنگی تیردخت واحد‌های فلسطینی را از امکان انتقال به کرانه غربی رود اردن برای مقابله با اشغالگران محروم نمیساخت عملیات جنگی واحد‌های جنبش مقاومت فلسطین مسلما اثر بخش‌تر میشد .

جناح راست جنبش آزاد بیخوش ملی عرب نیز در مبارزه علیه متجاوزان اسرائیل شرکت دارد . ولی نمایندگان این جناح به توده‌ها ایمان ندارند و از گسترش دامنه فعالیت آنان می‌ترسند . لیدرهای راست با جلب تشره‌های وسیع به مبارزه علیه اشغالگران مخالفت می‌ورزید زیرا بیم دارند از اینککه پس از پایان این مبارزه مردم شوق زده به منافع طبقاتی محدود قشر ممتاز فوقانی تعرض کنند . راست‌ها مایلند دامنه مقاومت ضد امپریالیستی را محدود کنند و آنرا از محتوی تهی سازند . در سال‌های

اخیر آنها بسوی مرتجعترین نیروهای جهان عرب دست همکاری دراز کرده و بدینوسیله نه تنها این نیروها را از حالت انفرادی سیاسی خارج ساخته اند بلکه با آنها کمک کرده اند تا در جنبه اعراب مواضع حساس بدست آورند . البته رژیم های ارتجاعی عرب از ترس خشم مردم مجبورند بنحوی در دفع تجاوز صهیونیستی شرکت ورزند . ولی برکسی پوشیده نیست که این رژیم های رساله های پیش از جنگ اکتبر با تفاق جناح راست جنبش آزاد بیخس عرب اقداماتی انجام میدادند که هر آنچه را که خلق های عرب با کدیمین و نثار خون بدست آورده بودند به نابودی تهدید میکرد و زمینه را برای مانورهای امپریالیستی که هدف آن ایجاد تفرقه در صفوف اعراب و تخریب میانی دوستی اعراب و اتحاد شوروی بود فراهم میساخت . این خطر امروز نیز با آنکه جنگ اکتبر رژیمهای ارتجاعی عرب را واداشته است تا نه تنها علیه صهیونیسم بلکه با محدودیت های معینی علیه امپریالیسم نیز مبارزه برخیزند ، بجای خود باقیست . مرتجعین یعنی فئودال ها و بورژوازی کمپرادور که پیوسته با امپریالیسم بند و بست داشته اند از تلاش برای منحرف ساختن جنبش آزادی بخش عرب از راه صحیح دست برنمی دارند . آنها گاه حتی مواضع ماوراء الریکال اتخاذ میکنند و میکوشند رژیم های موقتی و سایر نیروها را همین پرست عرب را به پیکارهایی که برای آن آماده نشده اند ، وادارند . کمونیستها پیوسته به توده های مردم یادآور میشوند که ارتجاع در هر اوضاع و احوالی دشمن آشتی ناپذیر پیشرفت اجتماعی جهان عرب است و با اینجهت درقبال آن باید کاملاً هشیار بود .

سلاح پیکار

اکنون ارتجاع عرب میکوشد کامیابی هایی را که در جنگ اکتبر بدست آمده است بخود نسبت دهد و چنین جلوه گر سازد که گویا حل بحران خاور نزدیک در هر حال نتیجه فشار ابرو در دوستانش در روشننگتن خواهد بود و گویا فقط این " دوستان " میتوانند نقش میانجی بازی کنند و اسرائیل را به خروج نیروهای خود از اراضی اشغالی وادارند . ضمناً زمامداران مرتجع عرب میخواهند چنین جلوه دهند که گویا کامیابی های نبرد های اکتبر به نیروی خلق های عرب که در پیکار عادلانه خود به پشتیبانی بیشائبه و نیر و مند اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی دست متکی بودند ، بدست نیامده بلکه بیشتر نتیجه اقدام به کاهش استخراج و تقلیل ارسال نفت بعنوان وسیله اعمال فشار بر کشورهای سرمایه داری بدست آمده است . جای تأسف است که جناح راست جنبش آزادی بخش عرب که در جریان جنگ اکتبر بنظر میرسد با اشتباهات پیشین پی برده است ، بیش از پیش به پشتیبانی از این مشی که ارتجاع مصرانه در تعقیب آن میکوشد ، متمایل میگردد (بخش اعظم منابع نفت خاور نزدیک تحت کنترل رژیمهای ارتجاعی است) .

البته نباید به حربه نفت برای مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی کم بهاداد . کمونیست ها هوادار استفاده از تمام وسائل اعمال فشار بر اسرائیل و حامیان آن هستند . میدانیم که تشدید بحران انرژی در جهان سرمایه داری موجب بروز اختلاف میان امریکا و کشورهای اروپای غربی و نیز ژاپن گردید . این کشورها خواستار آنند که کلیه مفاد قطعنامه مورخ ۲۴ نوامبر سال ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد اجرا شود و آبراهه سوئز هرچه زودتر گشایش یابد . در دوران جنگ اکتبر ایالات متحده امریکا در زمینه مسئله خاور نزدیک به مراتب پیش از سابق منفرد و تنها مانده بود . خلق های عرب با توجه با اهمیت حربه نفت برای مبارزه علیه امپریالیسم این مطلب را نیز بروشنی درک میکنند که استفاده و اتمام اثر بخش از آن فقط در صورتی میسر خواهد بود که این سلاح تمام و کمال در اختیار مردم باشد و دست انحصارات خارجی از ثروت های نفت عرب کوتاه گردد .

ولی شکست سیاست امپریالیستی - صهیونیستی در پاییز سال ۱۹۷۳ از علل عمده دیگری ناشی میشود . نفت در قیاس با پافشاری خلق های عرب در میدان های جنگ اهمیت درجه دوم دارد . اگر آنها این پافشاری را از خود نشان نمیدادند ارتجاع عرب جرأت آنرا هم در خود نمی دید که به " حربه " نفت توسل جوید ، همانگونه که در جنگ سال ۱۹۶۷ که به شکست اعراب انجامید چنین جرأتی در خود ندید . البته ملوک و شیوخ مرتجع اکنون نیز ضمن اتخاذ تصمیم مہمی چون کاهش میزان استخراج و ارسال نفت ، ضافع خود را زیاد نموده اند . در اوضاع و احوالی که جهان سرمایه داری با بحران ارزی و خیمی دست بگریبانست که پایان آن پیدانیست حفظ موقت " طلای سیاه " در زیر زمین برای ملوک و شیوخ بعراتب پر صرفه تر است .

نفت در قیاس با پشتیبانی نیرومندی که در وستان واقعی کشورهای عربی درگیر جنگ یمنی کشورهای سوسیالیستی از آنان بعمل آوردند نیز اهمیت درجه دوم دارد . جنگ اکتبر بار دیگر اهمیت قاطع دوستی با اتحاد شوروی و اثر بخشی قرارداد های منعقد همین اتحاد شوروی و کشورهای عربی را آشکار ساخت . ایجاد رخنه در " خط بارلو " ، تعداد تانک ها و هواپیما های منهدم شده اسرائیل و از آنجمله " فانتوم " های تعریفی و نیز اثر بخشی عالی سلاح شوروی که در عرصه های نبرد به آزمون درآمد اکادمی راکه ارتجاع عرب هم آباد ستگاه تبلیغات امپریالیستی در باره این سلاح پخش میکرد ، فاهی ساخت . رزمندگان عرب نمتنها در بکار بردن تکنیک جنگی نوین مہارت از خود نشان دادند بلکه در پرتوشجاعت و شہامت خویش توانستند براقمانه " شکست ناپذیری " ارتش اسرائیل نیز که در درجه اول خود زمامداران اسرائیل آنرا شایع ساخته بودند خط بطلان بکشند .

اهمیت پشتیبانی اتحاد شوروی بویژه در آخرین روزهای جنگ که نیروهای اسرائیلی غدارانه از اجزای مفاد قطعنامه ۲۲ اکتبر سال ۱۹۷۳ شورای امنیت در باره آتش بر سر باز زدند و در رصد برآمدند در جبهه مصر به برخی کامیابی ها دست یابند ، بر خلق های عرب روشن شد . قاطعیتی که اتحاد شوروی در آن لحظه و خیم از خود نشان داد آتش متجاوزان بصرعت سرد کرد . اتحاد شوروی با پیروی بی خدشه از اصول لنینی سیاست خارجی خویش با در دیگر نشان داد که همزمان با کوشش در راه صلح و همزیستی مسالمت آمیز کشورهای پیرو نظام های اجتماعی گوناگون برای کمک همه جانبه به خلق های مبارز آزادی ملی و اجتماعی و دفع هرگونه سوء قصد امپریالیسم به حاکمیت آنها نیز آماده است (۱) .

(۱) - کشورهای عربی و نیروهای صلحدوست سراسر جهان برای روش اتحاد شوروی در قبال بحران خا و زلزله و از آنجمله در قبال جنگ اکتبر ارزش عالی قائل شدند . بهمین جهت خلقها عرب رفتار رهبری ماثوئیست جمهوری توده ای چین را محکوم میکنند . رهبران چین که در زمینه افترا پراکنی نسبت به سیاست خارجی اتحاد شوروی از هیچ تلاشی فروگذار نیستند نخست مدعی بودند که هدف این سیاست بند وبست با امپریالیست های آمریکا برای حفظ حالت " نه جنگ و نه صلح " در خاور نزدیک است . وقتی هم جنگ آغاز شد رهبری چین با تمام توکوشید تا حوادث را به مجرای تشدید و خامت سوق دهد و امیدوار بود که از این رهگذر میان اتحاد شوروی و امریکاتصادم ایطوکنند . ضمناً پکن نمتنها خود در فکر کمک به خلق های عرب نبود بلکه کوشید تا میان واحد های مختلف جنبش آزاد بپخش ملی عرب جدایی اندازد . امتناع نماینده چین از شرکت در رای گیری شورای امنیت برای قطعنامه ایکفرا اسرائیل طلب میکرد سرزمین هایی را که در نتیجه تجاوز اشغال کرده است به کشورهای عربی بازگرداند ، بار دیگر سیمای واقعی " دوستان " چینی را به کشورهای در حال رشد نشان داد .

پشتیبانی محافل اجتماعی جهان نیز از امر عادلانه جنبش آزاد بیختر ملی عرب اهمیت عظیم دارد. کنگره جهانی نیروهای صلحدوست در مسکو که در روخیم‌ترین لحظه درگیری جنگی اعراب و اسرائیل گشایش یافت نمایانگر وسعت و عمق همبستگی این محافل بود. کنفرانس کشورهای غیر متعهد نیز که کمی پیش از آن در الجزیره برگزار شد برای منفرد ساختن متجاوزان اسرائیلی اهمیت فراوان داشت.

همبستگی خود خلیف و کشورهای عربی در پیکار عامی دیگری بود که ضریب شدید بر متجاوزان وارد ساخت.

وحدت انقلابی - استراتژی پیکار ملی است.

احساسات ملی اعراب که در اثر شکست سال ۱۹۶۷ جریحه دار شده بود در آستان جنگ اکتبر و رجریان این جنگ نقش موثر داشت و به بسیج آنان برای پیکار علیه تجاوز امپریالیستی - صهیونیستی و تقویت روحیه پیکارجویی در آنان کمک کرد. این احساسات ملی کاملاً مشروع و عادلانه است. ولی نباید فراموش کرد که برخی از عناصر جناح راست میکوشند با استناد به "خصلت ملی مبارزه" پیوند های جنبش آزاد بیختر عرب را با متحدین طبیعی آن و در درجه اول با سوسیالیسم جهانی قطع کنند. اگر کشورهای عربی از اراده عناصر جناح راست پیروی میکردند در برابر جبهه متحد اسرائیل - آمریکا یکپوشه میماندند.

ارتجاع عرب نیز که در پیست خود را نیروی وابسته به امپریالیسم و انحصارات نفتی معرفی کرده ولی امروز مجبور است بنحوی در مبارزه علیه توسعه غلبی صهیونیست ها شرکت ورزد، سعی کوشد از احساسات ملی بهره برگیرد. این ارتجاع در لغافه شعار "آشتی ملی" و "وحدت صفوف" سعی دارد جنبش آزاد بیختر عرب را از مسیر مترقی و انقلابی منحرف سازد. ولی بطوری که میدانیم جمال عبدالناصر نیز وقتی از اتحاد اعراب سخن میگفت وحدت اهداف را در درجه اول قرار میداد نه وحدت صفوف را. این تزاو در ایام ما نیز تمام اهمیت خود را حفظ کرد تا است وحدت صفوف اعراب باید بر پایه انجام وظائف عمده لحظه حاضر یعنی آزادی سرزمین‌های اشغالی و تامین حق خلق عرب فلسطین و دفاع از دستاوردهای مترقی جنبش آزاد بیختر ملی عرب تحقق پذیرد.

همبستگی واقعی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی در میدان های نبرد اکتبر سال ۱۹۷۳ پدید آمده است. برای نخستین بار در تاریخ جنگهای اعراب با اسرائیل در عملیات جبهه های مصر و سوریه هماهنگی برقرار گردید. کمی بعد ارتش عراق به ارتش های این دو کشور پیوست. واحدهایی از ارتش های سایر کشورهای عربی نیز در نبرد ها شرکت کردند. بدینسان وحدت خلق های عرب با خون آبدیده شد. عراق و سوریه، مصر و الجزیره و یمن در موکراتیک محور وحدت ضد امپریالیستی را که کمونیست ها و نیروهای ترقیخواه دیگر رآن نقش درجه اول داشتند، پدید آوردند. رژیم های ارتجاعی عرب از بیم خشم خلق های خود نتوانستند از این خیزه همبستگی برکنار مانند.

امپریالیسم که تقویت وحدت خلق های عرب را خطر بزرگی برای خود میدانند میکوشد میان آنها تفرقه اندازد و یکی را علیه دیگری برانگیزد و بدینسان کشورهای مترقی عربی را به صرف نظر کردن از دستاوردهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی وادارد. امپریالیست های آمریکا و صهیونیست ها آشکارا میفهمانند که آماده اند در ازای این کار سرزمین های متعلق با اعراب را بآنان بازگردانند. ولی کدام صهیون پرست میتواند با آزادی سرزمین های تحت اشغال اسرائیل بهیای چنین عقب

نشینی هایی در برابر امپریالیسم و استعمار موافقت کند ؟ !

راه جنبش آزاد بیختر عرب بسوی پیروزی آسان نخواهد بود . برای طی این راه باید تزلزل عناصر جناح راست را خنثی کرد ، نقشه های امپریالیسم و ارتجاع را عقیم گذاشت ، برای تحقیق در گرونیسم های اجتماعی بنیادی در کشورهای عربی مشی پیگیر اتخاذ کرد و همبستگی ضد امپریالیستی اعراب را تقویت بخشید . کامیابی مبارزه ملی در گرو وحدت تمام نیروهای میهن پرست است .
رهایی انقلابی منوط به فرجام این مبارزه است .

خلق های عرب در اکتبر ۱۹۷۳ عزم راسخ خود را برای بازیافت حقوق حقه و دفاع از دستاوردهای خویش کاملاً تایید کردند . جنگ نیروی انقلابی عظیم توده های راکه به پیکار علیه امپریالیسم و صهیونیسم برخاسته بودند آشکار ساخت و نشان داد که خلق های عرب کلیه امکانات لازم را برای انجام وظایفی که در برابر آنهاست در اختیار دارند و یگانه صلح ممکن در خاور نزدیک صلح عادلانه ایست که منافع تمام خلق های ساکن این منطقه و از جمله خلق عرب فلسطین را تأمین کند .

سیر تحول تدوین نظریات امپریالیسم در زمینه سیاست خارجی

بسررسی تطبیقات

یوری داویدف

مورخ شوروی

در بحبوحه " جنگ سرد " د وایرد پیلما تیک و محافل متنفذ سیاسی و غیره اکثریت کشورهای اروپای غربی و ازین آنان کارشناسان امور بین المللی و محققین بورژوازی اندیشه‌های مربوط به همزیستی مسالمت‌آمیز و کاهش و خاتمت بین المللی و امنیت جمعی و خلل ناپذیری مرزهای دولتی در دوران پراژنگ را با سرنیزه استقبال میکردند . دستگاه تبلیغات بورژوازی این اندیشه‌ها و نظریات رانقشه‌های محیلانه " سرخ‌ها " حلوه گرمی ساخت .

کتاب عدیده ، خاطرات و مقالات بسیاری که در سالهای اخیر از زیر قلم مولفین بورژوازی بیرون آمده حاوی نکات فراوانی است که نشان میدهد حتی از نقطه نظر ستایشگران سرمایه داری نیز اتخاذ روش منفی در قبال انجام مذاکرات و عقد قرارداد با کشورهای سوسیالیستی ، هیچگونه توجیهی نداشته است . در این آثار نقل و هدف‌های ایجاد تحول در نظریات دول غرب در زمینه سیاست خارجی از مواضع گوناگون تشریح و تفسیر میگردد . در عده هرچه بیشتری از مولفین خاطر نشان میسازند که سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در زمینه کاهش و خاتمت اوضاع بین المللی بحکم عوامل عینی در کشورهای غربی روز بروز هواداران بیشتری پیدا میکند و رجسالت دولتی کشورهای سرمایه داری بناچار معترف میشوند که انجام مذاکرات و همکاری صلح آمیز میان دو سیستم یگانه راه صحیحی است که میتواند خطر تصادم هسته‌ای را براندازد .

آنچه کم‌کم نویسندگان برای آن اهمیت بسیار قائلند اینست که دولتهای بورژوازی در لحظه معین چه شقی از سیاست را تعقیب میکنند و تحولات سیاست خارجی آنان در چه سمت و تحت تاثیر چه عوامل و نیروهایی انجام میگردد و آیا از این تحولات میتوان بسود اکثریت زحمتکش استفاده کرد یا نه . چگونگی وضع بین المللی در خصلت مبارزه احزاب کمونیست و کارگری در راه صلح ، ترقی و سوسیالیسم تاثیر بسیاری بخشد . لنین ضمن مبارزه مجدانه در راه استقرار اصول همزیستی مسالمت آمیز در مناسبات بین المللی ، قدرت ارد و گاه مخالف راهشیارانه ارزیابی میکرد و استفاده از هرگونه تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروه‌های یا انواع مختلف بورژوازی در رون هر یک از کشورها " (۱) را خاطر نشان میساخت .

بدینسان تحلیل چگونگی سیر تحول نظریات بورژوازی در زمینه سیاست خارجی نه تنها از نظر تئوریک بلکه از نظر پراتیک نیز اهمیت فراوان دارد. مطبوعاتی که در زمینه مسائل سیاست خارجی در کشورهای غربی انتشار مییابند برای چنین تحلیلی مدارک کافی در اختیار میگذارند. در سالهای پس از جنگ نظریه " مهار کردن کمونیسم " پایه فعالیت امپریالیسم را در زمینه سیاست خارجی تشکیل میدهد. (این نظریه در پایان سالهای چهل در ایالات متحده آمریکا پدید آمد. برخی از مولفین امریکایی آنرا " دکترین ترومن " هم مینامند). متحدین و اشنگتن باین نظریه پیوستند. تئوریکین های بورژوازی در آثار خود خاطر نشان میسازند که دکترین های نظامی - سیاسی " رهایی "، " تلافی بشیروی ضربت متمرکز "، " ارباب هسته ای "، " عطیات ضد تیام "، " واکنش توام بانریش "، " پل گذاری " و غیره شقوق و تفسیر شکل یافته ای از همین نظریه " مهار کردن " بودند. مابعدون پرداختن به ارزیابی این دکترین ها (که مطبوعات خارکمیستی بتفصیل آنها را تشریح کرده اند) فقط خاطر نشان میکنیم که در پشت فرمولبندی های پظاهر تدافعی آنها نقشه های گستاخانه ارتجاعیترین محافظ امپریالیسم پنهان بوده است. با آنکه حساب های مبتنی بر این نقشه ها هنوز هم ذهن هواداران و آتشه " جنگ سرد " را بخود مشغول میدارد درک واقعیت چگونگی تناسب نیروهای جهانی در میان محافظ حاکمه کشورهای سرمایه داری بیش از پیش قوت میگیرد.

تفسیر تناسب نیروها بسود سوسیالیسم، عقیم ماندن نقشه های امپریالیستی در زمینه احراز تفوق نظامی بظهور تبدیل نیروی عامل قاطع مناسبات با جهان سرمایه داری (کیسینجر اعتراف کرده است که: " نیروی بگر بخودی خود نمیتواند نفوذ ایجاد کند ") و سرانجام تشدید تضاد های میان امپریالیست ها سران جهان سرمایه داری را وادار کرد که به عدم امکان پیروی از نسخه های دکترین های پیشین بیاورند. بحرانی که ارکان جهان سرمایه داری را میلرزاند جستجوی منابع جدید مواد مورد نیاز بازار فروش را برای آن به ضرورت عزم بدل میسازد و موجب میشود که حتی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نیز نیاز به توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی را احساس کنند.

در مرز میان ممالک شصت و هفتاد مشکلات ناشی از بحران درونی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی جهان سرمایه داری بسی شدت گرفت و برخی از لیدرها و همراهِ آنان دانشمندان و محققین را مجبور کرد که برای جلب توجه به " ناپسامانی امور خانگی " شیپورهای آشوب را بصدا در آورند. آنها معتقد بودند که این امر خطر تخریب اصلاح ناپذیر ارکان جامعه سرمایه داری را در بر خواهد داشت. به دول بورژوازی توصیه میکردند که در تعیین رشته هایی که باید برای آنها اولویت قائل شد توازن بیشتری را در نظر گیرند بدینمعنی که از اعتبارات خاص پیشبرد هدفهای توسعه طلبی در زمینه سیاست خارجی، بکاهند و از محل آنها اعتبارات بیشتری برای رفع نیازهای مند های جامعه تخصیص دهند. این توصیه ها از فشار مطالبات روز افزون زحمتکشان کشورهای سرمایه داری متأثر بود. تحت تاثیر این عوامل و یکسلسله عوامل دیگر برای بزرگترین کشورهای امپریالیستی این نیاز پدید آمد که مشی سیاست خارجی خود را با واقعیت های جهان کنونی هماهنگ سازند. پروفیسور شومسکی استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوست در کتاب خود خاطر نشان میکند که امپریالیسم میکوشد " استراتژی خود را " با واقعیت جدید " تغییر تناسب نیروهای جهانی در سازد " .

در فرانسِه بطوریکه در بسیاری از کتب مربوطه خاطر نشان میشود رهبران سیاست خارجی آن کشور در زمره نخستین کسانی بودند که در غرب امپریالیستی از ضرورت این امر سخن گفتند و این

نیرو را در خود یافتند که (در لحظات سقوط اعتبار و حیثیت بین المللی فرانسه از بی شکست های وارده بر آن در هند و چین و الجزیره و شکستها جزای سوتز) واقعیت های تاریخی را از آن کنند. در وگل " تصور نا پذیر بودن یورش شوروی را با هنگ تسخیر غرب " خاطر نشان میساخت و میگفتست : " ولی وقتی جنگ در میان نباشد در بریا زود باید صلح برقرار گردد " .

پژوهشگران بورژوا هنگام بررسی تحول نظریات رهبران جمهوری پنجم در زمینه سیاست خارجی پیش از هر چیز تصمیم فرانسه را در باره خروج از دستگاه نظامی ناتو اتخاذ می همپیوندی اقتصاد اروپای غربی و گسترش روابط مختلف الجوانب با کشورهای سوسیالیستی و نیز کاهش مطلقا ناگزیر حضور سیاسی و اقتصادی را در یکسلسله از مستعمرات پیشین ، خاطر نشان میسازند . البته هواداران جبهه گیری " اتحاد آتلانتیک " در برابر " تهدید شرق " خیال ندارند سلاح بر زمین گذارند . طی سالهای اخیر گاهگاه متشدد فعالیت این عناصر مشاهده میگردد که نمیتواند مایه خرسندی هواداران " جنگ سرد " در هر دو سوی آتلانتیک نباشد . آرون جامعه شناس مشهور بورژوازی فرانسه اگرچه آشکارا از نفی مذاکرات و بازگشت به جبهه گیری سخن نمیگوید ولی میگوید در مورد سیاست صلح و ستانه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی تردید ایجاد کند . نظریات آرون که از خصلت نظامی ناتو پشتیبانی میکند با راهنمای آن مقامات رسمی فرانسه که نظریه " و خامت زدایی با اضافه دفاع " را تبلیغ میکنند عملا فرق چندانی ندارد .

ژرژ مارشال در بیرکن حزب کمونیست فرانسه در کتاب خود تحت عنوان " مصاف طلایی در موکراتیک " ضمن تطبیح مخالفان و خامت زدایی خاطر نشان میسازد که : " جریان اوضاع در جهت خلاف تمایلات آنها سیر میکند . . . در مناسبات بین المللی نقطه عطف پدید میآید ، نقطه عطفی بسوی و خامت زدایی و صلح طولانی . مابعد و ران گام جدید ، بد و ران گسترش همزیستی مسالمت آمیز واقعی میان کشورهای پیرو نظام های اجتماعی گوناگون گام میگذاریم " . ژرژ مارشال ضمن یادآوری این مطلب که کمونیستهای فرانسه در موقع خود " جوانب مثبت سیاست خارجی ژنرال و گل را خاطر نشان میساختند " خطر ناشی از اقداماتی را که " برخلاف مصالح امنیت و منافع فرانسه در جهت الحاق کشور ما به بلوک اقتصادی ، سیاسی و نظامی ارتجاع اروپای غربی " انجام گیرد ، گوشزد میکند و میگوید : " ما کمونیست ها بر آنیم که فرانسه از حفظ پیوند های محکم با بلوک آتلانتیک گسسته ایالات متحده بر آن حاکم است سودش هیچ وزیانش فراوانست " . حزب کمونیست فرانسه ضمن طرح خواستهایی در این زمینه و در زمینه های دیگر ، تصریح میکند که فرانسه باید در سیاست خارجی خود برای خلع سلاح و همکاری بدون تبعیض با تمام کشورهای بکوشد ، استقلال همه کشورهای محترم شمارد و از شیوه های نو استعماری بگردد دست بردارد .

" نمونه فرانسه " سالهای شصت که تالیفات بسیاری آن اختصاص داده شده انعکاس بین المللی آشکار داشت . تحت تاثیر آن تمایل به استقلال ملی بیشتر در میان احزاب بورژوازی حاکمه و پیروسیون در کانادا و ژاپن و استرالیا و نیز کشورهای اروپای غربی ، بتدریج قوت گرفت .

در جمهوری فدرال آلمان ، و بعقیده محققین مختلف ، بسبب وابستگی کشور در و ران پس از دومین جنگ جهانی به دول غربی و ویژه به ایالات متحده و نیز بسبب آنکه محافل حاکمه پس در " عصر آدنایر " روحیات فلیچوس و نظمیگری را تقویت میکردند و نقش ایگامه عمد " جنگ سرد " را در اروپا بعمده میگردقتند ، جریان " تجدید نظر در ارزش ها " ی سیاست خارجی یف نرجی های خاصی در برداشت . زمانه ایران بنسبت به کشورهای دیگر عاوی اوضی داشتند و بر اساس دکترین کذایی هالشتاین رسما از " حق " انحصاری خود برای نمایندگی خلق آلمان سخن میگفتند .

مارتین رئیس شعبه پژوهشهای نظامی دانشگاه لندن در فصلی تحت عنوان " اروپا " که

دانشگاه امریکایی جان هاپکینس آنها در مجموعه ای زیر عنوان " امریکا و جهان : از دکتربین ترومن تا ویتنام " بچاپ رسانده است شکست " دکتربین هالشتاین " را در ارتباط بیشتر با مجموع استراتژی امریالیستی " مهار کردن " مورد بررسی قرار داده و تصریح کرده است که برنامه جدید سیاست خارجی سوسیال دموکرات ها در آلمان غربی ناگزیر مبیاحت شناسایی جمهوری دموکراتیک آلمان را در برداشته باشد .

واقع بینی بیشتر در برخورد به چگونگی استراتژی نظامی در جهان کنونی به ایجاد تحول در فلسفه سیاست خارجی رجال دولتی بین کمک کرد . دکتسه کارشناس مشهور امریالیستی در آلمان غربی در این زمینه مینویسد که " موازنه قدرتهای هسته ای استراتژیک " اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکان نشان داده که " تغییر وضع موجود در اروپا بسود غرب ، غیر ممکن است " .

د تکه میافزاید که در اوضاع احوال جدید احکام اساسی " سیاست شرقی " پیشین جمهوری فدرال آلمان مفهوم خود را از دست داده بود و کشور صیابست مشی سیاسی دیگری اتخاذ کند .

اکنون هواداران مشی سابق صدراعظم آدنائیر پیرامون اشتراکوس گرد آمده اند . مشی او امروز نیز حفظ سیاست " از موضع زور " و دستیابی جمهوری فدرال آلمان به " نیروهای هسته ای چند جانبه " و استفاده از " عامل چین " علیه اتحاد شوروی را در نظر دارد . خود اشتراکوس در کتاب " اندیشه سترگ " درباره " تخریب تدریجی رژیمهای کمونیستی " هذیان گوئی میکند . هواداران او میگویند نسبت به ابتکارات صلحدستانه کشورهای سوسیالیستی ، عدم اعتماد ایجاد کنند .

واما اغتلاف سوسیال دموکراتها و دموکرات های آزاد ترجیح میدهد که افسانه های کهنه را بدروریزد . ویلی برانت ضمن مقالات منتشره در دوران پیش از زمانداری خود و سپس در کتاب " سیاست صلح در اروپا " این تئریا بمیان کشید که برای تعیین هدف های سیاست خارجی کشور باید " حدود و شعور ممکنات و ابعاد قدرت خویش را دریافت " . اتخاذ این مشی ، سیاست خارجی جمهوری فدرال آلمان را بسوی شناسایی و قبول واقعیات اجتماعی - سیاسی و ارضی موجود در اروپا سوق داد .

نیوهایز محقق امریکایی در زمینه مسائل بین المللی و عضو سابق کمیسیون امور خارجه سنات خاطر نشان میسازد که واکنش مثبت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی درقبال تحول نظریا جمهوری فدرال آلمان درباره سیاست خارجی دامنه تماس های میان کشورهای شرق و غرب اروپا را طی سه سال اخیر بسود طرفین بسی وسعت داده است .

تئو زومر سردبیر هفته نامه " تسایت " چاپ هامبورگ در مقاله ای تحت عنوان " انجمن در کار است " که در مجله " فورین آفرز " مخصوص بررسی مسائل سیاست خارجی درج شد باین نتیجه رسید که جریان و خامت زدایی در اروپا راه خود را میگذشاید و کنفرانس امنیت و همکاری اروپا تمام امکانات لازم را در اختیار دارد تا کار خود را با موفقیت به پایان رساند .

در عین حال زومر در این اوضاع احوال تغییر یافته به دول اروپای غربی توصیه میکند که تا مین وحدت خویش را در مرکز توجه خود قرار دهند . تفاوت زومر با نیوهایز در اینست که در وی کم توجهی بمسائل توسعه مناسبات با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را برای برانت و لیدرهای دیگر اروپای غربی ممکن نمیداند ولی زومر پیشنهاد میکند که برای این مسئله جنبه فوعضی قائل شوند . او مینویسد " هم پیوندی اروپای غربی مهتر از همکاری در مقیاس سراسر اروپاست " و در توضیح نظر خود میافزاید که از " بروز جنگ سرد اقتصادی میان هم پیمانان غربی " بیم دارد . بسیاری از مقالات و کتب منتشره در هر دو کرانه اقیانوس اطلس اکنون از دعوت به تحکیم وحدت

سیاسی و نظامی اروپای غربی انباشته است . اتخاذ مواضع مشترک یگانه کلید کامیابی در مذاکرات با کشورهای سوسیالیستی تلقی میگردد . در این دعوت ها حسابهای پیشین درباره برقمسنجی و مناسبات با سوسیالیسم واقعا موجود - از مواضع زور ، انعکاس آشکار دارد . این حسابها رهنمون عمل سیاستمداران بیانگر منافع مجتمع نظامی - صنعتی است . آنها بطیب خاطر دست بقلبسم میبندند تا ضرورت ادامه مسابقه تسلیحات و افزایش بودجه های نظامی کشورهای ناتورا ثابت کنند بدینسان مبارزه میان هواداران و مخالفان واقع بینی در سیاست خارجی جمهوری فدرال آلمان همچنان ادامه دارد . در میان هواداران " سیاست شرقی " نیز اختلاف نظرهایی بروز میکند ، ولی گرایشهای واقع بینانه بیش از پیش تقویت میگردد . (مثلا صدراعظم ویلی برانت در کنفرانس مطبوعاتی ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۳ بار دیگر تکرار کرد که طرفدار جدی " کاهش و خاست میان شرق و غرب بسود تحکیم صلح " است) .

در انگلستان نیز بطوریکه ارزیابی های مولفین بسیاری از کتب و مقالات نشان میدهند تا پیشتر تحولات جهانی در برنامه سیاست خارجی محافظ حاکمه آن کشور منعکس است . ولی امتناع عنوان بسیاری از لیدرهای حزب محافظه کار و نیز حزب لیبرالیزم از ادعای با آرزوهای پیشین انگلستان در زمینه تسلط بر جهان در بزمانی جلوی تحول سیاست خارجی آن کشور را گرفته بود و این امر نظریات مربوط به سیاست خارجی را دچار رکود و ساخت و چریان نوسازی ناگزیر مضمی دیپلماتیک را کند میکرد . این مطلب در آثار محققین متنقد سیاست خارجی انگلستان و از جمله مولفین نظیسر یا نگر رئیس انستیتوی پادشاهی روابط بین المللی و پروفیسور نورج استاد شعبه مناسبات بین المللی آموزشگاه اقتصاد لندن و مولفین دیگر تصریح شده است .

تجدید نظر در مناسبات با اعضای " جامعه کشورهای مشترک المنافع " و نیز تجدید نظر در " مناسبات خاص " با ایالات متحد و آمریکا و تبدیل انگلستان به دولت " اروپایی " مهمترین بخش تحول در سیاست خارجی انگلستان بود . در " کتاب سفید " دولت گفته میشود نظر ولایت مناسبات با ایالات متحد و آمریکا و نه اولویت جامعه کشورهای مشترک المنافع " نمیتواند امکانی را که پیوستن به بازار مشترک برای امنیت ملی ما فراهم میسازد ، در اختیار ما گذارد " . این تفسیسر سمت یابی رهبران امپراتوری عظیم استعماری سابق و گرایش آنان به موضعگیری اروپایی " فخر و تئانه " بیشک بازتابی است از تمایلی به دسازاری با تحولاتی که در جهان روی داده است .

در این اواخر در اظهارات رسمی رهبران دستگاه دیپلماتیک انگلستان بیش از پیش نغمه های واقع بینانه بگوش میرسد و " اهمیت عظیمی " که مناسبات با کشورهای سوسیالیستی برای انگلستان دارد خاطر نشان میگردد و برای " بهبود و توسعه " همکاری با اتحاد شوروی ابراز آمادگی میشود . لرد بروکوی ضمن مقاله ای تحت عنوان " صلح تحقق پذیر است " مینویسد برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس امنیت و همکاری اروپا گام مهمی در راه تحکیم این همکاری خواهد بود .

فقط آینده نشان خواهد داد که این گرایش ها چه اندازه صادقانه و بیادار است و فائسوق آمدن آنها بر شیوه برخورد گاهگاه خشک و خشن لندن در قبال ابتکارات و پیشنهادات های کشور های سوسیالیستی چه در نمایشی پدید خواهد آورد . در کنگره سی و سوم حزب کمونیست بریتانیای کبیر که در نوامبر سال ۱۹۷۳ برگزار شد جان گولان دبیر کل حزب بی پایگی و زیانمندی مشی ضد شوروی را در سیاست خارجی خاطر نشان ساخت . کمونیستهای انگلیسی با اطمینان کامل اعلام داشتند کمینروهای سوسیالیسم و جنبش آزاد بیخوش ملی و طبقه کارگر که در مبارزه بخاطر کاهش و خاست اوضاع بین المللی به چنین کامیابی های بزرگ رسیده اند در مرحله جدید نیز قادرند این کامیابی ها را تقویت بخشند و ادما آنها را گسترش دهند .

در ایالات متحده آمریکا سیر تحول نظریات در زمینه سیاست خارجی با تشنج بسیار همراه بود. ضرورت وارد کردن اصلاحات در استراتژی جهانی آمریکا زمانی در برابر رهبران دولت مطرح شد که هم محافل وسیع اجتماعی وهم محافل متنوع با اصرار خواستار آن شدند که پیش از هر چیز سیاست ورشکست شده ای که در قبال ویتنام تعقیب میشد مورد تجدید نظر قرار گیرد. ولی در جریان کار بر هواداران تجدید نظر روشن شد که برای برون رفت از بحران بسیار حاد، تنها تغییر مشی در قبال ویتنام کافی نخواهد بود. عوامل عینی، ضرورت تحلیل نقادانه اصول دکترین " مهار کردن " را که در آغاز دوران " جنگ سرد " پدید آمده بود، ایجاب میکرد.

درکناره آمریکا در حلقهات گوناگون احزاب دموکرات و جمهوریخواه و در محافل آکادمیک که غالباً از کتب مولفین لیبرال و باصطلاح لیبرال های معتدل الهام میگرفتند سال بسال زمره های بیشتری در مخالفت با سنگینی با تعهدات نظامی و سیاسی آمریکا بگوش میرسید.

افزایش قدرت مالی و اقتصادی اروپای غربی و ژاپن که واکنش سابق برای آن اهمیت زیادی قائل نبود حالا، بطوریکه هودسون مورخ و اقتصاددان آمریکایی در کتاب خود تحت عنوان " ما و ما " امپریالیسم - استراتژی اقتصادی امپراتوری آمریکا " خاطرنشان میسازد (این کتاب چند بار تجدید چاپ شد)، گروهی را سخت مضطرب و گروهی را سراسیمه کرده است. لذا نداعو پژوهشگر فلسفه سیاست خارجی هنری کیسینجر مینویسد در نتیجه این امر آمریکا مجبور شد ادعان کند که قادر نیست به هدف های خود در هر منطقه ای از جهان تحقق بخشد.

ولی آیا ایالات متحده آمریکا میتواند خود را با اوضاع و احوال جدید مناطق مختلف جهان و تغییرات وارده در عرصه هایی چون بازگانی جهانی و سلاح های استراتژیک و عادی دمساز کند؟ گروهی از کارشناسان مشهور آمریکایی در رشته امور بین المللی در کتابی تحت عنوان " مرحله بعدی " در سیاست خارجی " این سئوالات را مطرح کرده اند. ولی تئوریسین های بورژوازی ضمن دادن پاسخ مثبت باین سئوالات آمریکا را از اقدامات عجولانه برای " کناره گیری از امور جهانی " که بعقیده آنها ماهیت نظریات باصطلاح " نئوایزولاسیونست ها " را تشکیل میدهد، بر حذر میدارند. (راه نال کاروند " مرکز جهانی دانشمندان بنام و دروویلسون " که یکی از این " نئوایزولاسیونست ها " است برای سیاست خارجی آمریکا اصول زیرین را پیشنهاد میکند: " امتناع تدریجی از تعهدات نظامی و سیاسی ما... بر سمیت شناختن دگرگونیهای انقلابی در جهان... پیروی اکید و مستمر از اصل عدم مداخله در امور نظامی - سیاسی جهان موجود و کوشش برای برقراری تماس های سازنده با جهان... دمسازی با سیر تحول سیستم بین المللی و وضع اجتماعی سیاسی داخلی در آمریکا ") . بنظر مولفین کتاب پیشگفته " مرحله بعدی " در سیاست خارجی باید بر پایه تجدید نظر " در مساعی آمریکا " و تکمیل آنها با اقدامات سایر کشورهای غربی مبتنی باشد. این تسخها از بسیاری جهات تفکرات اصول " دکترین نیکسن " است که نظریات رهبری حزب جمهوریخواه در زمینه سیاست خارجی در آن خلاصه میشود.

پایه استراتژیک دانشگاه هاروارد معتقد است که " دکترین نیکسن " " محصول دعامل " است: افزایش مداوم قدرت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، وعدم تمایل محافل اجتماعی آمریکا به تحمل بار کمترین هزینه های ناشی از " تعهدات بین المللی ". بنظر او همین علت بود که رهبری جمهوریخواهان تصمیم گرفت راه مذاکرات را با اتحاد شوروی در پیش گیرد و قرار دادهایی منعقد سازد که " محیط مساعد برای حل و فصل " مسائل بین المللی مهم ایجاد کند. به بیان دیگر همانگونه که گسهاال دبیرکل کمیته مرکز حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا خاطرنشان ساخته است امپریالیسم آمریکا مجبور بود در مناسبات خود با جهان سوسیالیستی

چرخش ایجاد کند .

بدیهیست که اصول اساسی مبنی سیاست خارجی سنتی این بزرگترین کشور امپریالیستی تغییرناپذیر مانده است . جم و خم ها ونوساناتی که در جریان چرخش بصوی " مذاکرات " و " مشارکت " مشاهده میشود نموداری از خصلت نیم بند و متضاد " دکترین نیکسن " بود . ولی این امر نباید مانع تشخیص برخورد واقع بینانه ترد ولت ایالات متحده امریکابه تغییرات حاصله در جهان گردد .

فولبرایت سناتور امریکایی در کتاب " قول افلیج " سیاست خارجی امریکا و پی آمدهای درونی آن " مینویسد : " موافقت های اتحاد شوروی - امریکا که هنگام دیدار رهبران د و کشور در ماه مه سال ۱۹۷۲ انجام گرفت در حکم شناسایی قطعی ولی تاخیر شده تناسب قوای میان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا و از جمله در قاره اروپا در دوران پس از جنگ ، از جانیامریکاست " . سناتور فولبرایت تدابیر متخذ د و کشور را در زمینه محدودیت مسابقه تسلیحات استراتژیک بمثابه " تعهد متقابل د و ولت برای تحقق سیاست همزیستی مسالمت آمیز " تلقی میکند و معتقد است که واشنگتن همروند با ادامه ایجاد تحول و وارد کردن اصلاحات جدید در مبنی سیاست خارجی خو باید باین نکته توجه بیشتری معطوف دارد که اروپایی ها خود چگونه میخواهند خانه خود را بنا کنند . این اظهار سناتور نمایانگر انکار خصلت متضاد طرح " منشور جدید اتلانتیک " یعنی تحکیم اتحاد کشورهای امپریالیستی است که کیسینجر در آوریل سال پیش بعیان کشیده بود . این طرح در مطبوعات امریکا بتفصیل تشریح و تحلیل میشود . پروفیسور رژه زینسکی استاد دانشگاه کلمبیا از ضرورت ایجاد " مثلث همکاری " متشکل از ایالات متحده امریکا و کشورهای " بازار مشترک " و ژاپن سخن میگوید . شولتسه رئیس سابق دفتر بودجه و کارمند کنونی انستیتیوی بروکینگ در واشنگتن کاخ سفید را به حفظ نقش خاص ایالات متحده امریکا در زمینه " تضمین امنیت اروپای غربی و ژاپن " دعوت میکند .

اشتباه بود اگر تصور میشد که در ایالات متحده امریکا هواداران متنفذ " جنگ سرد " از کار ایستاده اند . از آنجمله اند آنتی کمونیست های د و آتشه ای که میکوشند استراتژی شکست خورده " مهار کردن " سوسیالیسم را احیا کنند ، محدودیت های مسابقه تسلیحات را از میان بردارند و کشورهای دیگر را تابع " سرکردگی امریکا " سازند . مثلا خرده گروهی که خود را " حزب سوسیال دموکرات امریکا " مینامند در کنگره خود که در دسامبر سال ۱۹۷۲ تشکیل شد خواستار ادامه " مهار کردن " اتحاد شوروی بود . لیدر های " فدراسیون کار امریکا - کنگره سندیکا های تولیدی " ، صهیونیست ها ، رهبران مجتمع نظامی - صنعتی و برخی از نمایندگان مخالف آکادمیک نیز در صفوف مخالفان همزیستی مسالمت آمیز جای دارند .

روستو رایزن پیشین پریزیدنت جانسون در مسائل امنیت و پروفیسور کنونی دانشگاه تکزاس که یکی از مبتکرین توسعه دامنه جنگ ویتنام بود با هرگونه تغییری در تناسب نیروهای جنگی " بمخالفت برمیخیزد و آنرا برای مجموع سیستم مناسبات بین المللی دارای " عواقب بیروخیم " جلوه میدهد . ژنرال کرامس سردبیر مجله ارگان ناتو نیز با روستو هم آوایی میکند و از جمله مینویسد : " اصل همزیستی مسالمت آمیز مذاکراتی را در باره کاهش متقابل تسلیحات در پی خواهد داشت که به برهم خوردن موازنه نیروها بزبان غربت نام خواهد شد " .

جریان تحول نظریات سیاسی در ایالات متحده امریکا با تلاشهایی از جانب آنتی کمونیست ها برای بهره برداری از " چند مرکزی در جهان کمونیستی " همراه است . نمتنهان نیروهای تلافی جوی آلمان غربی که پیرامون اشتراکوس گرد آمده اند بلکه برخی از باصلاح " ژئوپولیتیک ها " ی

امریکایی نیز می‌کوشند از "عامل چین" برای پیشبرد نقشه‌های خویش استفاده کنند. این اشخاص از آثار "کارشناسان کمونیسم" فیض می‌گیرند. مثلاً سالسبری که در میان آنها یکی از بهترین کارشناسان "مسائل کمونیسم" بشمار می‌رود در سال ۱۹۷۳ کتابی تحت عنوان "درپن و خارج از محدوده آن. اندیشه‌هایی درباره آسیای نوین" انتشار داد که نتایج سفرش به جمهوری توده ای چین و جریان تبادل نظر و هایش با رهبران کنونی پکن در آن تشریح می‌گردد. سالسبری می‌نویسد که فکر تشریک مساعی چین و ایالات متحده آمریکا را در آنجا شنید. لازم نیست راه دوری برویم تا بعلل موافقت سالسبری با چنین فکری پی ببریم. اوصاف ساده تحت تاثیر متراتسری سیاست خارجی لیدرهای چینی قرار دارد. سالسبری می‌نویسد: "اگر بخواهیم از مجموعه دیپلماسی چین سخن گوئیم ماهیت آن خیرت انگیز است: این همان دیپلماسی قدیمی عظمت طلایی کلاسیک است و اثری از انقلابی یا مارکسیسم در آن وجود ندارد".

بژه زینسکی نیز در این زمینه با سالسبری همفکر است و دولت آمریکا را به واگذاری کمک‌های فنی به چین برای تقویت نیروهای مسلح آن دعوت می‌کند. هدف آشکار این دعوت‌های تحریک آمیز هم تشدید و خامت بین‌المللی است.

در بسیاری از تحقیقات صهی که انجام گرفته خاطر نشان می‌شود که در سانس مخالفان کاهش و خامت بین‌المللی تاثیر خود را در روحیات محافل اجتماعی وسیع آمریکا پیش از پیش از دست می‌دهد. این محافل برای و خامت زدایی و عادی کردن مناسبات با کشورهای سوسیالیستی رجحان قائلند. دیدارهای در سطح عالی که در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ در مسکو و واشنگتن انجام گرفت باین امر کمک کرده است. ج. بیم سفیر پیشین آمریکا در اتحاد شوروی ضمن تفسیر مسافرت ژوئن سال گذشته لئونید برژنف به ایالات متحده آمریکا خاطر نشان ساخت که در همین دیدار در سطح عالی نشان داد که کمونیسم مذکرات تا چه اندازه می‌تواند با موفقیت عمل کند."



بدیهیست که سیر تحول نظریات دول بورژوازی در زمینه سیاست خارجی فقط یکی از عواملی است که در ویرخامت زدایی کمک می‌کند. عاملی که در این عرصه نقش قاطع ایفا کرده و می‌کند همان ابتکار و صلحد و ستانه جامعه کشورهای سوسیالیستی، مساعی طبقه کارگر جهان و احزاب آن و جنبش آزاد بین‌خس ملی و محافل اجتماعی صلحد و ست است.

هنگام بررسی درگونی‌های مثبت نظریات و سیاست دول بورژوازی باین نکته نیز باید توجه داشت که این تحولات اختلافات طبقاتی بنیادی میان کشورهای متعلق به سیستم‌های اجتماعی متضاد را از میان نمی‌برد. خصلت متضاد و ناپیگیری این تحولات و تلاش محافل سیاسی صحن غرب برای حفظ مواضع خود در مرزهای "جنگ سرد" که نمونه‌های آن در این مقاله بر اساس مند رجات نشریات بورژوازی مربوطه بررسی شد، تاثیرات خود را در سیاست واقعی نیز منعکس می‌سازد. جنگ اخیر خاور نزدیک بار دیگر نشان داد که محافل متجاوز سوسیالیستی نمی‌خواهند مواضع خود را بدون جنگ ترک گویند و هنوز هم سر آن دارند که برای نیل به هدف‌های آزمندانه خویش حیات طلل جهان را بخاطر اندازند. باینجهت نیروهای صلح و ترقی و سوسیالیسم باید مساعی قراوان یکار برند تا جریان و خامت زدایی را بازگشت ناپذیر گردانند.



جلسه مشاوره دبیران کمیته های مرکزی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی

د روزه های ۱۸ - ۱۹ د سامبر جلسه مشاوره دبیران کمیته های مرکزی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی بشرکت نمایندگان : حزب کمونیست اتحاد شوروی ، حزب سوسیالیست متحد آلمان ، حزب کمونیست بلغارستان ، حزب کمونیست چکوسلواکی ، حزب کمونیست رومانی ، حزب کمونیست کوبا ، حزب کارگر متحد لهستان ، حزب کارگری سوسیالیست مجارستان و حزب توده انقلابی مغولستان تشکیل شد .

میخائیل سوسلوف عضو شورای سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن نطق افتتاحیه ای جلسه را گشایش داد .

سخنرانان جلسه مشاوره عبارت بودند از : ب . پونوماریوف از حزب کمونیست اتحاد شوروی ، ک . هاگر از حزب سوسیالیست متحد آلمان ، آ . لیلوف از حزب کمونیست بلغارستان ، و . بیلاک از حزب کمونیست چکوسلواکی ، ک . بورتیکه از حزب کمونیست رومانی ، آ . پریس از حزب کمونیست کوبا ، ی . شیدلاک از حزب کارگر متحد لهستان ، و . آتمل از حزب کارگر سوسیالیست مجارستان و د . چیمید د ورژا از حزب توده انقلابی مغولستان .

شرکت کنندگان جلسه مشاوره پیرامون فعالیت احزاب خود در زمینه ایدئولوژیک تبادل نظر بعمل آوردند و مسائل مبرم مربوط به تقویت بیش از پیش همکاری ایدئولوژیک میان احزاب برادر در اوضاع احوال کنونی را مورد بررسی قرار دادند .

شرکت کنندگان جلسه بر پایه مضی اصولی سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی در زمینه تحکیم صلح جهانی ضرورت کمک ب مجریان تقویت و توسعه دامنه های همکاری و خاتمه بین المللی با استفاده از تمام وسائل ایدئولوژیک و تثبیت اصول همزیستی مسالمت آمیز کشورهای پیرو رژیم های اجتماعی گوناگون را در زندگی بین المللی خاطر نشان ساختند .

در جلسه عزم واضح احزاب شرکت کننده برای گسترش دامنه همکاری های دو جانبه و چند جانبه میان احزاب برادر بمنظور تقویت اتحاد صفوف جامعه کشورهای سوسیالیستی و تحکیم دوستی برادرانه میان خلق های این کشورها و تربیت زحمتکشان با روح میهن پرستی سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری خاطر نشان گردید .

جلسه مشاوره مسائل زیرین را در شمار مسائل مبرم مبارزه ایدئولوژیک تصریح کرد : دفاع از اندیشه های سوسیالیسم و صلح و مبارزه در راه اشاعه آنها ، مبارزه قاطع علیه آنتی کمونیسم ، علیه ایدئولوژی ارتجاعی امپریالیسم و استثمار کننده و علیه خرابکاری های ایدئولوژیک بر ضد اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و دفع تلاشهایی که مخالف تجا و زکار امپریالیستی برای عقیم گذاردن جریان کاهش و خاتمه بین المللی و جلوگیری از مبارزه عادلانه ملل در راه آزادی

واستقلال و پیشرفت اجتماعی بکار میبرند .

جلسه مشاوره در محیط رفیقانه و کارشیربخش برگزار شد . شرکت کنندگان آن ابراز اطمینان کردند که گسترش دامنه همکاری احزاب برادر در عرصه ایدئولوژیک ، متحکیم بیش از پیش اتحاد آنان بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم سوسیالیستی کمک خواهد کرد .

روز ۲۰ دسامبر لئونید برژنف دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی دبیران کمیته های مرکزی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی شرکت کننده در جلسه مشاوره را بحضور ریذیرفت .

لئونید برژنف در جریان مصاحبه دوستانه نتایج کارپلنوم دسامبر (سال ۱۹۷۳) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و مجاهدات فداکارانه مردم شوروی را در راه اجرای قرار های کنگره ۲۴ حزب و فعالیت دامنه داری را که حزب کمونیست دولت شوروی در عرصه بین المللی برای تحقق برنامه صلح انجام میدهد تشریح کرد .

دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان ساخت که بیروی سیاسی کمیته مرکزی برای تقویت همکاری با احزاب برادر در رگلیه شئون فعالیت حزبی ، اهمیت درجه اول قائل است و افزود که برگزاری این جلسه مشاوره و نتایج شیربخش آن به توسعه همکاری احزاب کمونیست و کارگری در زمینه تبلیغ اهمیت دستاوردهای سوسیالیسم واقعی و سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی در زمینه دفاع از صلح و امنیت تمام خلق ها و اشاعه جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوازی کمک خواهد کرد .

دیدار لئونید برژنف با دبیران کمیته های مرکزی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای برادر شرکت کننده در جلسه مشاوره در محیط صمیمانه و رفیقانه برگزار شد .

برخی اطلاعات درباره احزاب کمونیست و کارگری

(بقیه ازشماره های پیشین)

حزب کمونیست دانمارک

تاریخ تاسیس - ۹ نوامبر سال ۱۹۱۹ . تا حال ۱۹۲۰ حزب سوسیالیست چپ دانمارک نامیده میشد . در سالهای دومین جنگ جهانی حزب وضع غیرعادی داشت و اکنون در شرایط علنی فعالیت میکند .

حزب کمونیست دانمارک قریب ۲۰۰ حوزه دارد که شاخه‌های حزبی نامیده میشوند . حوزه‌ها در شهرها و دهات و کوی‌های مسکونی و بخش‌های شهری و موسسات و کارخانه‌ها تشکیل میشوند . مجموعه شاخه‌های حزبی یک شهرستان سازمان حزبی آنرا تشکیل میدهند . در کپنهاگ و حومه‌های آن ۲۶ سازمان حزبی شهرستان و در استان‌ها ۱۰ سازمان استان وجود دارد .

عالیترین ارگان حزب کنگره است که بموجب اساسنامه هر سه سال یکبار دعوت میگردد . کنگره پس از استماع گزارش کمیته مرکزی و بحث پیرامون آن با انتخاب ارگان‌های رهبری حزب یعنی کمیته مرکزی (که اکنون عده اعضای اصلی آن به ۱۴ و عده اعضای مشاوران به ۱۱ نفر میرسد) و کمیسیون تفتیش (مرکب از ۵ عضو) و نیز دبیران حزبی می‌پردازد . کمیته مرکزی کمیته اجرائیه (مرکب از ۴ عضو) و هیئت دبیران را (مرکب از ۵ دبیر) برمیگزیند .

کنگره اخیر حزب کمونیست دانمارک که کنگره بیست و چهارم آن بود در ژانویه سال ۱۹۷۳ برگزار شد . کنگره توجه اساسی خود را به بررسی مسائل مربوط به تأمین وحدت جنبش کارگری و کمیته‌نبروهای چپ برای مبارزه علیه انحصارات و توسعه حقوق و آزادی‌های اجتماعی و دموکراتیک زحمتکشان معطوف داشت و قطعنامه‌ای برای " مبارزه علیه سرمایه انحصاری و در راه تأمین منافع طبقه کارگر و در راه سوسیالیسم " و نیز سندی تحت عنوان " برنامه کمونیست‌ها در مبارزه با خطرات تأمین زندگی بهتر برای مردم " تصویب کرد .

ترکیب اجتماعی حزب : کارگر - ۴۹٫۱ درصد ، کدبانوان و دانشمندان - ۲۹٫۳ درصد ، معلمان و دانشجویان - ۱۳٫۵ درصد ، دهقانان و روشنفکران و نمایندگان قشرهای دیگر - جامعه - ۸٫۱ درصد ، زنان ۳۳٫۴ درصد اعضای حزب را تشکیل میدهند .

مطبوعات حزبی : " لانداف فولک " (" کشور و مردم ") - روزنامه ارگان مرکزی حزب با تیراژ ۸ هزار نسخه در روزهای کار و تیراژ ۱۱ - ۱۲ هزار نسخه در روزهای تعطیل . " تیدن - وردن رونت " (" زمان - گرد جهان ") - مجله تئوریک با تیراژ ۲۹۰۰ نسخه . بنگاه انتشارات حزب " تیدن " نام دارد و مطبوعات و نشریات حزب در این بنگاه چاپ می‌رسد . این بنگاه و در عده نشریات تئوریک بیرون میدهد . تعداد کتب منتشره هم‌میزان فروش آنها طی سالهای اخیر

بسی افزایش یافته است .

سازمان جوانان بنام " جوانان کمونیست دانمارک " . ٤ حوزه دارد . اکنون سازمانی برای دانشجویان بنام دانشجویان کمونیست که در دانشگاه‌های شهرها فعالیت می‌کنند ، در شرف ایجاد است .

حزب در جنبش‌مندی یکپایی و در موسسات و کارخانه‌ها مواضع استوار دارد . در انتخابات پارلمانی در سامبر سال ١٩٧٢ که زود تر از موعد برگزار گردید نامزد های حزب کمونیست ٦ کرسی پارلمانی بدست آوردند .

حزب سوسیالیست متحد برلن غربی

در کنفرانس نوامبر سال ١٩٦٢ از نظر سازمانی بعنوان یک حزب سیاسی مستقل پدید آمده . در همان کنفرانس اساسنامه حزب توأم با احکام برنامه آن بتصویب رسید . تا سال ١٩٦٩ تمام آن " حزب سوسیالیست متحد - برلن غربی " بود و سپس حزب سوسیالیست متحد برلن غربی نامیده شد .

ساختمان حزب سوسیالیست متحد برلن غربی بر پایه پلاک منطقه ای - تولیدی (محل سکونت یا محل کار) استوار است . حوزه های آن در موسسات و کارخانه ها و آموزشگاه ها با داشتن حداقل سه عضو حزب تشکیل میشوند . در هر ١٢ بخش شهر برلن غربی سازمان های حزبی بخشدار است .

عالیترین ارگان حزب کنگره است که هر دو سال یکبار دعوت میشود . کنگره هیئت مرکزی رهبری ، صدر حزب ، یک معاون برای اوونیز اعضای کمیسیون تفتیش را انتخاب میکند . هیئت مرکزی حزب در فواصل میان کنگره ها تا فعالیت حزب راهبردی میکند و برای رهبری سیاسی امور در فواصل میان یلنوم های خود یک بورویران رهبری امور جاری و سازمانگری و وارسو چگونگی اجرای قرارها هیئت دبیران را انتخاب میکند .

کنگره ای که در فوریه سال ١٩٦٩ خارج از نوبت دعوت شد یک سند برنامه ای تحت عنوان " اصول و هدف های حزب سوسیالیست متحد برلن غربی " تصویب کرد . کنگره اخیر آن یعنی سومین کنگره حزب سوسیالیست متحد برلن غربی در اکتبر سال ١٩٧٢ دعوت شد و گزارش هیئت مرکزی حزب را تحت عنوان " وضع نو و وظائف نو در مبارزه برای صلح ، دموکراسی و سوسیالیسم " مورد بررسی قرار داد .

ترکیب اجتماعی حزب : کارگر - ٧١٫٩ درصد ، کارمند - ١٤٫٢ درصد ، دانشجو - ٧ درصد ، روشنفکر - ٣٫٤ درصد ، دانش آموزان و آموزان موسسات تولیدی - ٢٫١ درصد ، نمایندگان سایر قشرهای جامعه - ٢٫٤ درصد . تعداد زنان عضو حزب ٤٠٫٥ درصد است . روزنامه ارگان مرکزی حزب " دی وارهایت " (" راستی ") است که ٦ بار در هفته انتشار می یابد .

در سال ١٩٧٠ حزب یک آموزشگاه با رکیستی شبانه کلاسهایی برای تدریس علم اقتصاد سیاسی ، فلسفه و تاریخ جنبش جهانی کارگری تأسیس کرد . در سال تحصیلی جاری ٢٢٫٧٥ نفر در این آموزشگاه تحصیل میکنند که قریبیمی از آنان کارگران غیر حزبی (از آنجمله جوانان) ، کارمندان و کارکنان علمی و دترمندان و مصلطان و افراد غیر حزبی دیگر هستند .

حزب کارگواتالا

در سال ۱۹۲۲ توسط گروهی از مارکسیست ها که جناح چپ سازمان "اتحاد سوسیالیستی کارگری" را تشکیل میدادند سازمان مستقلی پدید آمد که در سال ۱۹۲۴ حزب کمونیست گواتالا نامیده شد. در سال ۱۹۳۲ حزب آماج حملات ارتجاع قرار گرفت و به موجودیت خود خاتمه داد.

در سال های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۷ در میان جنبش سندیکی و دانشجویی و نیز در میان احزاب سیاسی بیانگرو حیات دموکراتیک خرده بورژوازی گروه های مارکسیستی جدیدی پدید آمدند. نمایندگان فعال این گروه ها برای هماهنگ ساختن فعالیت و تامین وحدت خویش به تلاش برخاستند و همزمان با آن روابط خود را با کارگران و دهقانان تحکیم بخشیدند. در پرتو این کوشش ها سازمانی بنام "پیشاهنگ دموکراتیک گواتالا" پدید آمد که در کنگره غیرعربی سیپامبر سال ۱۹۴۹ عنوان حزب کمونیست گواتالا را برای خود پذیرفت. در کنگره دوم حزب که در سامبر سال ۱۹۵۲ تشکیل گردید عنوان حزب تغییر کرد و حزب کارگواتالا نامیده شد.

پس از سقوط رژیم دموکراتیک در ژوئن سال ۱۹۵۴ حزب کارگواتالا غیرقانونی اعلام شد و از آن پس فعالیت خود را غیرعلنی انجام میدهد. در سامبر سال ۱۹۶۹ چهار رزمین کنگره حزب کارگواتالا در محیط کاملاً پنهانی برگزار شد. کنگره پیر از نتیجه گیری از فعالیت انقلابی حزب برنامه جدیدی تصویب کرد که هدف انقلاب بود های ارضی و ضد امپریالیستی (هدف استراتژیک کنونی) و نیز هدف انقلاب سوسیالیستی در آن تصریح و تشریح گردیده است. کنگره وظائف مبارزه در راه خواستهای مبرم بود هارا نیز تأیید کرد. در اساسنامه مصوبه جدید نقش حزب بمثابة رهبریکاران انقلابی خلق گواتالا تعیین شده است.

در سیپامبر سال ۱۹۷۲ شش تن از رهبران حزب کارگواتالا و از جمله برنارد آلواراد و مونسوا د بیرکن کمیته مرکزی حزب دستگیر شدند و باشکمنه های وحشیانه بقتل رسیدند. در نوامبر سال ۱۹۷۲ پنجم کمیته مرکزی رهبری جدید حزب را انتخاب کرد. روزنامه ارگان مرکزی حزب کارگواتالا "ورداد" ("راستی") نام دارد که غیرعلنی انتشار می یابد.

حزب کمونیست پرتغال

تاریخ تاسیس - مارم سال ۱۹۲۱. حزب از سال ۱۹۲۶ یعنی از هنگام کودتای نظامی کمازی آن دیکتاتوری فاشیستی پرتگال حاکم شد در محیط پنهانی فعالیت میکنند. حوزه های حزبی در موسسات و کارخانه ها، در دهات، سربازخانه ها و مدارس و دانشگاه ها تشکیل میشوند. در برخی موارد "حوزه های خیابانی" ترتیب داده میشود و اعضای حزب که در کارخانه ها و موسسات گوناگون کار میکنند در آنها شرکت میورزند. هر حوزه به چند گروه تقسیم میگردد. تعداد اعضای هر یک از این گروه ها بعلمت فعالیت پنهانی حزب بسیار محدود است. عالیترین ارگان حزب کنگره آنست. تا سال ۱۹۲۶ دو کنگره علنی و سپس چهار کنگره غیرعلنی برگزار شد. در سال ۱۹۶۵ کنگره ششم برنامه جدید حزب را تصویب کرد و اساسنامه تغییراتی

بمعمل آورد .

کنگره کمیته مرکزی را برای فعالیت حزب در فواصل میان کنگره‌ها انتخاب میکند . کمیته مرکزی هیئت دبیران و سایر ارگان های اجرایی رهبری مرکزی را بر میگزیند . حزب بعلت فعالیت پنهانی از تشکیل سازمان های رهبری شهرستان و استان خودداری میورزد .

حزب دارای سازمان جوانان زحمتکش ، سازمان دانشجویان ، سازمان نظامیان و سازمان های دیگریست .

طبق آمارگیری سال ۱۹۷۳ که تقریباً دو سوم اعضای حزب را در برهه میگرفت ۵۷ درصد کمو نیست ها از کارگران و کارمندان هستند . جوانان تا سن سی سال ۵۹ درصد و افراد از سن ۵۰ بیابالا ۸ درصد و زنان ۴۰ درصد اعضای حزب را تشکیل میدهند .

مطبوعات حزبی :

" آوانته " (" به پیش ") - ماهنامه ارگان مرکزی حزب - یک یاد و یادنامه انتشاره میابد . این روزنامه در سال ۱۹۳۱ در شرایط مخفی تاسیس شد و اکنون سی سال است بدون وقفه با انتشار خود ادامه میدهد .

" میلیتانته " (" مبارز حزبی ") - مجله تئوریک ارگان کمیته مرکزی که هر دو ماه یکبار انتشار مییابد .

" زمین " - روزنامه مخصوص دهقانان خرده پا .

" بافنده " - روزنامه کارگران صنایع بافندگی .

" اوک " - روزنامه ارگان سازمان دانشجویان کمونیست .

نشریات دیگر حزب بطور غیر منظم انتشار مییابد ، از آن جمله است روزنامه " دهقان " برای کارگران کشاورزی .

حزب بنگاه مطبوعاتی مخصوص خود دارد که " بنگاه انتشارات آوانته " نامیده میشود .

تمام نشریات حزب در چاپخانه های مخفی و در خود کشور چاپ میگردند .

حزب پینتادیوی مخفی بنام " رادیوی پرتقال آزاد " دارد .

حزب کمونیست پاراگوئه

تاریخ تاسیس ۱۹ فوریه سال ۱۹۲۸ .

در روشن سال ۱۹۴۱ نخستین کنگره حزب کمونیست پاراگوئه تشکیل شد و برنامه حزب را تصویب کرد . از اوت سال ۱۹۴۶ تا ژانویه سال ۱۹۴۷ حزب فعالیت علنی داشت و پس از سرکوب جنبش توده ای در سال ۱۹۴۷ تحت تعقیب شد بدین قرار گرفت ولی در اوت سال ۱۹۴۹ توانست در زمین کنگره خود را تشکیل دهد . کنگره دوم به احیای نفوذ حزب در درون جنبش کارگری متشکل پرداخت .

در سالهای دهه پنجاه و آغاز سالهای دهه شصت حزب کمونیست کواتالا در مبارزه علیه رژیم های دیکتاتور پاراگوئه نفوذ موثر داشت .

کنفرانس حزبی فوق العاده ای که در آوریل سال ۱۹۶۷ برای تدارک کنگره سوم تشکیل شد و تجدید سازمان حزب کمونیست پاراگوئه را شامل شده ریخت در زندگی حزب اهمیت بسیار داشت .

کنگره سوم (آوریل ۱۹۷۱) مرحله جدیدی در ساختمان حزب کمونیست پاراگوئه برپایه مارکسیسم - لنینیسم آغاز نهاد . کنگره برنامه و اساسنامه حزب و تزه‌های سیاسی را تصویب کرد و کمیته مرکزی جدیدی برگزید .

در پیلنوی که پیرازکنگره تشکیل شد مشی جدیدی برای ایجاد سازمان توده‌ای اصیل قادر با یقین نقش پيشاهنگ آگاه و پیکازجوی پرولتاریا اتخاذ گردید .

حزب کمونیست پاراگوئه با تفاق سایر احزاب برادر در بحث پیرامون وظائف مشترک شرکت میورزد . حزب با تفاق احزاب کمونیست آرژانتین ، بلیوی ، برزیل و اوروگوئه اعلامیه مشترک احزاب کمونیست کشورهای حوضه " لاپلاتا " را امضاء کرد .

روزنامه ارگان مرکزی حزب کمونیست پاراگوئه " آدلانته ! " (" به پیش ! ") نامید همیشه و غیر علنی انتشار مییابد . اخیراً مجله " تئوریک حزب تحت عنوان " باسرا " (" مانی ") آغاز انتشار نهاد ه است .

خوانندگان عزیز !

باین آدرس با ما مکاتبه کنید :

P. B. 49034

10028 Stockholm 49

Sweden

شماره حساب بانکی جدید مجله

" مسائل بین المللی " :

Berlin

Deutsche

Außenhandelsbank A. G.

Konto-Nr. 9608-3131-0010

International Affairs
Selected articles from
the Review of the Communist and Worker
Parties
for Theory and Information

1974 No 1 (67)

Price in :

U.S.A.	0.30	dollar
Bundesrepublik	1.00	Mark
France	1.50	franc
Italia	200.00	lire
Österreich	7.00	schilling

اشترک سالانه 1 مارک آلمان غربی یا معادل آن

Annual Subscription 6 West German Mark
or its equivalent

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد، به تشریح مسائل ثوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه ثوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱ و ۲ (ژانویه - فوریه) سال ۱۹۷۴ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است.

Druckerei des Verlages "Rudé Právo"

Praha